



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
صلاوة
وسلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

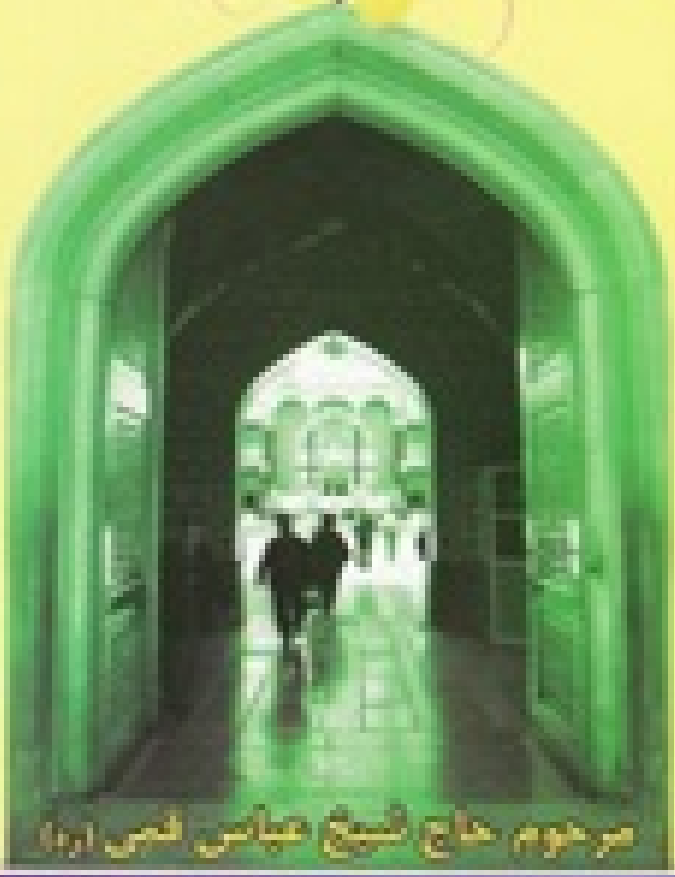
.org

.net

.ir

خلاصة معراج السعادة

المقامات العلية



مؤلف: د. صلاح الدين عيسى



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلاصه معراج السعاده يا المقامات العليه در علم اخلاق

نویسنده:

عباس قمی

ناشر چاپی:

موسسه در راه حق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	خلاصه معراج السعاده يا المقامات العليه در علم اخلاق
۷	مشخصات كتاب
۷	مقدمه ناشر
۱۰	پيشگفتار مولف
۱۲	مقدمه
۱۴	باب اول: در بيان سبب انحراف و اخلاق ذميمه و بيان قواي انساني
۱۴	اشاره
۱۴	فصل اول: گر در بيان چهار قوه عقل و شهوت و غضب و وهم
۱۵	فصل دوم: لذت و الم هر يك از چهار قوه
۱۶	فصل سوم: در بيان چهار صفت حكمت و عدالت و شجاعت و عفت
۱۸	فصل چهارم: در بيان چهار صفت جهل و جور و جبن و شره
۱۹	فصل پنجم: در بيان دو جنس رذيله كه در برابر هر صفت نيكي است
۲۲	باب دوم: در تفصيل اخلاق حسنه و رذيله
۲۲	اشاره
۲۲	مقام اول: در بيان عدالت و اقسام آن
۲۳	مقام دوم: در بيان رذيله قوه عاقله
۳۱	مقام سوم: در بيان صفات رذيله و حميده غضبيه
۷۸	مقام چهارم: در بيان رذائل و فضائل شهويه
۷۸	اشاره
۱۰۵	فصل عطاها و انفاقات
۱۱۷	مقام پنجم: رذائل و فضائل متعلق به سه قوه يا دو قوه
۱۱۷	اشاره
۱۶۵	فائده:

۲۱۵ تنظیم:

۲۳۹ خاتمه

۲۴۹ فهرست مطالب

۲۶۴ درباره مرکز

خلاصه معراج السعاده يا المقامات العليه در علم اخلاق

مشخصات كتاب

سرشناسه: نراقی، احمد بن محمد مهدی، ۱۱۸۵ - ۱۲۴۵ق.

عنوان قراردادى: [معراج السعاده. تلخیص]

عنوان و نام پدیدآور: خلاصه معراج السعاده يا المقامات العليه در علم اخلاق / تالیف عباس قمی.

مشخصات نشر: قم: موسسه در راه حق، ۱۳۶۴.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

شابک: ۲۰۰ ریال؛ ۵۳۰ ریال (چاپ مکرر)؛ ۴۵۰۰ ریال (چاپ چهارم)

یادداشت: چاپ مکرر: ۱۳۷۰.

یادداشت: چاپ چهارم: پاییز ۱۳۷۵.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: معراج السعاده.

عنوان دیگر: مقامات العليه در علم اخلاق.

موضوع: اخلاق اسلامى -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده: قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.

رده بندى کنگره: BP۲۴۷/۷۵/ن ۴ م ۱۷ ۶۰۱۷ ۱۳۶۴

رده بندى ديویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۶۵-۲۰۱۷

ص: ۱

مقدمه ناشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مؤسسه در راه حق این افتخار را دارد که در صراط خدمات اسلامی و تبلیغی خود تاکنون قریب هفتاد جلد کتاب در موضوعات مختلف دینی و اخلاقی و تاریخی تنظیم و تهیه و با تیراژهایی وسیع منتشر ساخته است.

سال گذشته پیشنهاد شد جهت مزید بهره مندی خوانندگان، مؤسسه علاوه بر کتابهای خود کتب برخی از علمای گذشته شیعه را نیز-که یا چاپ نشده و یا اگر چاپ شده بطرز مطلوبی نیست-به صورت بهتر و جالبتری به چاپ برساند و در دسترس علاقمندان قرار دهد.

این کار با چاپ چند کتاب از تألیفات محدث بزرگوار مرحوم حاج شیخ عباس قمی رضوان الله علیه-مؤلف سفینه البحار و مفاتیح الجنان-آغاز شد تا بدینوسیله از آن مرحوم که شخصیتی وارسته و خدوم به اسلام و تشیع بود نیز بزرگداشتی بعمل آید.

برای این منظور کتابهای ذیل انتخاب گردید:

۱- المقامات العلیه: (تلخیص معراج السعاده ملا احمد نراقی) در علم اخلاق.

۲- منازل الآخره: پیرامون مرگ و برزخ و قیامت.

۳- معدن الجواهر: (ترجمه نزهه النواظر کراچکی) مشتمل بر احادیث آموزنده.

۴- فیض القدیر: (تلخیص جلد غدیر عیقاب الانوار میر حامد حسین) پیرامون حدیث غدیر و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام.

و کتابهای مزبور به ترتیب توسط حجج اسلام آقایان: حاج سید محسن خرازی- حاج سید اسد الله مسعودی- حاج شیخ خیر الله سلیم زاده- حاج شیخ رضا استادی، آماده چاپ شد.

اینک با انتشار این چهار کتاب امید می داریم در آینده نه چندان دور چند کتاب دیگر از تألیفات محدث قمی را آماده و در اختیار خوانندگان قرار دهیم، و از خدای متعال مسئلت می نمائیم این خدمت ناچیز را بپذیرد و به ما توفیق خدمات بیشتر عطا فرماید.

مؤسسه در راه حق

قم- بهمن ۱۳۶۴

ص: ۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين واللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين و بعد: چنین گوید این مهجور ضعیف الحال، و گرفتار دام امانی و آمال؛ عباس بن محمد رضا القمی بصیرره الله عیوب نفسه، که بر هر عاقلی واضح و مستتیر است که سبب شرافت بنی نوع انسان بر سایر حیوانات، دفع ملکات ردیه و صفات رذائل، و کسب اخلاق حمیده و تحصیل فضائل است، و بحکم محکم عقل و نصّ مستفیض نقل، بر هریک از افراد و سالکین منهج سداد لازم است که اولاً از آئینه دل زنگ رذائل را زائل و بعد از آن به حلل فضائل آنرا نائل سازند، چنانچه گفته شده:

روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

ورنه هرگز گل و نسرین ندهد آهن و روی

و نیز ظاهر است که تخلیه از صفات ناپسند و تخلیه به ملکات

ارجمند، موقوف است بر شناختن آنها و کیفیت معالجات مقرر، و متکفّل تفصیل این مطالب علم اخلاق است، و علماء ما (رضوان الله عليهم) در این علم کتابهای بسیار تألیف فرموده اند؛ و از جمله کتب مصنفه در این فنّ، که منظور نظر انام و مقبول بین الخاصّ و العامّ است، کتاب شریف «معراج السّعادة» است که از قلم درر بار عالم عامل، و عارف واصل، و حکیم کامل، و فقیه فاضل؛ جناب حاجی ملا احمد نراقی (قدّس سرّه) بیرون آمده، و الحق کتابی بهتر از آن در این فنّ شریف به زبان فارسی تألیف نشده، و بر طالبان مراتب سعادت لازم است که در همه حال آن کتاب مستطاب را با خود داشته باشند، و از فوائد آن بهره مند شوند؛ و لکن چون آن کتاب شریف کثیر الحجم و پر وزن است، و همراه داشتن آن در همه حال خصوص از برای غالب مردم متعسّر بلکه متعذّر است لهذا این بنده، غالب مطالب آنرا بطریق اختصار در این رساله در ضمن چند مقامات در آوردم، تا آنکه حمل و نقل آن از برای هرکسی سهل و آسان باشد، و نامیدم آن را به:

«المقامات العلیّه فی موجبات السّعادة الابدیّه»

و مرتب گردانیدم آن را بر یک مقدمه، و دو باب، و یک خاتمه؛ و من الله تعالی ارجو التّوفیق و الاعانه.

بدانکه آدمی مرکب است از دو چیز:

یکی این بدن ظاهر که آنرا تن گویند؛ و مرکب از عناصر اربع (۱)، و از جنس این عالم است.

و دیگر، نفس که آن را روح و جان و عقل و دل نیز گویند؛ و آن جوهر مجردی است از عالم ملکوت، و به سبب همین گوهر است که آدمی بر سایر حیوانات ترجیح دارد. (۲)

ص: ۵

۱- ۱) -عناصر جمع عنصر (به ضم عین و صاد) و منظور از آن در اصطلاح قدما، آب و خاک و هوا و آتش است، ماده بدنی انسان پدید آمده از این عناصر است.

۲- ۲) -در معراج السعاده آمده است: «و آنچه به سبب آن آدمی بر سایر حیوانات -

و آدمی را به سبب این دو جزء، المی و لذتی و محتتی و راحتی می باشد؛ آلام بدن عبارت است از امراض و بیماریها، و علم طب موضوع است از برای بیان آن امراض و معالجات آنها؛ و بیماریهای روح عبارتست از اخلاق رذیله که موجب هلاکت سرمدیه (۱) است، و صحت روح اتصاف او است به اوصاف قدسیه.

پس همچنان که آدمی در امراض تن محتاج است به طبیب و شرب دوا و پرهیز برای تصحیح تن و بازماندن او از لذات خسیسه جماع و غذا و امثال اینها؛ پس در دفع امراض روحی احوج است به معالجه و رجوع به علم اخلاق، چه بیماری روح باز می دارد انسان را از رسیدن به لذات ابدیه و سعادات سرمدیه؛ پس هان ای جان برادر حدیث بیماری روح را سهل مگیر و معالجه آن را بازیچه مشمار، مفسد اخلاق رذیله را اندک بدان، و صحت روح را به صحت تن قیاس مکن، و بدانکه سعادت مطلق حاصل نمی شود مگر به اینکه صفحه نفس در جمیع اوقات از همه اخلاق ذمیمه پاک و به تمام صفات حسنه محلی باشد، و اصلاح بعضی یا در بعض اوقات اگرچه خالی از ثمر نیست لکن موجب سعادت ابدیه نمی شود.

ص: ۶

باب اول: در بیان سبب انحراف و اخلاق ذمیمه و بیان قوای انسانی

اشاره

در بیان سبب انحراف از طریق پسندیده و حصول اخلاق ذمیمه و بیان قوای انسانی؛ و در این چند فصل است:

فصل اول: گر در بیان چهار قوه عقل و شهوت و غضب و وهم

بدانکه روح در مملکت تن بمنزلۀ سلطان است، و از برای او از اعضاء و جوارح لشکر و خدم بسیار است که هر یک را خدمتی مقرر و شغلی معین است، و از میان ایشان چهار قوه است که حکمران مملکت و سرداران لشکرند، و سایر قوی زیردستان و فرمان بردارند؛ و این چهار قوه:

یکی عقل است که بمنزلۀ وزیر است از برای روح.

دوم شهوت است که مانند عامل خراج است، و طماع و دروغ زن و همیشه مخالف با عقل است.

ص: ۷

سوم غضب است که مانند شحنة (۱) شهر تیز و بی باک و شریر است، و پیوسته خواهد که پادشاه فریب او خورده بآنچه گوید عمل کند و فرمان عقل را اطاعت ننماید.

چهارم وهم است که شغل او مکر و حيله و خیانت و تلبیس و فتنه است، و می خواهد که سلطان مملکت بدن مطیع او باشد.

و بدان نیز که پیوسته مملکت بدن میدان محاربه ایشان است تا اینکه غلبه کلیه از برای یکی از این قوی حاصل شود و دیگران مقهور حکم او گردند، و منشا نزاع، قوه عاقله است که مانع سایر قوی می شود از آنکه آثار خود را بظهور رسانند؛ اما آن سه قوه دیگر را با هم نزاعی نیست از آن جهت که هیچیک بخودی خود منکر فعل دیگری نیستند مگر به اشاره عقل.

فصل دوم: لذت و الم هر یک از چهار قوه

بدانکه از برای هر یک از این چهار قوه متقدمه لذت و المی است؛ لذت عقل در علم و معرفت و المش در جهل و حیرت است. و لذت غضب در غلبه و تسلط و المش در خلاف آن است. و همچنین شهویه و وهمیه، لذت هر یک در چیزی است که مقتضای طبیعت و جبلت آن است و المش در خلاف آن است؛ و بالاترین لذتها لذت عقلیه است، و باید دانست که از برای انسان اگرچه قوی و جوارح بسیار است و لکن همه آنها

ص: ۸

مطیع و فرمان بردار این چهار قوه اند، و آنچه باعث اثر و منشأ خیر و شر است این چهار است، پس همه رذائل و فضائل از این چهار قوه پدید آیند، و لکن خیرات و نیکیهای قوه عاقله در حال تسلط آن است و بدیها و شرور آن در حالت عجز و زبونی آن است در تحت سایر قوی، و از سه قوه دیگر عکس است.

فصل سوم: در بیان چهار صفت حکمت و عدالت و شجاعت و عفت

بدانکه شأن قوه عقلیه و وهمیه ادراک امور است، لکن اول ادراک کلیات کند، و ثانی ادراک جزئیات. و چون هر فعلی که از بدن صادر می شود افعال جزئیه است پس مبدأ تحریک بدن در جزئیات افعال، به فکر و رویه قوه وهمیه است؛ و از این جهت او را عقل عملی و قوه عامله می گویند، چنانچه قوه عاقله را عقل نظری نیز می گویند، و شأن قوه غضبیه تحریک بدن است به سوی دفع امور غیر ملائمه از بدن، و شهویه مبدأ حرکت آن است به سمت تحصیل امور ملائمه؛ پس اگر قوه عاقله بر سایر قوی غالب شد و همه را مطیع خود گردانید البته افعال جمیع قوی بر وجه صلاح و صواب خواهد بود، نشئه انسانیت حاصل خواهد گردید، و از برای هریک از قوی تهذیب و پاکیزگی بهم خواهد رسید، و هریک را فضیلتی که مخصوص به آن است حاصل خواهد شد؛ پس از تهذیب قوه عاقله صفت حکمت، و از قوه عامله ملکه عدالت، و از غضبیه شجاعت، و از شهویه عفت پیدا می شود؛ و این چهار صفت اجناس اخلاق فاضله اند، و سایر

اوصاف حسنه مندرج در تحت این چهارند، و بسیاری از علمای اخلاق از برای هریک از این چهار فضیلت انواعی ذکر کرده اند که مندرجند در تحت آنها.

و لکن این خلاف مقتضای نظر است (۱)، چنانچه بعضی از محققین فرموده اند، زیرا که بعد از آنکه معلوم شد که عدالت، انقیاد قوه عامله است از برای قوه عاقله در کار فرمودن قوه عاقله و غضبیه و شهویه، ظاهر می شود که جمیع صفات فضائل و اخلاق حسنه به سبب کارفرمائی قوه عامله می شود سه قوای دیگر را؛ پس هرصفت نیکی حقیقه از این سه قوه است، و امری از برای قوه عامله نیست مگر کارفرمائی، اگر این بودی موجب استناد هر فضیلتی که به آن سبب حاصل می شود بقوه عامله، بایستی که جمیع فضائل مستند به قوه عامله باشد، و همه مندرج در تحت عدالت بوده باشند، و شمردن بعضی از فضائل را از انواع عدالت دون بعضی، صحیح نخواهد بود؛ پس مقتضای نظر صحیح آن است که گفته شود که همه فضائل و رذائل مندرجند در تحت سه صفت مذکوره و اضداد آنها، و متعلقند به یکی از سه قوه عاقله و غضبیه و شهویه، یا به دو قوه، یا به سه قوه از آنها، و ما در این رساله

ص: ۱۰

۱- ۱) - مقصود آن است که اوصاف حسنه به سه صفت برمی گردد که حکمت و شجاعت و عفت است نه به چهار صفت، و مراد از عدالت، مجرد انقیاد قوه عامله است نسبت به قوه عاقله. و این نکته را هم باید توجه داشت که قوه واهمه پس از انقیاد از قوه عاقله خود قوه عاقله را نیز تحت تأثیر قرار می دهد (به معراج السعاده مراجعه شود).

شریفه اول اوصاف حسنه و صفات رذیله متعلقه به قوه عاقله را بیان می کنیم، پس آنچه را که متعلق است به غضبیه، و بعد آنچه را که منسوب است به شهویه، و بعد از آن صفاتی که متعلقند به دو قوه از این قوی یا به سه قوه بیان می نمائیم، انشاء الله تعالی.

فصل چهارم: در بیان چهار صفت جهل و جور و جبن و شره

شکی نیست که در مقابل هر صفت نیکی خلق بدی است که ضد آنست، پس اجناس رذائل نیز چهارند که ضد این چهار فضیلتند؛ و آنها: جهل و جور و جبن و شره (۱) است، و تحقیق مطالب آن است که از برای هر فضیلتی حدی است مضبوط و معین که بمنزله وسط است، و تجاوز از آن خواه به جانب افراط و خواه به جانب تفریط مؤدی است به رذیله، پس هر صفت فضیلتی به جای مرکز دایره است و اوصاف رذائل بمنزله نقاطی است که در اطراف مرکز فرض شود، و شکی نیست که مرکز نقطه ای است معین و سایر نقاط جوانبش غیر متناهی اند. (۲)

ص: ۱۱

۱- ۱) - شره: (به فتح شین و راء) در لغت به معنای شدت میل و افراط در آن است و ضد آن خمود (به ضم خاء) به معنای سکون و بی حرکت شدن است، و در اصطلاح علم اخلاق افراط در شهوت و امیال نفسانی شره و تفریط در آن خمود، و حد وسط بین این دو صفت عفت است.

۲- ۲) - به جامع السعادات ج ۱، ص ۶۰-۵۹ رجوع کنید، و حاصل مطلب آن است که نقطه مرکزی دایره یکی است ولی سایر نقطه های مفروضه از مرکز به سوی محیط دایره بی نهایت است.

پس بنابراین در مقابل هر صفت فضیلتی اوصاف رذیله غیر متناهی خواهد بود که به مجرد انحراف از فضیلتی از هر طرف، موجب افتادن در مزبله رذیله خواهد بود، و این است سبب در آنکه اسباب بدی و شرور بیشتر است از بواعث نیکی و خیر؛ و از آنجا که پیدا کردن یک چیز معین در میان امور غیر متناهی مشکل است، لهذا جستن وسط از میان اخلاق و استقامت بر آن در غایت صعوبت است.

فصل پنجم: در بیان دو جنس رذیله که در برابر هر صفت نیکی است

از مطالب قبل معلوم شد که در برابر هر صفت نیکی اخلاق رذیله غیر متناهی است، از دو طرف افراط و تفریط، و لکن هریک از آنها را نام معین علیحده نیست، بلکه شمردن جمیع ممکن نیست، و تعداد جمیع آنها شأن علم اخلاق نمی باشد، بلکه وظیفه آن بیان قاعده کلیه ای است که جمیع در تحت آن مندرج باشند، و قاعده کلیه همان است که دانستی که اوصاف حمیده حکم وسط دارند و انحراف از آنها یا به طرف افراط یا تفریط هر یک که باشد مذموم و از اخلاق رذیله است؛ پس در مقابل هر جنسی از صفات فاضله دو جنس از اوصاف رذیله متحقق خواهد گشت، چنانچه در مقابل حکمت، جربزه و بلاهت است، و مقابل شجاعت، جبن و تهوّر است، و مقابل عفت، شره و خمود و مقابل عدالت، ظلم و تمکین ظالم است بر خود بر سبیل خواری و مذلت و با وجود قدرت بر دفع آن.

و از برای هر یک از ردایل نیز انواع بشمار است که ناشی از آن و مندرج در آن است؛ چنانکه متولد می شود از جربزه، مکر و حيله، و از بلاهت، حمت و جهل مرگب، و از تهوّر، تکبر و لاف و گردن کشی و عجب، و از جبن، سوءظن و جزع و دنائت، و از شره، حرص و بی شرمی و بخل و اسراف و ریا و حسد، و از خمود، قطع نسل و امثال اینها. و علمای اخلاق بسیاری از آنها را شرح داده و بیان نموده اند، و ما نیز آنها را مجملا در این رساله بیان می کنیم، انشاء الله تعالی.

در تفصیل اخلاق حسنه و رذيله، و فوائد و مفسد آنها، و کیفیت کسب اخلاق حسنه و معالجه اوصاف ذمیمه؛ و مشتمل است بر پنج مقام:

مقام اول: در بیان عدالت و اقسام آن

در بیان آن چیزی که متعلق است به قوه عامله و همیه که عدالت به معنی اعم باشد، یعنی میانه روی در جمیع امور:

بدانکه عدالت افضل فضائل و اشرف کمالات است، زیرا که عدالت ملکه ای است حاصل در نفس انسان که به سبب آن قادر می شود بر تعدیل جمیع صفات و اعمال، و جمیع اخلاق فاضله مترتب بر عدالت می شود، و عدالت بر سه قسم است:

اول آنکه میان بندگان و خالق ایشان می باشد، و آن کسب معرفت و تحصیل محبت و سعی در بجا آوردن فرمان خدا در اطاعت پیغمبران، و انقیاد احکام شریعت، و امتثال آداب دین و ملت است.

دوم عدالتی است که در میان مردم می باشد، که ادا کردن حقوق، و رد امانات، و انصاف دادن در معاملات، و تعظیم بزرگان، و احترام پیران، و فریادرسی مظلومان، و دستگیری ضعیفان و نحوانیها.

سوم عدالتی است که میان زنده ها و اموات ذوی الحقوق ایشان می باشد، مثل ادا کردن قرض مردگان، و بجا آوردن وصیتهای ایشان، و یاد کردن آنها را به تصدق و استغفار و دعاء و غیره؛ و این عدالت به معنی اعم است و عدالت به معنی اخص که مقابل ظلم اس بعد از این خواهد آمد، انشاء الله تعالی.

مقام دوم: در بیان ردیله قوه عاقله

در بیان معالجه اخلاق ذمیمه که متعلق است به قوه عاقله:

دانستی که اجناس رذائل متعلقه به قوه عاقله دو قوه است؛ یکی در طرف افراط، دیگری در طرف تفریط، و در تحت آنها انواعی چند است؛ و ما اول جنس را با ضد آنها که حد وسط است بیان کنیم، و بعد از آن شرح انواع را می نمائیم، انشاء الله تعالی و همچنین در سایر مقامات آینده؛ پس در این مقام دو مطلب است:

مطلب اوّل در بیان دو جنس رذیله قوّه عاقله و ضدّ آنها:

امّا دو جنس رذیله: پس اوّل جربزه است که باعث خروج از حدّ اعتدال است در فکر، و موجب آن است که ذهن در جائی نایستد، بلکه پیوسته در ابداء شبهات و استخراج امور دقیقه غیر مطابق با واقع باشد، و بسا باشد که در مباحث عقلیه و علوم الهیه منجر به الحاد و کفر و فساد عقیده شود، بلکه گاه می رسد کار به جائی که صاحب آن انکار همه اشیاء و نفی حقائق و چیزها را می نماید، مانند طائفه سوفسطائیه، در علوم شرعیّه، و علاج آن بعد از تأمل در قبح آن و دانستن آنکه این صفت مهلکه باعث محرومی از علم و عمل و فیوضات کثیره می شود، رجوع است به استدلالات و معتقدات علماء مشهورین به استقامت سلیقه؛ و بدانکه بعد از آنکه جمع کثیری از علماء اعلام دارای سلیقه و صاحبان افهام مستقیمه بر این طریقه می باشند و او به تنهایی در این طریقه تشکیک نماید لا محاله از اعوجاج سلیقه است؛ پس نفس خود را به تکلف بر طریقه آنها دارد تا عادت کند به ثبات و اطمینان.

دوم جهل بسیط است که عبارت است از خالی بودن نفس از علوم و دانائی به جهل خود؛ و در ابتدای امر این صفت مذموم نیست بلکه باقی بودن بر آن از رذائل است، و دفع آن لازم است.

و معین است بر دفع آن تأمل در قبح جهل و حکم عقل به اینکه جاهل فی الحقیقه آدم نیست، بلکه در صورت شبیه است به انسان و در واقع با بهائم است یکسان.

و ضدّ این دو جنس که حدّ اعتدال است حکمت است، که

عبارت باشد از علم به حقایق اشیاء، و آن اشرف نعوت جمالیّه و افضل اوصاف کمالیّه است، و اثبات فضیلت آن غنی است از بیان.

مطلب دوّم در بیان ردائلی که از دو جنس مذکوره که جرّزه و جهل بسیط باشد ناشی می شوند و از متعلقات قوّه عاقله اند؛ و آنها پنج صفتند:

صفت اوّل جهل مرگّب است، که عبارت است از آنکه کسی چیزی را نداند و نداند که نداند، و آن بدترین ردائلی است، و دفع آن در غایت صعوبت است، و باعث آن اعوجاج سلیقه و کجی ذهن است؛ و کیفیت شناخت آن آنست که آدمی بعضی از مطالب و استدلالات خود را بر جمعی که ناصحین و معروفین به استقامت سلیقه اند عرضه نماید، اگر ایشان او را تصویب نمودند از این مرض بری است، و اگر تخطئه نمودند به آن مبتلا است، و بهترین معالجات از برای او خواندن علوم ریاضیه از هندسه و حساب است که موجب استقامت ذهن و پیمودن راه صواب است.

صفت دوّم شکّ و حیرت است که عاجز بودن نفس باشد از تحقیق حقّ و ردّ باطل در مطالب، و منشاء آن غالباً تعارض ادلّه است، و علاج آن آنست که تأمّل نماید در ادلّه آنکه اجتماع و ارتفاع نقیضین از محالیت است، پس البتّه یکی از شقوق متصوّر حقّ و تتمّه باطل است، پس دامن سعی و اجتهاد بر میان زند، و استقصای تامّ از ادلّه مناسبه با مطلب نماید تا جزم به حقیقت یک طرف نماید، و مواظبت بر طاعات و عبادات و قرائت قرآن و

مصاحبت با اهل ورع و صلحاء از اهل ایمان، و تضرع و زاری به درگاه خداوند رحمان، اقوی معینی است از برای دفع شکوک و تحصیل ایقان بخصوص برای کسی که قادر نباشد بر فهم ادله یا تحصیل آن.

و مقابل این دو صفت رذیله یعنی جهل مرگب و حیرت، یقین است؛ و اقل مراتب آن اعتقاد ثابت جازم مطابق با واقع است، و مرتبه یقین اشرف مراتب و افضل فضائل است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که «الیقین الایمان کله» (۱)، و از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که: عمل اندک با یقین بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین (۲).

و از برای صاحب یقین علامات چند است:

اول: آنکه در امور خود به غیر پروردگار التفات نکند، و مقاصد خود را از غیر او نجوید، و در هیچ امری خود و دیگران را منشاء اثر نداند، بلکه همه امور را مستند به ذات مقدس او و همه احوال را منسوب به وجود او داند، و چنان داند که آنچه مقدر است به او خواهد رسید، و در این هنگام در نظر او تفاوتی نخواهد بود میان فقر و ثروت، و مرض و صحت، و ذلت و عزت و امثال اینها؛ زیرا که در این احوال چشم از وسائط پوشیده و منبع همه احوال را از یک سرچشمه می بیند، و آنرا از حکیم مطلق و خیر محض

ص: ۱۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۱ ص ۱۱۹، و صحیح بخاری ج ۱ ص ۹ و قال ابن مسعود: الیقین الایمان کله.

۲-۲) -کافی ۲/۵۷ ح ۳

دوم: آنکه در همه اوقات و حالات در نهایت ذلت و انکسار در خدمت پروردگار بوده، روز و شب مشغول بجا آوردن خدمت او باشد، و پیوسته خود را در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر و او را به همه افعال و اعمال خود ناظر داند.

سیم: آنکه مستجاب الدعوات بلکه صاحب کرامات باشد، زیرا هر قدر که یقین انسان زیاد می شود جنبه تجرد او غالب می گردد، به این سبب قوه تصرف در جمیع مواد کاینات که از شأن مجردات است به جهت او حاصل می شود.

و از برای یقین سه مرتبه است: علم یقین، و عین یقین، و حق یقین، و تفصیل این مراتب را این مختصر گنجایش ندارد. (۱)

صفت سوم شرک است، که عبارت است از آنکه آدمی غیر از خدا دیگری را هم منشأ اثر داند؛ پس اگر به این عقیده او را

ص: ۲۰

۱- ۱) - مرحوم علامه مجلسی قدس سره می نویسد: برخی از محققین برای یقین سه درجه قرار داده اند: الف- علم یقین و آن علمی است که از راه دلیل و برهان حاصل شود؛ مانند علم به وجود آتش به سبب اثر آن که دود و دخان است. ب- عین یقین و آن موقعی اطلاق می شود که علم انسان به شهود و مشاهده برسد؛ مانند کسی که بعد از علم به آتش آنرا ببیند و مشاهده کند. ج- حق یقین و آن موقعی اطلاق می شود که معلوم را لمس کند مانند کسی که بعد از علم به آتش و دیدن آن وارد آتش شود و به صفات آتش متصف گردد. (بحار ج ۷۰ ص ۱۳۵). البته آراء دیگری در تفصیل این مراتب موجود است، به جامع السعادات ج ۱ ص ۱۲۳ مراجعه کنید.

بندگی و عبادت کند آن را شرک جلی و شرک عبادت گویند، و اگر او را اطاعت کند در چیزی که رضای خدا در آن نیست آن را شرک خفی و شرک اطاعت گویند، شبهه ای نیست در اینکه شرک اعظم بواعث هلاک و خلود در عذاب دردناک است.

و ضد آن توحید است، و از برای آن اقسامی چند است:

اول: توحید در ذات، یعنی خدای را منزّه دانستن از ترکیبات خارجی و عقلی و صفات او را عین ذاتش دانستن.

دوم: توحید در وجوب وجود، یعنی واجب الوجود را منحصر کردن در خدا و نفی شریک از او در صفت واجبیّت وجود.

سوم: توحید در تأثیر و ایجاد؛ و علامت وصول به این قسم از توحید آن است که آدمی در جمیع امور خود توکل بر خدا کند، و امور خود را به او واگذارد و دیده از همه وسائط بپوشاند؛ زیرا بعد از آنکه بر او روشن شد که به غیر از خدا احدی منشأ هیچ امری نیست بلکه مبدأ هر موجودی و هر فعلی از خلق و رزق و غنا و فقر و مرض و صحت و ذلت و عزت و حیات و موت و غیر اینها، حق تعالی است و بس، دیگر در هیچ امری ملتفت به غیر او نمی شود، بلکه بیم او از خدا و امیدش به او و اعتمادش بر او است.

صفت چهارم خواطر نفسانیه و وساوس شیطانیّه است؛ بدانکه آدمی هرگز خالی از فکر و خیال نمی باشد، و پیوسته محلّ خطور خواطر و ورود خیالات است، و دل مانند نشانه ای است که از اطراف بر آن تیرها افکنند، یا آینه ای است که صورتهای بیحدّ از محاذی آن گذرد، و چون هر فکر و خیالی را منشأی است پس منشأ خیالات ردیّه شیطان و باعث خواطر محموده ملک

است.

و افکار بر دو قسم است:

قسم اول؛ افکاری که محرک بر عملی است، و آن عمل هم یا خیر است و یا شر.

دوم؛ افکاری که محرک بر عملی نیست بلکه محض خیال است، و این هم یا افکار محموده است و یا افکار فاسده.

و از برای هر یک انواع بسیار است؛ و از این تقسیم معلوم می شود که کلیه خواطر نفسانیه بر چهار قسمند، دو قسم از آنها که افکار محرکه بر عمل خیر و خیالات محموده باشد آنرا الهام گویند که از فیض ملائکه کرام است، و دو قسم دیگر را وسوسه گویند که از آثار شیطان است، پس هر وقت که آدمی میل به مقتضای شهوتی یا غضبی نمود فرصت نموده لشکر خود را روانه دل کند که وساوس و آثار ردیه را در آنجا بظهور رسانند، و هر گاه دل متوجه به ذکر خدا و نفس مایل به ورع و تقوی شد مجاری شیطان بسته و جنود ملائکه داخل شوند، و فیوضات ایشان از الهامات و خیالات محموده در آنجا پیدا می شود، و پیوسته این دو لشکر در آمد و شدند تا آنکه به امداد و معاونت خارجیه یکی از این دو سپاه را غلبه حاصل شود، و مملکت نفس را تسخیر نماید؛ و در این هنگام راه آمد و شد آن دیگری بسته و مجال دخول و خروج نمی یابد مگر گاهی به طریق عبور در نهایت تعجیل از آنجا بگذرد.

ای جان برادر، از شیطان و جنود او مطمئن مشو، و گمان مکن که دلی از دست او فارغ باشد، بلکه مانند خون در بدن

جاری است، و همه او را فرو گرفته مانند هوا در قرح، و معلوم است که قرح را از هوا خالی نتوان نمود، مگر آنکه آن را از چیز دیگری پر سازند؛ پس ظرف دل نیز چنین است، اگر او را مشغول به ذکر خدا و افکار محموده کردی ممکن است که لختی از این دشمن آسوده شوی، و الا هر لحظه که از خدا غافل گردی شیطان با وسوسه اش حاضر گردد، چنانچه حق تعالی فرموده «وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» (۱).

منظر دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صفت پنجم مکر و حيله کردن است از برای رسیدن به مطلوبات شهویّه و غضبیّه؛ و مراد از آن در این مقام جستن راههای پنهان است از برای اذیت رسانیدن به مردمان، و بکار بردن آن را تلییس و غش و غدر و خیانت گویند، و از برای مکر اقسام بی حدّ است؛ و آن از مهلکات عظیمه و بالاترین صفات شیطان و بزرگتر لشکر او است، و معصیت آن زیادتر است از معصیت اذیت رسانیدن در علانیه و آشکار، و از این جهت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: از ما نیست کسی که مکر کند با مسلمانی. (۲)

و علاج آن متذکر شدن بدی عاقبت مکر و تأمل در آنکه صاحب آن در آتش سوزان همنشین شیطان است و وارد شده و به

ص: ۲۳

۱-۱) -سوره زخرف آیه ۳۶.

۲-۲) -اصول کافی ج ۲ ص ۳۳۷.

تجربه هم ثابت شده که هر که چاهی برای برادر خود کند خود در آن افتد.

مقام سوم: در بیان صفات رذیله و حمیده غضبیه

در بیان صفات رذیله، و اخلاق حمیده، که متعلق است به قوه غضبیه:

دانستی که جنس جمیع رذائل متعلقه به این قوه منشأ آنها دو صفت خبیثه است، و هر کدام متضمن صفاتی چندند، و آن؛ یکی تهوّر است، و دیگری جبن.

اما تهوّر که طرف افراط شجاعت است، عبارت است از آنکه آدمی بیندازد خود را در مهالکی که عقلا و شرعا ممنوع است، و شکی نیست که این صفت از مهلکات دنیویّه و اخرویّه است، و حق تعالی از آن نهی صریح نموده؛ چنانچه فرموده: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (۱).

و حق این است که صاحب این صفت از شائبه جنون خالی نیست، و اگر احتراز نکنند از مظان هلاکت و هلاک شود به حکم شریعت مقدّسه باعث قتل خود شده، و به هلاکت ابدیّه گرفتار شده است.

پس کسی که مبتلا به این مرض است باید مفاصد آنرا در نظر بیاورد، و بعد از آن هرکاری که می خواهد بکند آنرا به عقل

ص: ۲۴

و شرع عرضه نماید، اگر تجویز کند مرتکب شود، و الاً اجتناب کند.

و اما جبن که در طرف تفریط واقع است آن است که آدمی احتراز کند از چیزی که نباید حذر کند؛ و این صفت در نهایت خباثت و موجب هلاکت است، و آدمی به سبب آن ذلیل و خوار و زندگانی آن تلخ و ناگوار است، و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که: سزاوار نیست مؤمن را که بخیل یا جبان باشد. (۱)

و طریقه معالجه آن در بیان صفت خوف که از لوازم جبن است بیان می شود؛ و حدّ وسط این دو جنس رذیله شجاعت است که عبارت باشد از اطاعت قوه غضبیه از برای قوه عاقله، و این صفت اشرف صفات کمالیه است، و کسی که خالی از آن باشد در زمره زنان محسوب می شود، و از این جهت است که حق تعالی در وصف نیکان صحابه فرموده: «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (۲).

و اما انواع صفات رذیله متعلقه به قوه غضبیه بسیار است:

صفت اول خوف است؛ و آن عبارت است از متألّم شدن به سبب تشویش رسیدن مکروهی که تحقق آن متحمل باشد، و اما مکروهی که حصول آن مظنون یا متیقّن باشد اگرچه آنرا خوف نگویند و لکن چون آن نیز از ضعف نفس و موجب هلاکت است در ضمن خوف مذکور می شود؛ و فرق خوف با جبن آن است که در جبن الم و دل سوختن ضرور نیست، بخلاف خوف؛ و خوف

ص: ۲۵

۱- ۱) - احیاء العلوم غزالی ج ۳ ص ۲۵۴.

۲- ۲) - سورة فتح آیه ۲۹.

بر دو قسم است: ممدوح؛ که خوف از خدا و عظمت او و از گناهان باشد، و این قسم خوف در صفت دوّم مذکور می شود.

و دوّم خوف مذموم؛ که از نتیجه جبن است، و آن در اینجا ذکر می شود و باید دانست که این قسم خوف بر چند نوع است که همه آنها مذموم است:

اوّل: آنکه خوف از امری باشد که البته وقوع خواهد یافت و دفع آن ممکن نباشد، و شکّی نیست که خوف از چنین چیزی از روی جهل است، و به غیر از الم عاجل فائده ندارد، پس عاقل باید که این خوف را از خود دور کند، و به قضای الهی و مقدرات سبحانی راضی باشد تا راحت یابد.

دوّم: خوف از امر محتمل است، و این هم مثل سابق مذموم بلکه بدتر است.

سوّم: آنکه خوف از امری باشد که سبب آن در دست آن شخص باشد، اما هنوز سبب یافت نشده و از آن ترسد که مبادا فلان امر از او سرزند و فلان اثر بر آن مترتب شود؛ و علاج آن مراقب بودن حال خود است تا آن امر از او صادر نشود.

چهارم: اینکه خوف او از چیزهایی باشد که طبع از آنها بی سبب و بدون جهت وحشت داشته باشد؛ مثل جنّ و میّت خصوصا در شب در حالت تنهائی، و منشأ این خوف غلبه قوّه واهمه و قصور عقل و نهایت ضعف نفس است؛ و علاج آن آنست که اندکی با خود تأمل کنی که امثال این امور به چه جهت باعث خوف می شود؛ کسی که در زندگانی او با وجود قوّت و قدرت از او نمی ترسیدی چگونه از بدن بی حسّ و بی حرکت او

خوف می کنی؟! و کجا دیده ای و شنیده ای که مرده ای بر زنده ای حمله کرده و بر او غالب شده باشد؟! و جنّی که در وجود او خلاف است (۱)، تو به چه دلیل به وجود او یقین کرده ای، و بعد از آن که موجود باشد به چه سبب در مقابل تو درمی آید و خود را به تو می نماید؟ و اگر هم نمود به چه سبب در صدد اذیت تو برمی آید؟ و اگر برآید به کدام قوّت بر تو غلبه خواهد نمود؟ آخر نه انسان اشرف ممکنات و اکثر آنها مطیع اویند؟ به چه جهت اشرف کائنات با وجود این همه احتمالات از موجود ضعیف القوّه خوف می کند، و صاحب این صفت باید در شبهای تاریک به تنهایی در مواضع موحشه صبر کند تا به تدریج این خوف از او زایل شود.

و خوف مرگ نیز از این نوع و نوع اوّل است، و باعث این خوف چند چیز است:

اوّل آنکه چنان گمان کند که از مردن نقصی به او می رسد

ص: ۲۷

۱- ۱) - احدی از ملّیین و الهّیین در وجود جنّ تردید ندارد، و آیات قرآن صراحت دارد که جنّ موجود است و مانند انسان مکلف به تکالیف الهی است؛ لذا در جامع السعادات این تردید ذکر نشده است، و شاید منظور مؤلف خلاف غیر موحدین و ملّیین است. مرحوم صدر المتألّهین خلاف در وجود جنّ و شیاطین را به برخی از مردم نسبت داده است و از دلیلی که برای انکارشان نقل می کند استفاده می شود که مراد ایشان از منکرین مادّیین بوده اند، و خود ملاً صدرا می فرمایند «اعلم ان الآیات القرآنیة و الاحادیث الصحیحہ تدلّان علی وجود الجنّ و الشیاطین» (مفاتیح الغیب المشهد العاشر فی وجود الجنّ و الشیاطین ص ۵۴۷-۵۴۲ از شرح اصول کافی چاپ تهران).

و تنزلی برای او حاصل می شود، و این نیست مگر از جهت جهل به حقیقت انسانی، و مرگ، زیرا هر که حقیقت این دو را شناخت می داند که مرگ باعث کمال مرتبه انسان است، و آدمی تا نمرده ناقص و ناتمام است، و انسان کامل همیشه طالب مردن است چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: قسم به خدا که انس پسر ابو طالب به مرگ بیشتر است از انس طفل به پستان مادر. (۱)

خرّم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم از پی جانان بروم

بهواداری او ذره صفت رقص کنان

تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

دلّم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

دوم صعوبت قطع علاقه از دنیا و اموال است، و این ترس از مرگ نیست بلکه غم مفارقت از بعضی زخارف فانیّه دنیویّه است؛ و علاج این خوف قطع علاقه از آنها است.

سوم خوف از شماتت دشمنان و تصوّر خوشحالی ایشان است، و شکی نیست که این از وسوسه شیطان است، زیرا که شماتت و شادی ایشان نه به دین ضرر می رساند و نه به ایمان، و نه بدن را از آن المی حاصل می شود و نه جان.

ص: ۲۸

نیک باشی و بدت گویند خلق

به که بد باشی و نیکت گویند

چهارم خوف ضایع شدن اهل و عیال و ذلت و خواری آنها است؛ و این خیال از وساوس شیطنیه است، زیرا که صاحب این خوف خود را منشاء اثری می داند، و از برای وجود خود مدخلی در عزت و ثروت و قوت دیگران می پندارد، و حال آنکه به تجربه صادقه معلوم شده که غالب یتیمانی که در طفولیت پدر از سر ایشان رفته ترقی ایشان در امور دنیا و آخرت بیشتر بوده از اطفالی که در آغوش پدر پرورش یافته بودند، و هر که خاطر جمع و مطمئن بوده به جهت مال اندوخته عاقبت اولاد او به فقر و تهی دستی و به ذلت و پستی گرفتار شده، پس باید عاقل خیرخواه اهل و عیال خود باشد، و امور ایشان را بخالقشان گذارد. فانه نعم المولی و نعم النصیر.

پنجم آنکه خوف او از عذاب الهی باشد بواسطه معاصی؛ و این قسم خوف ممدوح است، و لکن باقی ماندن بر این ترس و معالجه نکردن آن را به توبه و انابه از جهل و غفلت است، پس از آنچه گفتیم معلوم شد که خوف از موت به سبب یکی از جهات مذکوره راهی ندارد، و عاقل باید که آن را به خود راه ندهد و تأمل کند که مرگ شربتی است چشیدنی، و آرزوی حیات دائمی و تمنای بقای ابدی از برای بدن خیالی است محال، بلکه باید یقین نماید به آنکه هر چه در نظام عالم می شود خیر و صلاح است، پس خود را بهره می شود رضا و خوشنود کند، و الم و کدورات بخود راه ندهد، و در هر حال مشغول به ریاضات و مجاهدات

ص: ۲۹

باشد، و در مقام تحصیل آن برآید که صفات بد را که از جمله آنها طول امل است از خود زایل کند، و بعمری که از برای او مقدر شده است راضی بوده باشد.

صفت دوّم از صفات رذیله متعلقه به قوّه غضبیّه، ایمنی از مکر الله است؛ یعنی آدمی از عذاب الهی و امتحانات خدائی ایمن نشیند. و از عظمت و جلال حضرت ذوالجلال نیندیشد.

و سبب آن یا غفلت از عظمت پروردگار، یا عدم اعتقاد به روز جزا، یا اطمینان به سعۀ رحمت خدا، یا اعتماد بر طاعات و عبادات خود است، و این صفت از هر کدام که ناشی شده باشد از مهلکات و موجب خسران است، چه باعث آن یا جهل، یا کفر، یا غرور، یا عجب است؛ و هریک از اینها راهی است که آدمی را به هلاکت می رساند؛ و آیات و اخبار در مذمت این صفت بسیار است؛ حق تعالی فرموده که: ایمن از مکر الله نمی گردند مگر جماعت زیان کاران (۱).

و اخبار بسیار وارد شده که فرشتگان و پیغمبران (علیه السلام) از مکر الهی خائف و ترسانند (۲).

پس باید بنده مؤمن در هیچ حال از آزمایش الهی و امتحانات خدائی غافل ننشیند، و مواخذه و عذاب الهی را فراموش ننماید.

و ضدّ این صفت مذمومه خوف از خداست؛ و آن بر سه نوع است: خوف از عظمت و جلال خداوند متعال، و خوف از

ص: ۳۰

۱- ۱) -سورة اعراف آیه ۹۹.

۲- ۲) -جامع السعادات ج ۱ ص ۲۲۸.

گناهان و تقصیرات خود، و خوف از این هردو با هم.

و شبهه ای نیست در آنکه هر قدر معرفت بنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و به عیوب خود بیناتر شده باشد ترس او از خدا زیادتر می شود، و از این جهت است که حق تعالی خوف را نسبت به علماء داده چنانچه فرمود: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (۱)

و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده که: ترس من از خدا از همه بیشتر است (۲)، و البته اگر ندیده ای شیده ای حکایات خوف انبیاء و مقربین و غش های پی در پی امیر المؤمنین علیه السّلام را، و سبب این کمال معرفت آنهاست به خدا، زیرا که معرفت کامله در دل اثر می کند و آن را به سوزش و اضطراب می آورد، و اثر آن از دل به بدن سرایت می کند و تن را ضعیف و لاغر و چهره را زرد و دیده را گریان می سازد.

و مخفی نماند که خوف ممدوح است در وقتی که از حدّ شایسته تجاوز نکند، و اگر نه مذموم است، و بسا باشد که منجر به نومیدی و یأس از رحمت خدا گردد و این حدّ ضلال و کفر است، و علماء گفته اند که خوف از خدا بمنزله تازیانه ای است که می راند بندگان را به سوی مواظبت بر علم و عمل و طاعت و

ص: ۳۱

۱- ۱) -سورة فاطر آیه ۲۸.

۲- ۲) -جامع السعادات ج ۱ ص ۲۱۸، و در جامع الاخبار ص ۱۱۳ آمده است: و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: من كان بالله اعرف كان من الله اخوف.

عبادت، مانند تازیانه ای که اطفال را بدان تأدیب می کنند، که کم آن بی ثمر و زائدش مهلک است. و باید دانست که تحصیل صفت خوف به چهار طریق می شود:

اول: آنکه سعی کند در تحصیل یقین و ایمان به خدا و روز جزا و بهشت و دوزخ و عقاب و حساب.

دوم: آنکه پیوسته متفکر احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب گردد، مرگ را در پیش نظر بدارد، و صعوبت عالم قبر برزخ و مؤاخذه روز قیامت را تصوّر نماید.

سوم: آنکه مشاهده نماید احوال خائفین از خدا را و استماع کند حکایات خوف انبیاء و اولیا را که خوف ایشان به چه حدّ بوده، پس بکار خود افتد.

چهارم: آنکه تأمل کند که فهمیدن حقایق قضا و قدر الهی در قوه بشر نیست، و هیچ کس را از آنچه در پس پرده است خبر نه، پس به طاعت و ایمان خود خورسند شدن، نیست مگر از بی خبری و بی خردی، بلکه اگر کسی همه خیرات از برای او حاصل باشد خاتمه خود را چه می داند، از آخر کار چه خبر دارد، و چگونه مطمئن می شود که دفتر حال او برنگردد و احوال او متبدل نشود؟! چنانچه وارد شده است که مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل بهشت را می کند تا اینکه میان او و بهشت به قدر دوشیدن شتری باقی نمی ماند، و خاتمه او به آنچه از برای او مقدر شده است می شود (۱).

ص: ۳۲

بر عمل تکیه مکن خواجه که در روز ازل

تو چه دانی قلم صنع به نامت چه نوشت

و نیز مروی است که: چون روح بنده مؤمن را بر خیر و اسلام بالا برند، ملائکه تعجب می کنند و می گویند چگونه نجات یافت از دنیائی که نیکان ما در آن فاسد شدند؟ (۱)

و نیز روایت شده که: مردم همه اهل هلاکتند مگر علماء، و علماء همه اهل هلاکتند مگر کسانی که به علم خود عمل می کنند، و همه آنها نیز اهل هلاکتند مگر مخلصین، و مخلصین همه بر خطر عظیم و در محلّ تشویش و بیمند (۲). پس باید بر خود گریه کنیم و بر احوال خویش نوحه نمائیم.

دیده ها بر دیگری چون می گری

مدّتی بنشین بخود خون می گری

هر کجا نوحه کنند آنجا نشین

زانکه تو اولی تری اندر حنین

و این خوف که خوف سوء خاتمه است بالاترین خوفها

ص: ۳۳

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۱ ص ۲۴۰.

۲- ۲) -بحار ج ۷ ص ۲۴۵ با مختصر اختلاف، و در کتاب جامع السعادات ج ۱ ص ۲۴۰ آمده «و من هنا يظهر سرّ قوله: الناس كلّهم هلکى الاّ العالمون، و العالمون كلّهم هلکى الاّ العاملون، و العاملون كلّهم هلکى الاّ المخلصون، و المخلصون على خطر عظیم»، و در کتاب احیاء علوم الدین غزالی ج ۴ ص ۱۷۹ و نیز المحجّه البيضاء ج ۴ ص ۱۸۹ این عبارت به پیامبر و ائمه علیهم السلام نسبت داده نشده است.

است، و دل عارفین از آن پاره پاره است؛ و از برای سوء خاتمه اسباب بسیار است و مرجع آنها به سه چیز است:

اول که از همه بدتر آن است که در وقتی که سكرات مرگ ظاهر شود، در عقائد او خلل بهم رسد، و شك یا انكار بعضی از عقائد در دل او حاصل شود، و این حجابی گردد میان او و خدا که باعث عذاب ابدی و خسارت دائمی گردد.

دوم آنکه دوستی خدا در دل او کم باشد، و دوستی دنیا و اهل و عیال بر دوستی خدا غالب باشد؛ پس چنین کسی چون مرگ را مشاهده کند و مفارقت خود را از چیزهایی که محبوب او است در نظر بیاورد و این فعل را چون از خدا می داند این قلیل دوستی که باقی مانده بود هم تمام می شود، بلکه مبدل به بغض و انکار می گردد، و اگر بر اینحال بمیرد، بر سوء خاتمه مرده است؛ و وارد خواهد شد بر حق تعالی مانند بنده گریخته خشمناکی که او را به قهر گرفته باشند و به نزد مولای خود ببرند؛ پس بر هر کسی که طالب نجات است لازم است که دوستی خدا بر دل او غالب باشد.

سوم کثرت معاصی و پیروی شهوات و رسوخ در آنها است، که در وقت مردن همانها به خاطر او می رسد و در نزد او مصور می شود، پس اگر در اینحال بمیرد این عادات و شهوات او حجابی شود میان او و پروردگار، و بسا باشد که بواسطه الفت و عادت، صورت فاحشه ای در نزد او متمثل می شود، و سرّ در این آنست که آن بی هوشی که پیش از مرگ حاصل می شود شبیه به خواب است، پس همچنان که آدمی در خواب احوالی را که به

آنها الفت و عادت کرده می بیند و چیزهایی که شباهتی ندارد به آنچه در بیداری دیده و عادت به آن کرده هرگز در خواب نمی بیند؛ همچنین در وقت سکر و بیهوشی پیش از مرگ که بمنزله خواب است به غیر آنچه که معتاد به آن شده و الفت با آن گرفته به نظر او نمی آید، و کسی که خلاصی از این خوف خواهد باید که در تمامی عمر خود مشغول به مجاهده گردد که نفس را از معاصی بازدارد، و ریشه شهوات را از دل خود برکند، و مواظبت بر علم و عمل نماید.

صفت سوّم یأس از رحمت خدا است؛ و این صفت از جمله مهلکات و از گناهان کبیره است، بلکه از بعضی آیات معلوم می شود که موجب کفر است (۱)، و بس است در خبث این صفت که آدمی را از محبت خدا و از طاعات و عبادات بازمی دارد.

و علاج آن به تحصیل ضدّ آن است؛ و ضدّ آن رجاء یعنی امیدواری به خدا است که عبارت است از انبساط و سرور دل به جهت انتظار امر محبوبی، به شرط آنکه آدمی بسیاری از اسباب رسیدن به محبوب را تحصیل کرده باشد، مثل انتظار رسیدن گندم از برای کسی که تخم بی عیبی را به زمین قابلی که آب به آن نشیند افشاند و آنرا در وقت خود آب داده، امّا توقع چیزی که هیچیک اسباب آنرا فراهم نکرده باشد آنرا رجاء نگویند بلکه غرور و حماقت نامند؛ چون انتظار گندم از برای کسی که تخم آن را نکشته، یا در زمین شوره بی آب کشته باشد، و معلوم است

ص: ۳۵

۱- ۱) -سوره یوسف آیه ۸۷: إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ.

که انتظار چنین کسی گندم را بجز غرور و حماقت نیست.

چون این را دانستی؛ پس بدانکه دنیا مزرعه آخرت است، و دل آدمی حکم زمین دارد، و ایمان تخم است، و طاعات آبی است که باید زمین را به آن سیراب کرد، و پاک کردن دل از معاصی و اخلاق ذمیمه به جای پاک ساختن زمین است از خار و خاشاک، و روز قیامت هنگام درویدن است؛ پس کسی که این نحو زراعت کند پس از آن امید داشته باشد رجاء صادق است، و الا آن نیست جز غرور و حقم.

یکی از فصحای عرب گفته: ما اشتهار العسل من اختار الكسل؛ حاصل معنی آنکه:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و لهذا وارد شده که شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که قومی از دوستان شما معصیت می کنند و می گویند ما امیدواریم! حضرت فرمود: دروغ می گویند و دوستان ما نیستند، اینها قومی هستند که امانی و آمال بر آنها غلبه کرده، همانا کسی که امید به چیزی داشته باشد عمل از برای آن می کند (۱).

و بدانکه آیات و اخباری که در باب رجاء و امیدواری وارد شده بسیار است، و اگر نباشد در این باب جز سعه رحمت و

ص: ۳۶

کثرت مرحمت حق تعالی و شفاعت حضرت رسالت پناه و اهل بیت طاهره او علیهم السلام، و بشارت و مژده هائی که از برای شیعیان وارد شده هرآینه کافی است، چه جای آنکه وارد شده که در روز محشر خداوند عالم چندان آمرزش و مغفرت کند که به خاطر هیچکس خطور نکرده باشد، تا اینکه شیطان به طمع افتد (۱) و نیز مروی است که اگر بندگان گناه نکنند حق تعالی خلقی دیگر خواهد آفرید که گناه کنند تا ایشان را بیامرزد ۲.

عفو خدا بیشتر از جرم ماست

نکته سر بسته چه گوئی خموش

سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی

خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی

صفت چهارم ضعف نفس است؛ و علامت آن عجز و اضطراب است در وقت حدوث حادثه و نزول بلیه، و این صفتی است خبیثه که صاحب آنرا در نظرها خوار و بی قدر می کند، و لازم آن است ذلت و اهانت و کناره جستن از کارهای بزرگ و جلیله و امور عالیه و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر، و اضطراب به اندک چیزی از بلا یا و مخاوف.

ص: ۳۷

۱- ۱ و ۲) -جامع السعادت ج ۱ ص ۲۵۱، منظور از روایت اخیر تشویق به گناه نیست زیرا این کار با انذار پیامبران و ادله نهی از منکر منافات دارد، بلکه مقصود بیان وسعت و فراگیری آمرزش الهی است که اگر کسی دچار معصیت گردید ناامید نگردد و به مغفرت و رحمت الهی گرچه گناهش بسیار است امیدوار باشد.

و ضد آن بزرگی نفس و محکمی دل است؛ و علامت آن آنست که آدمی تحمل کند آنچه را که بر او وارد می شود، و چون گیاه ضعیف به هربادی متزلزل، و چون موش و روباه به هر حرکت پائی به چپ و راست نرود، بلکه چون کوه محکم به جای خود ثابت باشد، و طریق تحصیل این صفت از آنچه در دفع خوف مذموم گذشت معلوم می شود.

صفت پنجم دنائت همیت است؛ که عبارت از پستی طبع و قصور همت از طلب کارهای بزرگ، و قناعت نمودن نفس به شغلای پست و اعمال جزئیة. و این صفت خبیثه نتیجه کم دلی و ضعف نفس است.

و ضد آن علو همت است که سعی نمودن در تحصیل مراتب عالیه و کارهای بزرگ باشد، و کسی که همت او عالی باشد به امور جزئیة سر فرود نیاورد، و به طمع منافع خسیسه دنیویة خود را به آن نیالاید.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و این صفت نتیجه بزرگی ذات و شجاعت نفس است، و بالاترین فضائل نفسانیه است، زیرا که هر که به جائی رسید و به مراتب ارجمند سرافراز گردید، بواسطه این صفت شد.

صفت ششم بی غیرتی و بی حمیتی است؛ و آن کوتاهی و اهمال کردن است در محافظت آنچه نگاهبانی آن لازم است در دین و عرض و اولاد و اموال؛ و این مرض بسا باشد به دیوثی

منجر شود؛ و در حدیث است که دل مرد بی غیرت نگون است (۱).

و ضد آن غیرت و حمیت است که نتیجه شجاعت و قوه نفس است، و از شرائف ملکات است، و کسی که از این صفت خالی است از زمره مردان خارج و نام مردی بر او نالایق است، و از جناب صادق علیه السلام روایت شده که حق تعالی غیور است و صفت غیرت را دوست دارد، و از غیرت او است که همه اعمال ناشایسته ظاهریه و باطنیه را حرام کرده است (۲).

پس باید شخص با غیرت سعی کند در رد بدعت مبتدعین و کسانی که اهانت می رسانند به دین مبین، و رد شبهه منکرین، و جد و جهد کند در ترویج احکام دین، و مسامحه نکند در امر به معروف و نهی از منکر، و محافظت کند اهل و حرم خود را و در باب آنها اهمال نکند (۳) و تا تواند چنان کند که ایشان مردان را و مردان ایشان را نبینند (۴)، و منع کند ایشان را از آنچه احتمال فساد در آن باشد مانند استماع ساز و نوا، و شنیدن خوانندگی و غنا، و بیرون رفتن از خانه و آمدن با بیگانه، و تردد به حمامها و مساجد و عروسی ها و سایر محافل و مجالس (۵)، و نیز منع کند ایشان را از شنیدن حکایات شهوت انگیز و سخنان عشرت آمیز و

ص: ۳۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۱ ص ۲۶۵.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۱ ص ۲۶۵.

۳-*) باید توجه داشت که منظور مؤلف از مطالبی که بیان می فرماید حفظ کرامت زنان است که مرد نسبت به امور آنان مسامحه نکند و مواظبت کند عفت زنان در معاشرت و رفت و آمدها مورد دستبرد مردان اجنبی و منحرف قرار نگیرد.

۴-۳) -بحار ج ۱۰۳ ص ۲۳۸ ح ۴۳.

۵-۴) -؟؟؟

مصاحبت با پیرزنانی که با مردم آمدوشد دارند. و باید مرد صاحب غیرت خود را در نظر زن با مهابت و صلابت دارد تا همیشه از او خائف باشد، و هیچوقتی او را بیکار نگذارد بلکه پیوسته او را به امری از امور خانه و رشتن پنبه و امثال آن مشغول سازد. که اگر بیکار باشد شیطان او را به فکرهای باطل می اندازد، و میل به سیر و تفرّج و خودآرائی و خودنمایی می کند، و به لهو و لعب و خنده رغبت می نماید و کار او به فساد می انجامد.

چو زن راه بازار گیرد بزن

وگر نه تو در خانه بنشین چو زن

زیگانگان چشم زن دور باد

چو بیرون شد از خانه در گور باد

ولکن معلوم باشد که صفت غیرت اگرچه خوب و مستحسن است اما باید به حدّ افراط نرسد، و آدمی به نحوی نشود که بی سبب به اهل خود بدگمان شود، و برایشان زیاد تنگ نگیرد، و در صدد تجسس باطن ایشان برنیاید، زیرا که همچنان که در حدیث وارد شده است زن مانند استخوان کج است اگر خواستی او را راست کنی می شکند (۱)، و بالجمله مبالغه در تفحص احوال ایشان نمودن نالایق است، زیرا که آن منجرّ به سوءظنّ می شود، و آن شرعا مذموم است.

ص: ۴۰

صفت هفتم عجله و شتاب در افعال و اقوال است؛ که آدمی به مجرّد آنکه امری در خاطرش خطور کند اقدام بر آن نماید بدون آنکه اطراف آن را ملاحظه نماید، و این صفت از ضعف نفس و از راههای بزرگ شیطان است.

و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: شتابکاری از جانب شیطان و تأثی از جانب خداوند رحمان است (۱).

و مکّرر به تجربه رسیده است که هرامری که بی تأمل از آدمی سرزد باعث خسران و زیان، و فاعل آن نادم و پشیمان می شود، و هر عجله سبکی در نظرها خوار و در دلها بی وقع و بی اعتبار است.

و ضدّ صفت عجله، وقار است؛ که عبارت است از اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سکنت پیش از آنکه شروع در یکی از آنها کند. و آن نتیجه قوّت نفس است، و از فضائل صفات است بلکه از اخلاق حسنه کم صفتی است که به شرافت این صفت رسد، و برگزیدگان خدا را به این صفت مدح می کنند، چنانچه در مدح سرور پیغمبران (صلی الله علیه و آله) است:

«صاحب الوقار و الشکینه».

و ظاهر است که در نظر مردم هیچ صفتی مانند این صفت آدمی را شریف و عزیز نمی کند، پس سزاوار مؤمن آن است که پیوسته شرافت و نیکی این صفت را در نظر داشته باشد، و خود را

ص: ۴۱

در افعال و اقوال بر آن بدارد تا عادت و ملکۀ او گردد، و نیز ظاهر است که: کارها به صبر و تأمل برآید، و مستعجل به سر درآید.

به چشم خویش دیدم در بیابان

که آهسته سبق برد از شتابان

سمند باد پا از تک فروماند

شتربان همچنان آهسته می راند

صفت هشتم سوءظن است؛ یعنی بدگمانی به خدا و خلق، و این صفت نتیجه جبن و ضعف نفس است، زیرا که هر جان ضعیف النفسی هر فکر فاسدی که به خاطرش می گذرد و به قوه و اهمه او درمی آید اعتقاد می کند و پی آن می رود، و این صفت از مهلکات عظیمه است و آیات و اخبار بر خبثت آن گواه است، و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که: باید امر برادر مؤمن خود را به بهترین محامل حمل کنی، و باید به سخنی که از برادر مؤمن سر زد گمان بد نبری مادامی که محمل خوبی از برای آن بیایی (۱).

پس هرگاه عالمی را در خانه ظالمی دیدی و شیطان به گمان تو اندازد که به جهت طمع به خانه او رفته، تو باید آن را به دل خود راه ندهی زیرا که شاید باعث آن اعانه مظلومی بوده، و اگر از

ص: ۴۲

۱- ۱) - تحف العقول ص ۳۸۷ چاپ اسلامیه، از امام صادق علیه السلام: «وضع امر اخیک علی احسنه و لا تطلبن بکلمه خرجت من اخیک سوءا و أنت تجدلها فی الخیر محملا» و قریب به همین معنا در کافی ج ۲ ص ۳۶۲ آمده است.

دهان مسلمانی بوی شراب یابی بگو شاید که مضمضه کرده و ریخته است، یا آنکه اگر آشامید مجبور بر آن بوده، یا به جهت مداوای مرضی به حکم طیب حاذقی بوده، و امثال اینها (۱)، و بالجمله باید حکم تو بر افعال مسلمین چون حکم و شهادت بر اموال ایشان باشد.

(یعنی (۲) همچنان که در مال حکم نمی کنی مگر به آنچه دیده ای یا اقرار شنیده ای، یا دو شاهد عادل در نزد تو شهادت داده اند. همچنین در افعال ایشان باید چنین باشی، و بدون این سه چیز در حق کسی گمان بد مبری، بلکه اگر عادل بدی از مسلمی نقل کند باید توقف کنی، نه تکذیب آن عادل را کنی تا ظنّ دروغ گفتن و تهمت زدن یا عداوت یا حسد به او برده باشی، و نه تصدیق نمائی تا گمان بد به مسلمانی برده باشی، با وجود احتمال اینکه آن عادل سهو یافته باشد، یا امر بر او مشتبه شده باشد.

ولکن مخفی نماند که به مجرّد گذشتن چیزی در خاطر با تشکیک کردن بدون اینکه آن را ترجیح دهی و منشأ امری کنی، سوءظنّ نیست و بر آن مؤاخذه نمی باشد.

و نیز مستور نماند که چون سوءظنّ موجب هلاکت است، به این جهت شارع نهی بلیغ فرموده از اینکه کسی متعرض امری شود

ص: ۴۳

۱- ۱) - بدیهی است این حمل بر صحت ها در مواردی است که علم به فساد در بین نباشد، و گرنه موردی برای این حمل ها باقی نمی ماند.

۲- ۲) - آنچه میان پرانتز قرار گرفته از حاشیه به متن کتاب آورده شده است.

که باعث تهمت و موجب ظنّ بد دیگران به او شود و ایشان هلاک شوند، چنانچه فرموده ند: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التَّهْمِ» (۱).

و طریقه معالجه سوءظن بعد از ملاحظه فساد آن و شرافت ضدّش که حسن ظنّ است آن است که هرگاه گمان بدی از کسی به خاطر تو بگذرد اعتنائی به آن نکنی، و دل خود را به آن شخص بد نسازی، و تفقّد و اکرام و احترام او را کم نمائی، بلکه بهتر آن است که در تعظیم او بیفزائی، و در خلوت او را دعا کنی تا آنکه شیطان به غیظ آید، و از خوف زیادتی احترام و دعای به او دیگر گمان بد را به خاطر تو نیفکند.

و ضد سوءظنّ، حسن ظنّ است؛ و فوائد آن بسیار است، و اخبار بسیار در فضیلت آن بخصوص در حسن ظنّ به حق تعالی وارد شده است.

صفت نهم غضب است؛ و آن حالتی است نفسانیه که باعث حرکت روح حیوانی می شود از داخل به جانب خارج از برای غلبه و انتقام، و هرگاه شدّت نمود باعث حرکت شدیدی می شود که از آن حرکت حرارتی مفرط حاصل می شود، که از آن حرارت دود تیره ای برمی خیزد که دماغ و رگها را ممتلی می سازد، و نور عقل را می پوشاند، و به اینجهت در صاحب آن

ص: ۴۴

۱ - ۱) - در وسائل ج ۸ ص ۴۲۳: «اتَّقُوا مَوَاقِفَ الرَّيْبِ» یا «إِيَّاكَ وَ مَوَاطِنَ التَّهْمَةِ» آمده است، اما به صورتی که در متن آمده در کتاب احیاء العلوم ج ۳ ص ۳۶ و المحجّه البیضاء ج ۳ ص ۴۲ مذکور است، ولی مصحح احیاء العلوم در پاورقی نوشته است: لم اجد له اصلا.

موعظه و پند سودی نمی بخشد، بلکه درشتی و شدت او را زیاد می کند، پس اگر انتقام ممکن باشد خون غضب به حرکت آمده از باطن به ظاهر میل می کند و رنگ او سرخ می شود، و اگر نه خون به باطن میل می کند و رنگ زرد می شود.

و مردمان در قوه غضبیه بر سه قسمند:

بعضی در طرف افراط که در وقت غضب فکر و هوشی برای ایشان باقی نمی ماند، و از اطاعت عقل و شرع بیرون می روند.

و طایفه ای در طرف تفریطند که مطلقاً قوه غضبیه ندارند حتی در جائی که عقلا و شرعا غضب لازم است.

و گروهی بر جاده اعتدال مستقیمند که غضب ایشان بموقع است و از حد شرع و عقل تجاوز نمی کنند. و شکی نیست که حد اعتدال آن مطلوب و مرغوب است، و بلکه آن غضب نیست و شجاعت است، چنانچه طرفین قبیح و مذمومند؛ بلکه گاهی است که طرف تفریط بعد از افراط باشد (۱) زیرا که کسی که هیچ قوه غضبیه ندارد بی غیرت و خالی از حمیت است، بلکه گفته شده است چنین کسی خر است.

و اما غضب مفرط از مهلکات عظیمه است، و بسا باشد برای امری جزئی خود را در مورد هلاکت ابدیه در آورد، چون قتل نفس یا قطع عضو نمودن، و از این جهت است که گفته اند غضب

ص: ۴۵

۱- ۱) - در کتاب معراج السعاده ص ۱۶۵ چاپ جاویدان، به جای این جمله آمده است: و طرف تفریط آن نیز اگرچه غضب نباشد اما مذموم و قبیح و نتیجه جبن و خواری است و بسا باشد که از غضب بدتر بوده باشد.

جنونی است که دفعی عارض می گردد، و بسیار باشد که شدت غضب موجب مرگ مفاجه شود. و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: غضب ایمان را فاسد می کند چنانکه سرکه غسل را فاسد می کند (۱). و در حدیث حضرت صادق علیه السلام است که:

غضب کلید هربدی و شری است ۲، و غیر ذلک.

و علاوه بر اینها، از برای غضب لوازم و آثاری چند است که همه آنها مهلك و قبیح است؛ چون دشنام دادن، و اظهار بدی مسلمین کردن، و شماتت ایشان نمودن، و سر ایشان فاش کردن، و پرده ایشان را دریدن، و سخریه و استهزاء به ایشان کردن، بلکه بسا باشد که حیوانات و جمادات را دشنام دهد، و کاسه و کوزه خود را شکنند، و لباس خود را پاره کند، و بر سر و صورت خود زند و غیر اینها از اموری که از عقلاء البته صادر نمی گردد.

و از جمله لوازم غضب آنست که البته بعد از تسکین آن آدمی پشیمان و غمناک می گردد، و باعث دشمنی دوستان و شماتت و شادی دشمنان و سخریه و استهزاء اراذل و اوباش، و تألم دل و تغیر مزاج و بیماری تن می گردد، و عجب است از کسانی که توهم می کنند شدت غضب از مردانگی است، با وجود اینکه افعالی که از غضبناک سر می زند افعال اطفال و دیوانگان است نه کردار عقلاء و مردان! و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: شجاع کسی است که در حال غضب خود را نگاه داشت (۲).

ص: ۴۶

۱- ۱ و ۲) - اصول کافی ج ۲ ص ۳۰۳، ۳۰۲.

۲- ۳) - در کتاب احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۶۵ آمده است: قال التبی صلی الله

بلی مرد آن کس است از روی تحقیق

که چون خشم آیدش باطل نگوید

و چون مفاصد غضب را دانستی؛ پس بدانکه علاج آن موقوف است بر چند چیز:

اول سعی در ازاله اسباب آن که عمده آنها فخر و کبر و عجب و غرور و لجاج و استهزاء و حرص و دشمنی و حبّ جاه و مال و امثال اینها است.

دوم ملاحظه اخباری که در مذمت غضب و مدح حلم، و در ثواب نگاهداشتن خود از غضب وارد شده است.

سوم حفظ کردن خود است از قول و فعلی که منشأ غضب می شود.

چهارم اجتناب کردن از مصاحبت کسانی که قوه غضبیه برایشان غالب است و از حلم خالی هستند.

پنجم یاد کردن غضب الهی و تسلط و قدرت او را بر خود چنانچه تو بر آن ضعیف غضب می کنی.

این حکم غرور و خشم تا چند

هست از تو بزرگتر خداوند

ششم آنکه متذکر شوی که باشد روزگار روزی این ضعیف را قوت دهد، یا ترا ضعیف دهد تا آنکه بر تو غلبه کند و مکافات

انتقام خود کشد.

مزن بر سر ناتوان دست زور

که روزی به پایش در افنی چو مور

هفتم آنکه بدانی که هر حلیم و بردباری غالب و قاهر و در نظر اولوالبصائر عزیز و محترم است به خلاف آدم غضبناک:

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر

بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

هشتم آنکه تصوّر کنی که در وقت غضب صورت تو چه نوع قبیح و متغیر، و اعضای تو متحرک، و کردارت از نظم طبیعی خارج می گردد.

و از جمله معالجات غضب آنست که در وقت هیجان آن آدمی پناه گیرد به خدا از شرّ شیطان، و اگر ایستاده باشد بنشیند، و اگر نشسته باشد بخوابد، و وضو گرفتن و غسل کردن به آب سرد در تسکین آتش غضب مفیدند، و اگر غضب بر رحم باشد دست بر بدن او گذارد تا غضب ساکن شود.

و ضدّ غضب، حلم است؛ که عبارت است از اطمینان نفس به حیثیتی که قوّه غضبیه به آسانی او را حرکت ندهد، و مکاره روزگار به زودی او را مضطرب نگرداند. و کظم غیظ که عبارت است از فرو بردن خشم خود را در حالت غضب، اگرچه حلم نیست لکن آن نیز ضدّیت با غضب دارد، پس این دو صفت شریفه ضد غضب و هردو از اخلاق حسنه اند؛ اما شرافت حلم پس معلوم است که غالب اخباری که در باب علم است حلم با او توأم است، و روایت شده که خیر و خوبی این نیست که مال و

اولاد کسی زیاد شود. بلکه این است که عمل او بسیار و حلم او بی حد شود.

آورده اند که نوشیروان از بوذرجمهر پرسید که حلم چیست؟ گفت: حلم نمکِ خوان اخلاق است که چه حروف او را برگردانند ملح شود؛ چنانکه هیچ طعامی بی ملح مزه ندارد، هیچ خلقی بی حلم جمال ننماید.

نوشیروان گفت: علامت حلم کدام است؟

گفت: «سه نشان دارد؛ اول آنکه اگر ترش روئی و سخت گوئی با وی سخن تلخ در میان آورد، در برابر آن جوابی شیرین بر زبان راند، و اگر به فعل او را برنجاند به ازاء آن احسان نماید.

با تو گویم که چیست غایت حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش

کم مباش از درخت سایه فکن

هر که سنگت زند ثمر بخشش

هر که بخراشدت جگر به جفا

همچو کان کریم زر بخشش

دوم آن است که در عین آنکه آتش خشم زبانه زند و صولت غضب و سطوت او به غایت رسد خاموش گردد، و این دلیل اطمینان دل و تسکین روح است.

سوم فرو خوردن خشم است از کسی که فی الواقع مستحق عقوبت بوده.

و اما کظم غیظ، اگرچه فضیلت آن به قدر حلم نمی باشد،

لکن هرگاه کسی بر آن مداومت نماید معتاد می شود، و صفت حلم از برای او هم می رسد، و در کتاب الهی و احادیث رسالت پناهی مدح این صفت بسیار وارد شده؛ و مروی است که هیچ بنده ای جرعه ای نیاشامید که اجر آن بیشتر باشد از جرعه غضبی که از برای خدا فرورد.

گفت عیسی را یکی هشیار سر

چیست در هستی ز جمله صعب تر

گفت ای جان صعبت خشم خدا

که از او دوزخ همی لرزد چه ما

گفت زین خشم خدا چبود امان

گفت کظم غیظ خویش اندر زمان

کظم غیظ است ای پسر خطّ امان

خشم حق یاد آور و در کش عنان

صفت دهم انتقام است؛ یعنی کسی که بدی به او کند او نیز در صدد بدی کردن به مثل آنچه او کرده است یا بالاتر برآید اگرچه شرعا حرام باشد؛ چون مکافات غیبت به غیبت، و فحش به فحش، و بهتان به بهتان و غیر اینها از افعال محرّمه.

و شکی نیست در خبث این صفت؛ و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که دو نفر که یکدیگر را دشنام می دهند دو شیطانی هستند که هم را می درند (۱). پس بس سزاوار است از برای مؤمن که

ص: ۵۰

هرگاه کسی به او ظلم کرد ملاحظه کند اگر شرعا برای آن انتقامی مقرّر است به آن اکتفا کند و از آن تعدی ننماید، اگرچه بهتر آن است که از آن نیز چشم پوشد و عفو کند. و اگر شرعا جزای معینی به جهت آن نرسیده یا از دایره شرع بیرون ننهد.

و ضدّ آن عفو و بخشش است؛ که از محاسن اوصاف است، و آیات و اخبار در مدح آن بی حدّ است، حق تعالی فرموده: «وَأَنْ تَغْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» (۱) و وارد شده که: عفو و گذشت زیاد نمی کند مگر عزّت را، پس گذشت بکنید تا خدا شما را عزیز گرداند (۲).

و حکما گفته اند که گناه هرچند بزرگتر است فضیلت عفو کننده بیشتر است.

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی احسن الی من اساء

و کافی است در فضیلت عفو که آن از اوصاف پروردگار است، و در مقام ستایش و ثناء او را به این صفت جمیله یاد می کنند؛ حضرت سید سجّاد در صحیفه مکرمه، در مقام ثنای حق تعالی گفته: «أَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ».

صفت یازدهم غلظت و درشتی در کردار و گفتار است؛ و این صفتی است خبیثه که باعث نفرت مردمان و موجب اختلال

ص: ۵۱

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۳۷.

۲- ۲) -کافی ج ۲ ص ۱۰۸: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاَفَوْا يَعِزَّكُمْ اللهُ».

امر زندگانی می شود، و از این جهت است که حق تعالی در مقام ارشاد به پیغمبر خود فرمود که اگر بدخوی و سخت دل باشی مردم از دور و کنار تو متفرق می گردند (۱)، و از بعضی اخبار مستفاد می شود که غلظت و درشت خوئی باعث سلب ایمان و دخول در جنود شیطان می گردد (۲).

و ضد او، رفق و نرمی در اقوال و افعال است، و آن از زینت آدمی و از اخلاف نیکان است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که: اگر رفق چیزی بود که دیده می شد می دیدی که هیچ مخلوقی از آن نیکوتر نیست (۳).

مهمی که بسیار مشکل بود

به رفق و مدارا توان ساختن

توان ساخت کاری به نرمی چنان

که نتوان به تیغ و سنان ساختن

و بالجمله رفق و مدارا در همه کارها خوب است، و بر هیچ عاقلی این مطلب پوشیده نیست.

به شیرین زبانی و لطف و خوشی

توانی که پیلی به موئی کشی

صفت دوازدهم کج خلقی است؛ و ظاهر آن است که

ص: ۵۲

۱-۱) - «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (سوره آل عمران آیه ۱۵۹).

۲-۲) - جامع السعادات ج ۱ ص ۳۰۳.

۳-۳) - اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۰.

غلظت و درشتی از ثمرات کج خلقی باشد، همچنان که انقباض روی و دلتنگی و بدکلامی نیز از آثار آن است، و این صفت از نتایج قوه غضبیه است، و از جمله صفاتی است که آدمی را از خالق و خلق دور می کند، و همیشه خود معذب است، چه بدخوی در دست دشمنی گرفتار است که هر جا رود از دست عقوبت او خلاص نیابد:

گر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی

ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

و وارد شده که: بدخلقی می رساند بنده را به اسفل درک جحیم (۱).

و ضد آن خوش خلقی است که از شرائف صفات است، و در کفه میزان اعمال چیزی بهتر از حسن خلق نیست، و گناه را می گدازد چنانچه خورشید یخ را، بلکه خوش خلقی افضل صفات پیغمبران است، و از این جهت حق تعالی به جهت اظهار نعمت خود از برای حبیب خودش در مقام ثنا و مدح او فرموده «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۲).

صفت سیزدهم عداوت و دشمنی است؛ و آن بر دو قسم است، زیرا که هر که عداوت کسی را دارد یا آن را در دل پنهان می کند و انتظار از زمان فرصت می کشد، یا آشکار در صدد ایذاء و اذیت او درمی آید: اول را حقد و کینه، و دوم را عداوت نامند،

ص: ۵۳

۱- ۱) -احیاء العلوم ج ۳ ص ۵۲-المحججه البیضاء ج ۳ ص ۵۷.

۲- ۲) -سوره قلم آیه ۴.

و هردو از مهلکات و منشا اخلاق رذیله اند؛ مانند حسد و غیبت و دروغ و بهتان و شماتت و اظهار دوری و عیب (۱) و ایذاء و سخریه و استهزاء و امثال اینها. و از این جهت است که در اخبار کثیره مذمت بسیار از برای عداوت وارد شده، و در حدیث نبوی است که هرگز جبرئیل در هیچ امری این قدر وصیت به من نکرد که در خصوص عداوت مردم (۲).

و معالجه این صفت خبیثه تأمل در ثمرات آن است که اندوه و الم در دنیا و آخرت باشد، بلکه آنچه از کتب تواریخ و سیر احوال مردم مکرر معلوم شده آن است هیچ دولتی بسر نیاید مگر به سبب عداوت و دشمنی؛ پس از تأمل در این مطلب سعی کند که به آن شخصی که عداوت دارد رفتار دوستانه و گفتار مشفقانه به عمل آورد، و با مهربانی و شکفتگی با او ملاقات کند، و در قضای حوائج او سعی کند، بلکه نسبت به او زیاده از دیگران نیکی و احسان کند، تا آثار عداوت از دل او برطرف شود:

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

و ضد آن نصیحت است که عبارت از خیرخواهی است؛ و شرافت آن بسیار است و در صفت حسد اشاره به آن خواهد شد، انشاء الله تعالی.

ص: ۵۴

۱-۱) - در معراج السعاده این طور است: اظهار عیب و دوری.

۲-۲) - بحار ۴۰۹/۷۳.

فصل بدانکه از آثاری که مترتب می گردد بر عداوت و حقد، ضرب و فحش و لعن و طعن است؛ و بسا باشد که اینها از مجرّد غضب نیز صادر گردد، و می شود که به جهت همنشینی با او باش و فسّاق و کسانی که هرزه گو و معتاد به فحشند فحش دادن عادت کنی، می شود که بدون دشمنی و غضب فحش بر زبان او جاری می گردد. و شکی نیست در خیانت این اوصاف اما ضرب که عبارت از زدن است؛ پس بدون جهت شرعیّه حرام است، و هیچکس تجویز آن نکرده است. و امّا فحش و هرزه گوئی، منشأ آن خیانت و دنائت نفس است.

و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است (۱) که: همانا خدا بهشت را حرام کرده است بر هر فحّاش هرزه گوی کم حیائی که باک نداشته باشد از هرچه گوید و هرچه به او بگویند، و چنین شخصی را اگر تفتیش کنی و تفحص نمائی و به حقیقت امر او برخوردی هر آینه یابی او را که ولد الزّنا است یا نطفه پدرش با نطفه شیطان ممزوج شده و او بهم رسیده (۲).

ص: ۵۵

۱ - ۱) - این حدیث شریف به ظاهرش مشکل است، چه آنکه اهل عصیان از این امت آخر الامر داخل بهشت خواهند شد اگرچه در آتش مکث بسیار کنند، پس شاید مراد آن باشد که حق تعالی حرام کرده است بهشت را زمان طولی، یا آنکه مراد بهشت خاصی باشد که مهیا شده است از برای غیر فحّاش، و الله العالم. (لمؤلفه).

۲ - ۲) - «فانک ان فتشته لم تجده الا لغیه او شرک شیطان» اصول کافی ج ۲ ص ۳۲۳، ولی این روایت به خاطر ضعف ابان بن ابی عیاش که در سند آن واقع شده است اعتبار ندارد، او نیز کلمه «لغیه» که به ولد الزنا در متن ترجمه

و نیز مروی است که: دشمن ترین مخلوقات در نزد خدا بنده ای است که مردم از زبان او حذر نمایند (۱).

پس سزاوار است از برای مؤمن که زبان خود را از هرزه گوئی و فحش نگاهدارد، بلکه الفاظ رکیکه ای که در عرف مستهجن است به عبارات صریحه ذکر نکند، مانند الفاظی که متعلق است به زنان (۲) و بول و غایط و بعضی عیوبها.

و اما لعن، پس آنهم از خبائث است؛ و از بعضی اخبار

ص: ۵۶

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۱، ص ۳۱۵، و قریب به آن در اصول کافی ج ۲ ص ۳۲۷-۳۲۶.

۲- ۲) -بعضی گفته اند خداوند عالم از حیا کنایت فرموده از جماع به لمس، پس ارباب حیا باید عبارات صریحه آن را به زبان نیاورند، و همچنین امثال اینها از آنچه در عرف مستهجن و قبیح باشد پس چنانچه خواهد از زبان زن خود یا زن دیگری سخنی نقل کند نگوید زن من چنین گفت، یا زن تو چنین گفت، بلکه بگوید اهل خانه من یا اهل خانه شما یا مادر اطفال و نحو اینها. و همچنین کسی را که عیبی در بدن باشد که از اظهار آن شرم کند اگر ذکرش ضرور شود تصریح نکند مثلاً به مبروص و اقرع نگوید کی شما پیس شدید؟ یا به چه سبب کچل شدی؟ بلکه بگوید این عارضه کی به شما رو داده؟ یا به چه سبب این مرض عارض شما شده و نحو اینها. (لمؤلفه).

مستفاد می شود که لعن کردن بر کسی که سزاوار نیست لعن برمی گردد به لعن کننده (۱)، پس باید نهایت احتراز نمود از لعن بر مردم مگر به آنکه از صاحب شریعت تجویز لعنشان رسیده. و دعای بد و نفرین به مسلمانان ه مانند لعن مذموم است حتی بر ظلمه مگر در صورت اضطرار و ناچاری (۲).

و اما طعن زدن بر مسلمین نیز از افعال ذمیمه است، و از جناب باقر علیه السلام مروی است که: هیچکس بر مؤمنی طعنه نمی زند مگر آنکه می میرد به بدترین مردنها (۳).

صفت چهاردهم عجب است؛ و آن از بزرگ شمردن آدمی است خود را به جهت کمالی که در خود بیند، اعم از آنکه آن کمال را داشته یا دارا نباشد و داند که دارد. و بعضی گفته اند که عجب آن است که صفتی یا نعمتی که داشته باشد بزرگ شمرد و از منعم آن فراموش کند.

و فرق عجب با کبر آن است که متکبر خود را بالاتر از غیر بداند و مرتبه خود را بیشتر شمارد و در عجب پای گیری در میان نیست، بلکه معجب آن است که به خود بیالد و از خود شاد باشد،

ص: ۵۷

۱-۱) - اصول کافی ج ۲ ص ۳۶۰.

۲-۲) - مذموم بودن نفرین بر ستمکاران از مسلمین مورد اشکال است چه رسد به ستمکاران از کفار گرچه در جامع السعاده فرموده است «ثم الدعاء على المسلم بالشر قريب من اللعن عليه فلا- ينبغي ارتكابه و لو على الظالم الا- اذا اضطر اليه لشره و اضراره، و قد و ردان المظلوم ليدعو على الظالم يكافيه ثم يبقى للظالم عنده فضيله يوم القيامة» (ج ۱، ص ۳۱۹).

۳-۳) - اصول کافی ج ۲ ص ۳۶۱.

و خود را شخصی بداند و منعم را فراموش کند، و اگر به صفت خویش شاد باشد از این راه که نعمتی است از حقتعالی که از فیض و لطف خویش به او کرامت فرموده نه از استحقاقی که این شخص دارد عجب نخواهد بود، به خلاف آنکه اگر آن صفت را به جهت کرامت و مرتبه خود در نزد خداوند [داند]، و استبعاد کند که خدا سلب آن نعمت را کند و ناخوشی به او برساند، از خدا به جهت عمل خود توقع کرامت داشته باشد این را دلال و ناز گویند، این از عجب بدتر است.

و مخفی نماند که عجب از اعظم مهلکات است، و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که دو نفر داخل مسجد شدند، یکی عابد، دیگری فاسق، چون از مسجد بیرون رفتند فاسق از جمله صدیقان بود، و عابد از جمله فاسقان! و سبب این بود که عابد داخل مسجد شد و به عبادت خود می بالید، و در این فکر بود، و فکر فاسق در پریشانی از گناه و استغفار بود (۱).

گنه کار اندیشناک از خدای

بسی بهتر از عابد خودنمای

که آنرا جگر خون شد از سوز درد

که این تکیه بر طاعت خویش کرد

ندانست در بارگاه غنی

سرافکنندگی به ز کبر و منی

ص: ۵۸

بر این آستان عجز و مسکینیت

به از طاعت و خویشتن بینیت

و اخبار در باب عجب بسیار است، و بالجمله عجب گیاهی است که تخم آن کفر، و زمین آن نفاق، و آب آن فساد، و شاخهای آن جهل و برگ آن ضلالت، و میوه آن لعنت و مخلّد بودن در جحیم است.

و علاج عجب آن است که پروردگار خود را بشناسی، و بدانی که عظمت و جلال و بزرگی سزاوار غیر او نیست. پس معرفت به حال خویش رسانی. و بدانیکه خود از هر ذیلی ذلیل تر و بجز خواری و مسکنت و خاکساری در خور تو نیست.

در محفلی که خورشید اندر شمار ذره است

خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

پس ترا با عجب و بزرگی و خودپسندی چکار؟ آخر تو ممکنی بیش نیستی، و حالات خود را ملاحظه کن که ابتدا نطفه نجسه و آخر جثّه گندیده خواهی شد، و در این میان حمال نجاسات متعفنّه و جوال پر کثافات متعدّده ای بیش نیستی!

از منی بودی منی را واگذار

ای ایاز آن پوستین را یاد آر

و در نظر بیاور ذلت و افتقار خودت را در این دنیا که از یک پشه و مگس عاجزی، و بر دفع حوادث و امراض خود قدرت نداری.

ص: ۵۹

چند غرور ای دغل خاکدان

چند منی ای دو سه من استخوان

و باید صاحب این صفت تفحص کند از آنچه سبب عجب شده پس او را چاره کند؛ مثلاً اگر عجب او به علم یا معرفت یا عبادت یا غیر اینها از کمالات نفسانیه باشد تأمل کند که این صفت از کجا برای او حاصل شده، و که به او داده؟ اگر چنان دانست که از جانب خدا است پس به وجود و کرم او عجب نماید و به فضل و توفیق او فرحناک شود و اگر چنان دانست که بخودی خود به این صفت رسیده زهی جهل و نادانی!

تا فضل و علم بینی بی معرفت نشستی

یک نکته ات بگویم خود را مبین که رستی

در داستان جانان از آسمان بیندیش

کز اوج سربلندی افتی به خاک پستی

و اگر عجب او از حسب و نسب است، پس علاج آن آنست که بداند مجرّد بزرگی کردن به کمال دیگری، نیست مگر از سفاهت و بی خردی، زیرا که کسی که خود ناقص و بی کمال است کمال پدر و جدّ او را چه سود بخشد.

جائی که بزرگ بایدت بود

فرزندی کس نداردت سود

چون شیر بخود سپه شکن باش

فرزند خصال خویشتن باش

ص: ۶۰

و حق تعالی فرموده: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱) و (۲).

و اگر عجب به حسن و جمال است؛ پس علاج آنست که بدانی که آن به زودی برطرف خواهد شد، بلکه به اندک علتی و مرضی جمال تو زایل و حسن تو باطل می گردد، و کدام عاقل به چیزی عجب می کند که تب شبی آنرا بگیرد یا آبله ای آنرا فاسد کند؟!

بر مال و جمال خویشتن غره مشو

کان را به شبی برند و این را به تبی

و همچنین معالجه کند اسباب عجب را از مال و قوت و جاه و منصب و عقل و زیرکی و غیره را به آفات آنها، و آنکه آنها دوام و بقائی ندارند و در معرض زول و فنا می باشند.

و مخفی نماند که از جمله نتایج عجب، تزکیه و خودستائی است که آدمی در مقام اثبات کمال و نفی نقص از خود برآید؛ و این صفت خود دلالت بر نقص صاحبش می کند، و عکس مقصود نتیجه می دهد: «خودپسندی جان من برهان نادانی بود» و ظاهر است که: مشک آنست که بیوید، نه که عطار بگوید.

اگر هست مرد از هنر بهره ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر

ص: ۶۱

۱-۱) -سوره حجرات آیه ۱۳.

۲-۲) -چه خوش نصیحت کرد آن عرب پسرش را که: یا بنی اَنِّکَ مسؤل یوم القیمه بماذا اکتسبت و لا- یقال ممّن انتسبت؛ یعنی ای پسر من ترا می پرسند روز قیامت که چیست عملت و نگویند که کیست پدرت. (للمؤلفه).

و به تجربه معلوم شده که خودستا در نظر همهٔ مردم بی وقع و خوار است؛ سعدی:

به چشم کسان در نیاید کسی

که از خود بزرگی نماید بسی

مگو تا بگویند شکر ت هزار

چو خود گفتی از کس توقع مدار

بزرگان نکردند در خود نگاه

خدا بینی از خویشان بین مخواه

پیاز آمد آن بی هنر جمله پوست

که پنداشت چون پسته مغزی در اوست

و ضدّ عجب شکسته نفسی است؛ که خود را حقیر و پست شمردن است، و این بهترین اوصاف است، و فایدهٔ آن در دنیا و آخرت بی حدّ است، و به تجربهٔ صادقانه معلوم شده که صاحب این صفت در نزد مردم محترم و محبوب می باشد، و هیچکس خود را ذلیل نشمرد مگر آنکه خدا عزیزش کرد، و قرار گرفتن کشتی حضرت نوح (علیه السلام) بر کوه جودی از این جهت بوده، و سعدی گفته:

یکی قطره باران ز ابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جائی که دریاست من کیستم

گر او هست حقاً که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید

صدف در کنارش چو جان پرورید

سپهرش به جایی رسانید کار

که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کو پست شد

در نیستی کوفت تا هست شد

در این حضرت آنان گرفتند صدر

که خود را فروتر نهادند قدر

ره این است جانا که مردان راه

به عزت نکردند در خود نگاه

از آن بر ملایک شرف داشتند

که خود را به از سگ نپنداشتند

آری خدا نزد دل‌های شکسته است، و شکستگان را دوست می‌دارد:

در کوی ما شکسته دلی می‌خرند و بس

بازار خودفروشی از آن سوی دیگر است

صفت پانزدهم کبر است؛ که آدمی خود را بالاتر از دیگران بیند، و اعتقاد برتری خود را به غیر داشته باشد، و فرق کبر با عجب گذشت.

و از برای این صفت در ظاهر آثاری چند است که آن آثار را تکبر گویند، و آن آثاری است که باعث حقیر شمردن دیگری و برتری بر آن گردد؛ چون مضایقه داشتن از همنشینی یا همخوراکی، یا رفاقت با او، یا انتظار سلام کردن و تقدّم بر او در

راه رفتن و در نشستن، و بی التفاتی با او در سخن گفتن، و به حقارت با او تکلم کردن، و پند و موعظه او را بی وقع دانستن و امثال اینها. و بعضی از این افعال گاه از حسد و کینه و یا ریا نیز صادر می شود.

و صفت کبر از اعظم صفات رذیله است، و آفت آن بسیار است، بلکه خلق بدی نیست مگر آنکه صاحب تکبر به آن محتاج است به جهت محافظت عزت و بزرگی خود، و هیچ صفت نیکی نیست مگر آنکه از آن ممنوع است، و از این جهت آیات و اخبار در مذمت و انکار او خارج از حیز شمار است.

و مروی است که: حق تعالی فرموده که کبریا و بزرگی ردای من است، و عظمت و برتری سزاوار من، هر که خواهد در یکی از اینها با من برابری کند او را بجهنم خواهم افکند (۱).

و نیز روایت شده که متکبرین را در روز قیامت محشور خواهند کرد به صورت مورچه های کوچک و پایمال همه مردم خواهند شد به جهت بی قدری که در نزد خدا دارند (۲).

پس ای برادر من زنهار از تکبر، و تا توانی تواضع را پیشه خود کن، و در صدد معالجه کبر برآ، و مبادا که نفس و شیطان ترا فریب دهد و خود را صاحب ملکه تواضع و خالی از تکبر دانی، و حال آنکه آن مرض در خفایای تو مضممر باشد، و به این جهت از معالجه آن دست کشی!

ص: ۶۴

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۱، ص ۳۴۶-اصول کافی ج ۲، ص ۳۰۹.

۲- ۲) -جامع السعادات ج ۱، ص ۳۴۷-اصول کافی ج ۲، ص ۳۱۱.

و بدانکه از برای کبر و تواضع علاماتی چند است که باید به آنها خود را امتحان نمائی:

اول آنکه چون بامثال و اقران خود در مسئله ای گفتگو کنی اگر حق بر زبان ایشان جاری شد و تو برخلاف بوده ای؛ پس اگر اعتراف به آن کردی و شکرگزاری ایشان نمودی معلوم است که تواضع داری، و اگر نه به مرض کبر مبتلانی، و باید به معالجه آن پردازی.

دوم آنکه اگر در محافل و مجالس، امثال تو بر تو مقدم نشینند و تو فروتر، یا در راه رفتن بر تو مقدم باشند و تو در عقب آنها باشی، پس اگر مطلقاً تفاوتی در حال تو پیدا نشد متواضعی و الا متکبری. و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند:

تواضع آنست که آدمی در مکانی که پست تر از جای او است بنشیند، و به جائی که پایین تر از جای دیگری باشد راضی شود، و به هر که ملاقات کند سلام کند، و ترک مجادله نماید اگرچه حق با او باشد، و نخواهد که او را بر تقوی و پرهیزکاری بخوانند و مدح کنند (۱).

و مخفی نماند که بعضی از متکبرین طالب صدر می خواهند که امر را مشتبه کنند عذر می آورند که مؤمن نباید خود را ذلیل کند، و بعضی از متشبهان اهل علم متمسک می شوند که علم را نباید خوار کرد، و این از فریب شیطان است زیرا که چه ذلتی و چه خواری است در نشستن زیر دست کسانی که مثل تو یا

ص: ۶۵

نزدیک به تو هستند، این عذر اگر مسموع باشد در جائی است که مؤمنی در مجمع اهل کفر، یا صاحب علم در مجلس ظلمه و فسّاق و جهّال حاضر شود. علاوه بر این که اگر این عذر تو است چرا اگر اتفاقاً در جائی زیر دست نشست متغیر الحال و مضطرب می گردی به یکبار زیر دست نشستن ذلت ایمان و علم بهم نمی رسد! هزار مسلمان و عالم را می بینی که انواع مذلت به ایشان می رسد چنان متغیر نمی شوی که به یک گز زمین جای تغییر کند!

و بعضی متکبرین اگر در مجلسی وارد شوند که در صدر جائی برای ایشان نباشد در صف نعال می نشینند، با وجود اینکه میان صدر و صف نعال مکان خالی بسیار باشد، یا بعضی مردمان پست را میان خود و کسانی که در صدر نشسته اند می نشانند که بفهمانند اینجا که ما نیز نشسته ایم صدر است یا اینکه ما خود از صدر گذشته ایم، و بسا باشد که در راه رفتن نیز چون میسر نشود که مقدم بر همه شود اندکی خود را واپس می کشد تا فاصله میان او و پیش افتادگان حاصل شود! و اینها همه نتیجه کبر و خباثت نفس است.

سوم آنکه پیشی گرفتن در سلام کردن بر او گران نباشد، و اگر مضایقه داشته باشد متکبر خواهد بود.

چهارم اگر فقری او را دعوت کند اجابت نماید، و به جهت حاجات و مهم رفقاء و خویشان به کوچه و بازار آمد و شد نماید، و همچنین ضروریات خانه خود را از آب و نان و هیزم و گوشت و غیره را از بازار خریده و خود بردارد و به خانه برده؛ و اگر اینها بر او

گران باشد متکبر است.

و از بعض اخبار مستفاد می شود که اگر مردی به حدی رسیده که ارتکاب آن در عرف قبیح و باعث آن شود که مردم غیبت او کنند ترک آن بهتر است (۱)، و این نسبت به اشخاص و ولایات و عصرها مختلف می شود، ولیکن آدمی باید فریب نخورد و تکبر را به سبب نسبت به آن مرتکب نشود.

پنجم آنکه پوشیدن لباسهای کهنه و سبک قیمت و درشت و چرکن بر او گران نباشد.

ششم با کنیزان و غلامان و خدمتکاران خود در سر یک سفره طعام خورد؛ چنانچه این صفت از سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است (۲).

و امتحانات کبر و تواضع منحصر به اینها نیست، بلکه اعمال و آثار دیگر نیز بسیار هست، مانند اینکه خواهد کسی در پیش او بایستد، و خواهد کسی همراه او در کوچه ها و بازارها باشد، و از زیارت و همنشینی فقراء و مریضان دریغ نماید، و از آزدن ایشان مضایقه نکند.

و ضد صفت کبر، تواضع و فروتنی است؛ که لازم آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران می کند، و مداومت بر آنها اقوی معالجه ای است از برای مرض کبر، و آن از شرائف صفات است، و روایت شده که هیچکس تواضع نکرد

ص: ۶۷

۱-۱) - به اصول کافی ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۰ رجوع کنید.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۱، ص ۳۵۶.

مگر آنکه خدا او را بلند گردانید.

تواضع تو را سربلندی دهد

زروی شرف ارجمندی دهد

و خداوند عزّ و جلّ، بهترین خلق خود را به تواضع امر نموده و فرموده: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)

پس از تواضع کسی اجتناب می کند که شرف ذات و علو قدر او در معرض اشتباه مانده باشد، و اما آنکه در نفس الامر بزرگ و عالی قدر است او از تواضع نترسد، زیرا که تواضع از بزرگی و جلالت او چیزی کم نمی کند، بلکه شوکت او در نزد خالق و خلق بیفزاید، و از اینجا معلوم می شود که تکبر از خصائص ناقصان و ساقطان است که غرضشان از آن پوشانیدن نقصان خویش است، اما به حقیقت قبايح خود را لايح و عيوبات خود را واضح نمودن است.

ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

تواضع سر رفعت افرازدت

تکبر به خاک اندر اندازدت

به عزّت هر آنکو فروتر نشست

به خاری نیفتد ز بالا به پست

به گردن فتد سرکش تند خوی

بلندیت باید بلندی مجوی

ص: ۶۸

بلندیت باید تواضع‌گزین

که این بام را نیست سلّم جز این

و بدانکه در سابق مذکور شد که هر صفت فضیلتی در وسط است، و دو طرف افراط و تفریط آن مذموم است؛ و طرف افراط تواضع تکبر است که مذکور شد، و طرف تفریط ذلّت و پستی است؛ پس همچنانکه تکبر مذموم است همچنین خود را خوار و ذلیل کردن مذموم است.

و نیز بدانکه تواضع کردن خوب است برای کسانی که متکبر نباشند، و امّا برای متکبران تواضع و فروتنی نکردن بهتر است، زیرا که فروتنی برای آنها باعث ذلّت خود و موجب گمراهی و زیادتى تکبر او است. و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: هرگاه متواضعین امت مرا ببینید از برای ایشان تواضع کنید، و هرگاه متکبرین را ببینید برایشان تکبر کنید، همانا این باعث مذلّت و خواری ایشان می شود (۱).

صفت شانزدهم عصبیت است؛ که عبارت است از سعی نمودن در حمایت خود یا چیزی که منسوب به او است، از دین و مال و قبیله و عشیره و اهل ولایت و اهل صنعت خود و امثال اینها، و آن بر دو قسم است زیرا که آن چیزی که حمایت آن می کند یا چیزی است که حمایت آن لازم و شرعا مستحسن است، و در حمایت آن نیز از حقّ و انصاف تجاوز نمی کند این قسم ممدوح و از صفات پسندیده است و آنرا غیرت می گویند،

ص: ۶۹

و الاّ عصیّت است و مذموم است و متعلّق به قوّه غضبیّه می باشد، و وارد شده که هر که بقدر حیّه خردلی عصیّت در دل او باشد خدا در روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت خواهد برانگیخت (۱).

صفت هفدهم کتمان حق و منحرف شدن از آن است، و باعث این یا عصیّت است یا جبن، و گاه باشد که سبب آن طمع باشد، و در هر حال این صفت از رذائل و متعلّق به قوّه غضبیّه است یا از جانب افراط یا از طرف تفریط. و در ضمن این صفت خبیثه صفات خبیثه بسیار است چون کتمان شهادت، و شهادت ناحق دادن، و تصدیق اهل باطل نمودن و تکذیب حق را کردن؛ و هلاکت آدمی به سبب هر یک از اینها ظاهر و از بیان مستغنی است، پس بر هر مسلمی محافظت خود را از آنها لازم و اجتناب کردن از آنها متحتّم است.

و ضدّ آن انصاف و ایستادن برحق است، که از صفات کمالیه است، و صاحب آن در دنیا و آخرت عزیز و محترم است.

صفت هیجدهم قساوت قلب است؛ که عبارت از حالتی است که آدمی به سبب آن از آلام و مصائبی که به دیگران می رسد متأثر نمی گردد، و منشأ آن غلبه سبعیّت است و بسیاری از افعال ذمیمه چون ظلم و ایذاء کردن و به فریاد مظلوم نرسیدن، و دستگیری از فقرا و محتاجین نکردن از این صفت ناشی می شود.

ص: ۷۰

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

و ضدّ آن رقت قلب و رحم دلی است؛ و بر او آثار حسنه و صفات قدسیّه مترتب می گردد، و اخبار بسیار در فضیلت این صفت و مذمت قساوت وارد شده است، و علاج قساوت در نهایت صعوبت است زیرا که آن صفتی است راسخه در نفس که ترک آن به آسانی میسر نگردد، و به تدریج باید معالجه شود به آنکه مواظبت کند به آنچه از آثار رحم دلی است تا نفس مستعدّ آن گردد که از مبدأ فیاض افاضه شود و صفت رقت بر او حاصل و قساوت برطرف گردد.

مقام چهارم: در بیان رذائل و فضائل شهویه

اشاره

در بیان آنچه که متعلّق است به قوه شهویه از رذائل و فضائل، و طریق تحصیل آنها:

دانستی که حدّ اعتدال قوه شهویه صفت عفت است، که منشأ جمیع صفات کمالیه متعلّقه به این قوه است، و دو طرف آن که شره و خمود است جنس جمیع رذائل متعلّقه به این قوه است؛ و ما اول بیان این دو جنس و ضدّ آنها را که عفت است می کنیم، و بعد به شرح صفات مندرجه در ضمن آنها

ص: ۷۱

پس در این مقام دو مطلب است:

مطلب اول در بیان دو جنس صفات خبیثه متعلق به قوه شهویه و ضد آنها است؛ و در این سه فصل است:

فصل اول: در بیان شره که طرف افراط قوه شهویه است، و آن عبارت است از متابعت کردن شکم و فرج و حرص بر اکل و جماع، و شکی نیست که این صفت اعظم مهلکات است، و از این جهت است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده اند که: هر که از شکم و زبان و فرج خود محفوظ بماند از همه بدیها محفوظ است (۱).

و نیز فرموده: بیشتر چیزی که امت من بواسطه آن داخل جهنم خواهند شد شکم و فرج است (۲).

و جناب صادق علیه السلام فرمودند که: هرگاه شکم سیر شد طغیان می کند (۳).

ص: ۷۲

۱- ۱) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۰۹ «من وقى شرّ قببه و ذبذبه و لقلقه فقد وقى الشرّ کلّه».

۲- ۲) - در احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۰۹ آمده «و سئل عن اکثر ما یدخل النار فقال الاجوفان الفم و الفرج» و بعد غزالی اضافه کرده است که محتمل است مراد از «فم» آفات زبان باشد چون محل آن فم و دهان است، و احتمال دارد که مراد از «فم» بطن و شکم باشد برای آنکه منفذ و راه ورودی بطن دهان است، ولی در جامع السعادات ج ۲ ص ۴ در معنای «اجوفان» البطن و الفرج ذکر شده است.

۳- ۳) - المحجّه البیضاء ج ۳، ص ۹۱ «اذا شبع البطن طغی».

و بالجمله متابعت شکم و فرج هر دو موجب آفات کثیره است؛ اما متابعت شکم پس شکی در این نیست که بیشتر امراض از شکم پرستی حاصل می شود، و چه بسیار شود که بواسطهٔ یک لقمه انسان باز مانند از غذاهای بسیار، و نیز ظاهر است که بر شکم پرستی مترتب می گردد مفاصل بسیاری چون ذلت و مهانت و حمق و بلادت، بلکه غالب صدمات وارده منشأ آن شکم است؛ اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی در دام نیفتادی بلکه صیاد دام ننهادی.

مرو در پی هرچه دل خواهدت

که تمکین تن نور دل کاهدت

کند مرد را نفس اماره خوار

اگر هوشمندی عزیزش مدار

و گر هرچه باشد مرادش خوری

ز دوران بسی نامرادی بری

تنور شکم دم بدم تافتن

مصیبت بود روز نیافتن

کشد مرد پر خواره بار شکم

و گر بر نیاید کشد بار غم

شکم بند دست است و زنجیر پای

شکم بنده کمتر پرستد خدای

و همچنان که از برای پر خوری آفات بسیار است از برای گرسنگی نیز ثمرات بی شمار است؛ دل را نورانی و روشن، و ذهن را تند می کند، و آدمی به سبب آن به لذت مناجات با

قاضی الحاجات می رسد، و از ذکر و عبادت مبتهج می شود، و رحم بر ارباب فقر و فاقه می کند، و گرسنگی روز قیامت را یاد می آورد، و شکسته نفسی در او ظاهر می شود، و طاعت و عبادت بر او سهل می شود، و آدمی را خفیف المؤمنه و سبکیار می گرداند، و بدن را صحیح و امراض را دفع می نماید، و کم امری است فائده آن با فائده گرسنگی مقابلی کند؛ پس بر شکم پرستان لازم است که در صدد علاج خود برآینده و آفات شکم و فوائد گرسنگی و آیات و اخبار متعلقه به این مقام را ملاحظه نمایند و طریقه انبیاء و ائمه و اکابر علماء و عرفا (۱) را متابعت کنند، و ببینند که هر کس بجائی رسید بی زحمت گرسنگی نبود.

اندرون از طعام خالی دار

تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن

که پری از طعام تا بینی

و نیز تأمل کنند که آیا شرکت و مشابهت با ملائکه افضل است یا مشارکت با بهائم!

چو انسان نداند بجز خورد و خواب

کدامش فضیلت بود بر دواب

ص: ۷۴

۱- ۱) - منظور از «عرفا» در اصطلاح علمای اسلام عرفای متشرع اسلامی است که گذشته از آنکه به احکام شرع ملتزم هستند موضوع مسائل فکری آنان را جز خدا چیز دیگری تشکیل نمی دهد، و پیوسته به فکر خدا و در راه خدایند، اما عرفایی که به احکام اسلامی پابند نیستند و فقط ادعای پاره ای از مسائل عرفانی را دارند از زبان پاک علماء اخلاق شیعه بدورند.

فرشته خوی شود آدمی ز کم خوردن و گر خورد چو بهائم بیوفتد چو جماد

و اما پیروی شهوت فرج و حرص بر جماع، پس شکی نیست که صاحب آن از سلوک طریق آخرت مهجور، بلکه بسا باشد که قوه شهویّه غلبه نماید و قوت دین را مضمحل و خوف خدا را زائل نموده آدمی را به ارتکاب فواحش بدارد، و اگر کسی را قوه واهمه غالب باشد این شهوت او را به عشق بهیمی منجر می سازد؛ و آن ناخوشی است که عارض دل‌های بیکار که از محبت خدا خالی و از همت عالی بری باشند می شود، و بر کسی که دشمن خود نباشد لازم است که خود را از مبادی شهوت که فکر و نظر کردن و خلوت نمودن و سخن گفتن باشد محافظت نماید.

بس فتنه که بر سر دل آرد

آنکس که نظر نگه ندارد

زیرا که بعد از هیجان قوه شهویّه نگاهداشتن آن صعوبتی دارد؛ و لهذا وارد شده که: چون ذکر مرد برخاست دو ثلث عقل او می رود (۱)، و بی عقل طائفه ای هستند که با وجود اینکه شهوت ایشان قوی است باز درصدد غذاها و معاجین مبیهه هستند تا جماع بیشتر کنند، و چگونه عاقل چنین کند و حال آنکه بتجربه رسیده

ص: ۷۵

۱- ۱) -جامع السعادت ج ۲، ص ۱۰ فرموده «روی» یعنی روایت شده است، و در کتاب المحججه البيضاء ج ۳، ص ۱۰۵ و احیاء العلوم ج ۳، ص ۹۹ آمده است «و قد قیل» یعنی گفته شده است؛ بنابراین نمی توان آن را روایت به حساب آورد، اضافه بر اینکه روایت مرسله عامی است و اعتبار ندارد.

که مفراط در این امر البتّه لاغر و نحیف و در اکثر اوقات مریض و ضعیف و عمر او کوتاه می باشد، و بسا باشد دماغ او مختلّ و عقل او فاسد گردد، و مبادا که مغرور گردی به اینکه عقل کلّ یعنی سید رسل زن بسیار خواست و خود را به آن جناب قیاس کنی!

«کار پاکان را قیاس از خود مگیر».

او نمی ماند به ما گرچه ز ماست

ما همه مسیم و احمد کیمیاست

اگر تمام دنیا از او بودی لحظه ای دل او را مشغول نساختی و ساعتی به فکر آن پرداختی.

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

چندان جنبه تجرّد بر آن وجود مبارک غالب بود که اگر خار و خس مادّیات به دامن او نیاویختی یکباره از عالم مادّیات گریختی؛ به این جهت آن جناب زنان متعدّده خواست و نفس مقدّس خود را به ایشان مشغول ساخت که فی الجمله التفاتی از برای او به دنیا باشد، و کثرت استغراق لِحْیة شوق الهی منجرّ به مفارقت روح مقدّسش نگردد، و به این جهت بود که هرگاه خشیت استغراق او را فرو گرفتی به عایشه گفتی کلمینی یا حمیراء» (۱) عایشه به سخن گفتن مرا مشغول ساز.

ص: ۷۶

۱- ۲) -احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۰۱، و در پاورقی آن از علامه زین الدین عراقی متوفای ۸۰۶ هجری نقل شده است که من مدرک و اصلی برای این حدیث نیافتم.

فصل دّوم: در بیان خمود که طرف تفریط قوّه شهویّه است؛ و آن عبارت است از کوتاهی کردن در تحصیل قدر ضرورت از قوت به جهت سدّ رقم، و سستی نمودن در آن قدری که لازم است در شهوت نکاح به حدّی که منجرّ به برطرف شدن قوّت و تضییع عیال و قطع نسل شود، و شکی نیست که این صفت در شرع مذموم است زیرا که تحصیل معرفت و سعی در عبادت پروردگار، و کسب فضائل و رفع رذائل موقوف به قوّت بدن است، پس کوتاهی در رسانیدن غذا ببدن آدمی را از سعادت محروم می سازد، و همچنین اهمال قوّه شهوت نکاح آدمی را از فوائد بسیار محروم می گرداند.

فصل سوّم: دانستی که ضدّ دو جنس شره و خمود عفتّ است، و آن عبارت است از مطیع شدن قوّه شهویّه قوّه عاقله را تا آنچه را امر فرماید متابعت کند، و از آنچه نهی کند اجتناب نماید، و آن حدّ اعتدال است که ممدوح است در شرع و عقل، پس گمان نکنی آنچه وارد شده است در فضیلت جوع افراط آن ممدوح باشد؛ بلکه مراد اندک خوردن است بحدّی که آدمی ثقل غذا را نفهمد و حیوانیت بر او غالب نشود، و نه بحدّی که از قوّه بیفتد و مزاج را فاسد کند.

نه چندان بخور کز دهانت درآید

نه چندان که از ضعف جانت برآید

و معیار آنست که تا بسیار گرسنه نشود نخورد، و هنوز رغبت او باشد که دست کشد چنانچه از حکیمی پرسیدند که روزی چه مقدار از طعام باید خورد؟ گفت اینقدر که قوّت دهد، هذا

المقدار یحملک و مازاد علی ذلک فانت حامله.

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است

تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

و باید غرض او از خوردن لذت یافتن نباشد، بلکه قوت یافتن از برای عبادت معبود مقصود او باشد.

و بدانکه عرفا ترغیب بسیار در گرسنگی نموده اند، و حکایات چند در صبر بر گرسنگی نقل نموده اند، و از بعضی ذکر نموده اند که یکماه یا دو ماه یا زیادتر چیزی نمی خورند؛ و این امری است و رای آنچه از اخبار رسیده و غیر از آنچه عامه مردم به آن مکلفند، اگر خوب باشد از برای قومی مخصوص خواهد بود، و تکلیف هر کس نیست.

و اما جماع، پس حد اعتدال آن آنست که اقتصار کند بر قدری که نسل منقطع نگردد، و از وسوسه شیطان فارغ شود، و خطرات شهوت از دل او بیرون رود.

مطلب دوم در بیان سائر صفائی که متعلقند به قوه شهویه و از دو جنس مذکور ناشی می شوند، و آنها بسیار است:

صفت اول: محبت دنیای دنیه است که سر هر خطا است.

بدانکه دنیا در حق بندگان عبارت است از آنچه پیش از مردن از برای بنده در آن حظی و بهره ای و غرضی و لذتی می باشد، و آنچه را آدمی در این عالم میل به آن دارد بر دو قسم است؛ یکی آنکه فائده آن بعد از مردن به او برسد و غرض از تحصیل آن اثر و ثمره اخروی است؛ مثل علم نافع و عمل صالح

که صاحب آن به آن ملتذ می شود، و این اگرچه از دنیا است و لکن دنیای مذموم نیست، و آنرا از دنیا شمردند به جهت آن است که در آنجا حاصل می شود، و از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز را از دنیا شمردند و فرمودند:

«حَبَّبَ إِلَيَّ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَ: الطَّيِّبِ، وَ النَّسَاءِ، وَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» (۱)

و همچنین از دنیا حساب نمی شود تحصیل آن قدری که در بقاء حیات و معاش عیال و حفظ آبرو ضرور است، بلکه از اعمال صالحه است و مروی است که عبادت هفتاد جزء است افضل آنها طلب روزی حلال است (۲).

و نیز مروی است که: از ما نیست کسی که دنیا را به جهت آخرت ترک کند، یا آخرت را به جهت دنیا ترک کند (۳).

و انبیاء و ائمه علیهم السلام همه بدست خود کار می کردند و زراعت و بیل داری و غیره می نمودند (۴).

و اما قسم دوم که مذموم است آنست که علاقه و گرفتاری و التذاذ آن نه از برای اصلاح آخرت باشد بلکه به مجرد خواهش

ص: ۷۹

۱-۱) - وسائل ج ۱ ص ۴۴۲، ولی متن با آنچه در وسائل آمده مختصری تفاوت دارد، در وسائل آمده است «حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ النَّسَاءَ وَ الطَّيِّبَ وَ جَعَلَ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ».

۲-۲) - وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۱۱.

۳-۳) - وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۴۹.

۴-۴) - به کتاب وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۲ باب ۹ و نیز ص ۹ باب ۴ رجوع شود.

نفس باشد که هوا و هوس عبارت از همین لذتهاست، و همین علاقه به دنیا است که بیشتر امراض دل مانند ریا و حسد و حقد و عداوت و کبر و حرص و طمع و غیره از آن متولد می شود؛ و همین است که آدمی را از کار آخرت باز می دارد، و آیات و اخبار در مذمت دنیا و بی اعتباری و صفات و حالات او زیاده از حد حصر و احصاء است، و ذکر عسری از اعشار آن را این مختصر گنجایش ندارد.

و بس است در مذمت او که دشمن خدا و دشمن دوستان خدا و دوست دشمنان خدا است، و محبت او سر هر گناهی است، و دوستی او آدمی را کور و کر و لال و ذلیل و بی مقدار می سازد، و به غدر و مکر و بی وفائی معروف است، و مثلش مثل آب دریا است که هر چه تشنه از او می نوشد تشنگی او زیاده می شود تا او را بکشد. و نیز شبیه است به مار که ظاهرش منقش و نرم است و باطنش پر از زهر قاتل و سم است؛ و خردمندان گفته اند: زلف خوبان زنجیر پای عقل است و دام مرغ زیرک.

هر که هست از فقیه و پیر و مرید

در زبان آوران پاک نفس

چون به دنیای دون فرود آید

به عسل در بماند همچو مگس

ایمن مشو به عشوه دنیا که این عجوز

مکاره می نشیند و محتاله می رود

دنیا زنی است عشوه ده و دلستان و لیک

با کس به سر نمی برد او عهد شوهری

آبستنی که این همه فرزند زاد و کشت

دیگر که چشم دارد از او مهر مادری

و بدانکه مفسد دنیا بر دو قسم است: دنیائی و آخرتی.

امّا مفسد دنیائی آن؛ پس آن زحمتهای و سختی‌ها و شدائد است که اغنیا به آن مبتلا و گرفتارند، از ترس و حزن و اندوه و پریشانی حواس و تلخی عیش و زحمت در تحصیل مال و محافظت آن و دفع دزد و ظالم و حاسد از آن.

نقد عمرت ببرد غصّه دنیا به گزاف

گر شب و روز در این قصّه باطل باشی

و امّا مفسد آخرتی آن؛ پس بر سه نوع است:

اول؛ باعث ارتکاب معاصی می‌گردد، زیرا که به واسطه آن قدرت بر معاصی حاصل و وصول به آنها آسان می‌گردد.

دوم؛ آنکه باعث غرق شدن در نعمتها و خوش گذرانیدن می‌شود، و صاحب دنیا به آن عادت می‌کند، و بسا باشد که از حلال میسر نگردد پس دست به مال مشتبه دراز می‌کند و به تدریج از آن تجاوز نموده به حرام می‌افتد، و به این سبب به انواع اخلاق رذیله از کذب و نفاق و ریا و حسد و غیر اینها مبتلا می‌گردد.

سوم؛ آن مفسده‌هایی است که هیچ صاحب مالی از آن خالی نیست، و آن محافظت مال و انجام دادن امور متعلقه به آن است که آدمی را از یاد خدا که روح عبادت است باز می‌دارد.

سنائی:

ده بود آن نه دل که اندر وی

گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

سعدی:

چو هر ساعت از تو بجائی رود دل

به تنهائی اندر، صفائی نبینی

گرت مال و جاه است و زرع و تجارت

چو دل با خدای است خلوت نشینی

و ضدّ محبّت دنیا و مال، زهد است، که عبارت است از دل برداشتن از دنیا و اکتفا کردن به قدر ضرورت از برای حفظ بدن، یا عبارت است از پشت کردن به دنیا و رو آوردن به آخرت، و این صفت بالاترین مقامات سالکین است، و روایت شده که هر که خواهد خدا او را علم دهد بی درس خواندن، و هدایت کند بی راهنمایی، پس در دنیا زهد ورزد و قطع علاقه دنیا کند (۱).

و نیز مروی است که: علامت طالب آخرت آن است که دل از رغبت چند روزه دنیای فانیه بردارد، و آگاه باشد که دل برداشتن و زهد هیچ زاهدی در دنیا قسمت او را کم نمی کند، و حرص هیچ حریصی بر دنیا آنچه از برای او مقدر شده است زیاد نمی کند، پس مغبون کسی است که از نصیب خود در آخرت محروم شود (۲).

ص: ۸۲

۱-۱) -احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۲۰۴: عن رسول الله (صلی الله علیه و آله) و من زهد فی الدنیا و قصر فیها امله اعطاء الله علما بغیر تعلیم و هدی بغیر هدایه.

۲-۲) -اصول کافی ج ۲، ص ۱۲۹، روایت از امام صادق از امیر المؤمنین است.

و بس است در فضیلت زهد که همه انبیاء و اولیاء به این صفت موصوف بلکه اشهر صفات ایشان بوده، و هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر آنکه با زهد بود، و زهد ائمه راشدین و اکابر صحابه و تابعین و بزرگان دین از علماء و صالحین در کتب احادیث و تواریخ مسطور است، حتی اینکه بعضی از ایشان بوده اند که پنجاه یا شصت سال که مدت حیات ایشان بوده جامه خواب نمی افکندند، و دیگری از برای ایشان بر سر آتش نهادند، بلکه شبها بر پا ایستادند و رخسارهای خود را بر زمین فرش کردند، آب دیدگان شان جاری و با قاضی الحاجات در مناجات و زاری بودند، و از برای صفت زهد درجات و مراتب چندی است که مقامش در این جا نیست.

صفت دوّم: غنا و توانگری است.

و از برای آن مراتب بی نهایت است، و چنین نیست که هر غنا و ثروتی مذموم باشد بلکه از برای غنا اقسامی چند است که بعضی از آنها مذموم است؛ و آن اقسام از این قرار است:

اوّل آنکه صاحب مال سعی بی نهایت کند در تحصیل مال و هر گاه از دست او رفت محزون گردد.

دوّم آنکه بدون تعب روزی آن شده و به آن خوشحال و از تمام شدن آن محزون و غمناک می گردد.

سوّم آنکه نه زحمتی در آن کشیده و نه از بودنش شاد و نه از تمام شدنش غمناک می گردد.

و نیز شخص غنی یا همه یا بعض مال او حرام است یا حلال.

و نیز در دادن حقوق یا تقصیر می کند یا نه.

و این اقسام که مذکور شد بعضی از آنها رذیله و مذموم است، و بعضی دیگر چنین نیست بلکه غالب آن است که صاحبان مال از خطر و آفات آن سالم نمی باشند، و لهذا حق تعالی فرموده: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» (۱).

و مروی است که: هیچ روزی نیست مگر آنکه ملکی از زیر عرش ندا می کند ای فرزند آدم! چیز کمی که ترا کفایت کند بهتر است از چیزی که ترا سرکش و طاعی کند (۲).

منه بر جهان دل که بیگانه ای است

چو مطرب که هرروز در خانه ای است

نه لایق بود عیش با دلبری

که هر بامدادش بود شوهری

و ضدّ غنا، فقر است؛ و آن عبارت است از نبودن آنچه محتاج الیه انسان است.

پس اگر از ضروریات باشد، صاحب آن را مضطر گویند.

و اگر قدر ضروری باشد و صاحبش به آن خوشحال است و زائد بر آن را دوست ندارد، آن شخص را زاهد گویند.

و اگر زائد را دوست تر دارد و لکن طلب آن نمی کند، او را

ص: ۸۴

۱-۱) -سوره علق آیه ۶.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۷۷. ولی در احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۳۹ و ج ۴، ص ۲۰۰ و المحججه البیضاء ج ۳، ص ۲۴۴ این مطلب را از ابن مسعود نقل کرده اند بنابراین قول ابن مسعود است.

قانع گویند.

و اگر رغبت زیاد دارد و نهایت تعب در طلب آن می کشد، یا اگر دست از طلب کشید به جهت عجز بوده، آن را حریص گویند.

و اگر مال دنیا وجود و عدمش در نزد او مسای است، و به غناء و فقر هر دو راضی است او را مستغنی گویند، و مرتبه این شخص از زاهد بالاتر است.

و این اقسام که از برای فقر ذکر شد بعضی ممدوح و بعضی مذموم است، چنانچه مخفی نیست، و بالجمله اگرچه همچنان که دانستی اقسام فقر مختلف است و لکن صفت فقر فی نفسه نسبت به غنا افضل است، و اخبار در ستایش آن بسیار است؛ و روایت شده که: زینت فقر از برای مؤمن بیشتر است از لجام بر سر اسب (۱)؛ تشبیه فقر به لجام بر سر اسب از جهت آن است که همچنان که لجام اسب را از طغیان و ورطه های هلاک نگاه می دارد، فقر نیز مؤمن را از فسادها نگاه می دارد، چه در سابق به شرح رفت که غنا آفات و خطرهای بسیار دارد و فقیر قهرا از آن آفات و خطرهای راحت است.

و نیز مروی است که: همه مردم مشتاق بهشتند و بهشت مشتاق فقرا است (۲).

ص: ۸۵

۱- ۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۲۶۵: الفقرا من المؤمنین من العذار علی خد الفرس.

۲- ۲) - جامع السعادات ج ۲، ص ۸۳.

و همه مردم در قیامت از تقصیر خود عذر خواهند و حق تعالی از فقرا عذرخواهی فرماید (۱).

و بس است در این مقام حدیث شریف نبوی (صلی الله علیه و آله): «الفقر فخری» (۲)، و گفتن آن حضرت که: خدایا مرا با فقراء محشور کن (۳).

حافظ:

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

پس هان ای فقیر مسکین قدر این صفت را بدان و محزون مباش که دو روزه فانی بهر نوع که باشد خواهد گذشت و تا چشم برهم زنی وقت کوچ است، فقیر و غنی یکسان است:

در آن ساعت که خواهند این و آن مرد

نخواهند از جهان بیش از کفن برد

بلکه باید در کمال شادی باشی که از آفات مال و غنا بر کنار و فارغ البالی از حساب روز شمار.

ص: ۸۶

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۲۶۱.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۲ ص ۸۳، منظور از فقر، فقر تقدیری است نه فقر اکتسابی که انسان دنبال کسب و کار نرود، اضافه بر این محتمل است منظور از فقر، فقر وجودی باشد نه فقر مالی.

۳-۳) - جامع السعادات ج ۲، ص ۸۲: اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین. در احیاء العلوم ج ۴، ص ۱۹۳ گفته منظور از مسکنت افتقار وجودی به خداست نه فقر مصطلح، بنابراین مناقضه ای بین این دعا و دیگر آن حضرت «اعوذ بک من الفقر» نیست.

شنیده ایم که محمود غزنوی شب دی

شراب خورد و شبش جمله در سمور گذشت

گدای گوشه نشینی لب تنور گرفت

لب تنور بر آن بینوای عور گذشت

علی الصّباح بزد نعره ای که ای محمود

شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

لطیفه: از عدم درهم، درهم مباش، و دین را به دنیا مده که روز جزا گویند دین آر نه دینار.

و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: احدی افضل از فقیر نیست هر گاه از خدا راضی باشد (۱).

اگر سلطنت فقر بیخشد ای دل

کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

و مخفی نماند که فضیلت از برای فقر است در وقتی که فقیر به بی چیزی خود راضی و خشنود باشد، و اگر کراهتی از آن داشته باشد مانند کراهت محجوم باشد از حجامت، که اگر فی الجمله دردی می آید اما به آن خشنود است، و باید آن را از خدا بداند و به این جهت شاد باشد، و در باطن توکل بر خدا داشته باشد و چنان داند که قدر ضرورت را به او می رساند و به آنچه به او رسیده قانع باشد، و زیادتز نخواهد، و به این جهت قطع طمع از خلق کرده و التفاتی به آنچه در دست ایشان است نکند، و بگوید:

ص: ۸۷

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم

با پادشه بگوی که روزی مقدر است

و باید فقیر حرص بر تحصیل مال از هر جا که باشد نداشته باشد، و همیشه خوش خلق و مطیع پروردگار باشد، و شکایتی از حال خود نکند و شاکر و صابر باشد، سزاوار است که اظهار استغنا کند و پرده بر کار خود اندازد، و با اغنیاء مجالست نکند و ایشان را به جهت مال تواضع ننماید، بلکه از این راه به ایشان تکبر و ناز کند؛ چه مروی است که جناب خضر (علیه السلام) از حضرت امیر علیه السلام پرسید که: بهترین اعمال چیست؟

فرمود: بذل اغنیاء بر فقراء به جهت رضاء خدا. پس فرمود: از آن بهتر ناز و تکبر فقرا است بر اغنیاء از راه اعتماد و وثوق به خدا.

خضر گفت: این کلامی است که باید به نور بر صفحه رخسار حور نوشت.

نیم نانی گر خورد مرد خدای

بذل درویشان کند نیم دگر

و سزاوار است از برای فقیر آنکه اگر قلبی از قوت او زیاد آمد در راه خدا بذل کند، و ثواب آن بسیار قلیل بیشتر از مالهای فراوانی است که غنی بذل می کند.

اگر بریان کند بهرام گوری

نه چوی پای ملخ باشد ز موری

و نیز تا او را ممکن باشد از کسی چیزی خواهش نکند و سؤال ننماید، زیرا که آن متضمن شکوه از خدا و ذلیل کردن خود

و ایداء مسئول است؛ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ضامن بهشت شدند از برای طائفه ای از انصار به شرط آنکه آنها از احدی چیزی سؤال نکنند، و ایشان تعهد نمودند و چنان بودند که اگر در سفر تازیانه از دست یکی می افتاد از رفیق خود که پیاده بود سؤال نمی کرد که تازیانه را به او بدهد، بلکه خود پیاده می شد و برمی داشت، و اگر بر سر سفره نشسته بودند و آب به یکی نزدیک می بود رفیقش از او خواهش نمی کرد که آب به او بدهد (۱).

پس هان ای برادر تا توانی دست حاجت پیش حق تعالی دراز کن و پیش مانند خودی دراز مکن.

حافظ آب رخ خود بر در هرسفله مریز

حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

و در نزد لئیمان روزگار به جهت لقمه نانی آبروی خود مریز، و نان خشک و پیاز خود را هزار مرتبه از بره بریان مردم بهتر دان.

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که یک جو منت دونان به صد من زر نمی ارزد

و بدان که خلعت سلطان اگرچه عزیز است لکن جامعه خلقان (۲) خود از آن با عزت تر، و خوان بزرگان اگرچه لذیذ است لیکن خورده انبان خود با لذت تر.

سرکه از دسترنج خویش و تره

بهتر از نان ده خدا (۳) و بره

ص: ۸۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۹۷.

۲-۲) -جامع خلقان: جامعه کهنه است.

۳-۳) -ده خدا: یعنی بزرگ ده.

حکما گفته اند که اگر آب حیات به آبرو فروشند دانا نخرد، که مردن به علت، به از زندگانی به مذلت.

برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن

منه ز منت هرسفله بار بر گردن

به یک دو روزه رود نعمتش ز دست ولی

بماندت ابد الدهر عار بر گردن

صفت سوّم: حرص است.

و آن صفتی است که آدمی را و او می دارد بر جمع نمودن زائد از آنچه به آن احتیاج دارد؛ و آن یکی از شعب حبّ دنیا و از مهلکات است، بلکه این صفت خبیثه بیابانی است کران ناپیدا که از هر طرف روی به جایی نرسی، و چاهی است بی انتها که هر چند در آن فرو روی عمق آن را نیابی! بیچاره ای که به آن گرفتار شد هلاک شد زیرا که حریص هرگز حرص او به جایی منتهی نمی شود؛ اگر بیشتر اموال دنیا را جمع کند باز در فکر تحصیل باقی است.

سعدی:

ده آدمی از سفره ای بخورند و دو سگ بر لاشه ای بسر نبرند، حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر؛ و حکما گفته اند که درویشی به قناعت به از توانگری به بضاعت.

و هر که به این مرض مبتلا شد خلاصی از آن نهایت اشکال دارد، از این جهت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که:

هرگاه از برای فرزند آدم دو رودخانه طلا باشد باز رودخانه سوّم

ص: ۹۰

طلبه، و اندرون او را هیچ پر نمی کند مگر خاک (۱).

و فرمود که: آدمی زاده پیر می شود و دو صفت در او جوان می شود و قوت می گیرد، یکی حرص و دیگری طول امل (۲).

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند که: حریص بر دنیا چون کرم ابریشم است هرچه بیشتر به دور خود می پیچد راه خلاصی او دورتر می شود تا از غصه بمیرد (۳).

و ضد حرص، قناعت است؛ و آن ملکه ای است که باعث می شود بر اکتفا کردن آدمی به قدر حاجت و ضرورت و زحمت نکشیدن در تحصیل فضول از مال، و این صفت از جمله اخلاق حسنه است، و همه فضائل به آن منوط بلکه راحت دنیا و آخرت به آن مربوط است، و قانع غنی ترین مردم است.

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر

اگر ز سر قناعت خیر شود درویش

و حضرت امیر علیه السلام فرموده که: ای فرزند آدم اگر از دنیا آنقدر می خواهی که کفایت ترا کند اندک چیزی از آن ترا سیر می کند، و اگر زیادتر می طلبی تمام آنچه در دنیا است ترا سیر نخواهد کرد، و کفایت ترا نخواهد نمود (۴).

ص: ۹۱

۱-۱) -المحججه البيضاء ج ۳، ص ۲۴۳ و احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۳۸.

۲-۲) -در احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۳۸ آمده: یهرم ابن آدم و یشب معه اثنتان الامل و حب المال.

۳-۳) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۰۰-اصول کافی ج ۲، ص ۳۱۶.

۴-۴) -اصول کافی ج ۲، ص ۱۳۸.

دیده اهل طمع به نعمت دنیا

پر نشود همچنان که چاه به شبنم

و اخباری که در فضیلت قناعت رسیده بسیار است، و همچنین خبر مشهور در این کافی است: «عزّ من قنع و ذلّ من طمع» (۱).

سعدی:

قناعت کن ای نفس بر اندکی

که سلطان و درویش بینی یکی

چرا پیش خسرو بخواهش روی

چو یکسو نهادی طمع، خسروی

و گر خودپرستی شکم طبله کن

در خانه این و آن قبله کن

صفت چهارم: طمع است.

که آن توقع داشتن در اموال مردم است، و از فروع محبت دنیا و از رذائل مهلکه است.

و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمودند: از هر که خواستی استغنا کن تا مثل و نظیر او باشی، و از هر که خواهی طمع کن تا بنده و اسیر او باشی، و بهر که خواهی احسان کن تا بزرگ و امیر او گردی (۲).

ص: ۹۲

۱- ۱) -در غرر و درر آمدی ج ۷، ۳۲۸ آمده: قد عزّ من قنع.

۲- ۲) -بحار الانوار ج ۷۳، ص ۱۶۹: قال امیر المؤمنین علیّ علیه السلام تفضّل علی من شئت فانت امیره، و استغن عن شئت فانت نظیره، و افتقر الی من شئت فانت اسیره.

و بندگی و خادمی و ذلت و خواری طامع امری است بسیار معلوم و ظاهر، چه طامع به طمع لقمه نانی بر در این و آن می رود، و گاهی خود را بنده ناکسی می خواند که از پس مانده او خورد، و در تملق هربی سروپایی دروغ چندی برهم می بافت تا جامه ای به جهت او بافته گردد، و سجده کافر را می کند تا کلاهی بر سر نهد، و کمر خدمت فاسقی را بر میان زند تا کمری بر میان بندد؛ زهی ذلت و حقارت چنین شخصی.

و ضد طمع، استغنا و بی نیازی از مردم است؛ که از جمله فضائلی است که باعث قرب به پروردگار می شود، زیرا که هر که قطع طمع از غیر خدا نمود خدا او را دوست دارد، و غنای حقیقی عبارت از آن است.

اعرابی موعظه ای از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواست؛ آن سرور فرمود که: هر وقت نماز می کنی نماز کسی کن که دنیا را وداع کند، زیرا که چه می دانی تا نماز دیگر خواهی بود، و چون سخن گوئی سخنی گوی که نباید عذر آن را بخواهی، و مأیوس باش از آنچه در دست مردمان است (۱).

و از حضرت سجاد علیه السلام مروی است که: خویبها را دیدم که جمع بود در قطع طمع از مردم (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: شرف مؤمن ایستادن اوست در نماز شب، و عزت او استغنا و استغنا او است از

ص: ۹۳

۱-۱) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۳۹.

۲-۲) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۴۸.

اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه ای

یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی

بدان قدر چو کفاف معاش تو نشود

روی و نان جوی از یهود وام کنی

هزار بار از آن به که از پی خدمت

کمر ببندی و بر ناکسی سلام کنی

صفت پنجم: بخل است.

که مراد امساک کردن است از آنچه باید بذل کرد، و آن از صفات خبیثه و نتیجه حب دنیا است، و خدا قسم یاد فرموده به عزت و عظمت خود که بخیل را داخل بهشت نکند، و بخیل دور است از خالق و مخلوق و بهشت، و نزدیک است به جهنم، و شخصی در جهاد در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشته شد، زنی بر او می گریست و ندبه می کرد و می گفت:

«وا شهیداه»، حضرت فرمود: چه می دانی که او شهید است، شاید که سخن بی فائده می گفته و یا بخیل بوده (۲).

و اخبار در مذمت بخیل بسیار است، و تجربه شده که بخیل در نظرها ذلیل و خوار است، و نگاه کردن در روی او دل را می گیرد و تاریک می کند. و بس است در مذمت بخل که هیچ

ص: ۹۴

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۴۸.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۲، ص ۱۱۱.

بخیلی را در عالم دوست نمی باشد، و مردم حتی اولادش با او دشمنند، و اهل و عیالش پیوسته چشم به مرگ او گشاده اند و در عزایش جامه های کهن بدرند و لباسهای نو از خز و دیبای چینی ببرند، بزرگان گفته اند سیم بخیل از خاک وقتی در آید که در خاک رود.

بخیل توانگر به دینار و سیم

طلسمی است بالای گنجی مقیم

و بخیل را بعد از مرگ کسی یاد نکند، زیرا که: چه هر که در زندگی او نانش نخورند در مردگی نامش نبرند، و بخیل بیچاره با وجود مکنت زندگیش در دنیا چون زندگی فقراست، و محاسبه او در عقبی چون محاسبه اغنیاء، در دنیا خوار و در عقبی گرفتار.

و ضدّ بخل، سخاوت است، که از ثمرات زهد است، و مشهورترین صفات پیغمبران خدا و اوصیاء و اولیاء است، و از معالی اخلاق و صاحب آن پسندیده اهل آفاق است، حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «من جاد ساد»، یعنی هر که جود ورزید بزرگ گردید (۱).

نظم:

انّ فریدون لم یکن ملکا

و لم یکن بالعبیر معجونا

ص: ۹۵

بالبّر و الجود نال مرتبه

فجد و احسن تكن فریدونا

فریدون فرّخ فرشته نبود

ز مشك و ز غنبر سرشته نبود

بداد و دهش یافت آن نیکوئی

تو داد و دهش کن فریدون توئی

مروی است که چون حضرت موسی علیه السّلام بر سامری دست یافت خطاب عزّت رسید که او را مکش زیرا که او سخی است (۱).

و بالجمله فضیلت این صفت خود ظاهر و روشن و صاحب آن در نزد خالق و مخلوق محبوب و مستحسن است، سخی محبوب اهل زمین و آسمان است و نام حاتم به نیکی هنوز جاری بر زبانست.

نظم:

نماند حاتم طائی و لیک تا به ابد

بماند نام بلندش به نیکوئی مشهور

و بدانکه بالا-ترین مراتب سخاوت ایثار است که عبارت است از جود با وجود احتیاج و ضرورت خود، و این مرتبه ای است بسیار رفیع، و هر کسی را این مرتبه حاصل نه؛ و این شیوه مرضیه منبع جود و احسان حضرت پیغمبر آخر الزّمان، و بعد از آن طریقه پیشرو اهل ایمان امیر مؤمنان و اولاد طاهرین آن جناب

ص: ۹۶

عليهم سلام الله الرحمن بوده، و حکایت ایثار آن بزرگواران خصوص ایثار حضرت امیر علیه السلام در کتب تواریخ و سیر مسطور است، و آیه «وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ» (۱)، و کریمه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» (۲)، و سوره «هَلْ أَتَىٰ» شاهد بر این است.

پس بس سزاوار است از برای شیعیان ایشان که در این طریقه مرضیه به ایشان اقتدا نمایند، و علاج مرض بخل ملاحظه اخبار وارده در مذمت بخل و فضیلت سخاوت و تأمل در ذلت بخیلان و تنفر طباع از ایشان است، و فکر در فنای اموال و تقلب احوال و کثرت آفت بخل و وبال آن است، پس از آن خواهی نخواهی بذل و بخشش به فقرا است.

خور و پوش و بخشای و راحت رسان

نگه می چه داری ز بهر کسان

تو با خود ببر خوشه خویشتن

که شفقت نیاید ز فرزند و زن

غم خویش در زندگی خور که خویش

به مرده نپردازد از حرص خویش

و نیز دانستن این مطلب است که مال از بهر آسایش عمر است نه عمر از بهر گرد کردن مال؛ چنانچه عاقلی را پرسیدند که نیک بخت کیست و بدبخت چیست؟ گفت: نیک بخت آنکه

ص: ۹۷

۱-۱ - سوره حشر آیه ۹.

۲-۲ - سوره بقره آیه ۲۰۷.

خورد و کشت، و بدبخت آنکه مرد و هشت!

حضرت موسی علیه السلام، قارون را نصیحت کرد که «أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (۱)، نشنید عاقبتش شنیدی که از اندوخته بدو چه رسیدی.

آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت

سر عاقبت اندر سر دنیا و درم کرد

خواهی متمتع شوی از دنیوی و عقبی

با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد

سقاوت زمین است و سرمایه زرع

بده کاصل خالی نماند ز فرع

ز نعمت نهادن بلندی مجوی

که ناخوش شود آب استاده جوی

دانا یان گفته اند که: دو کس مردند و حسرت بردند؛ یکی آنکه داشت و نخورد، دیگر آنکه دانست و نکرد.

فصل عطاها و انفاقات

چون مذمت بخل و مدح سخاوت را شنیدی، پس بدانکه سخاوت شامل دو نوع از عطاها و انفاقات است:

اول؛ انفاقات واجبه مانند زکاه و خمس و نفقه عیال و نحو آنها است، و تفصیل آنها در کتب فقهیه است.

دوم؛ عطاهاى مستحبّه است؛ و آن بر چند قسم است:

ص: ۹۸

اول، صدقات مستحبّه است که ثواب آن بسیار و فوائد آن بی شمار است، و وارد شده که دوا کنید بیماران خود را به صدقه، و دفع نمائید بلا را به دعاء، و طلب روزی کنید به صدقه، بدرستی که صدقه از میان زنج هفتصد شیطان بیرون می آید، یعنی هفتصد شیطان و سوسه می کنند او را که صدقه ندهد (۱).

حدیث درست آخر از مصطفی است

که بخشایش خیر، دفع بلا است

و اخبار بسیار وارد شده که صدقه بدهید و سائل را دست خالی ردّ مکنید، بخصوص اگر در شب بیاید (۲).

سعدی:

به روزگار سلامت شکستگان دریاب

که خیر خاطر مسکین بلا بگرداند

چو سائل از تو بزاری طلب کند چیزی

بده و گر نه ستمگر به زور بستاند

و حکایات صدقات و انفاقات ائمه علیهم افضل الصلوات و بدوش کشیدن آنها انبانها و زنبیلهای طعام برای فقرا و ارامل و ایتام مشهور و در کتب معتبره مسطور است.

به دست آوردن دنیا هنر نیست

کسی را گر توانی دل به دست آر

ص: ۹۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۴۶.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

و بدانکه احادیث کثیره در فضیلت تصدق کردن آب وارد شد، و در خبر است که اوّل چیزی را که در آخرت ثواب می دهند آب است (۱).

و در حدیث دیگر است که هر که آب دهد کسی را در جائی که آب باشد مثل کسی است که بنده ای آزاد کرده باشد، و در جائی که آب یافت نشود مثل کسی ماند که نفسی را زنده کند، و هر که یکتن را زنده کند مثل آن است که همه خلق را زنده کرده باشد (۲).

دوم، هدیه ای است که چیزی آدمی به جهت برادر مؤمن خود روانه نماید یا به او عطا کند. خواه فقیر باشد خواه غنی، به جهت اظهار محبت؛ و آن امری است مستحسن و مندوب و باعث گرامی داشتن برادر مؤمن و برطرف کردن کینه ها است.

سوم، میهمانی است که از برای آن اجر جزیل و ثواب جمیل وارد شده است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که هر که میهمانی نمی کند هیچ خیر در او نیست (۳). و در خبر دیگر است که هر که اطعام کند مؤمنی را یا سیر کند او را احدی از مخلوقات خدا ثواب آنرا نمی داند، نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مگر حق تعالی (۴).

ص: ۱۰۰

۱-۱) -المحجه البیضاء ج ۱، ص ۲۹۳.

۲-۲) -المحجه البیضاء ج ۱، ص ۲۹۳.

۳-۳) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۵۱.

۴-۴) -اصول کافی ج ۲، ص ۲۰۱، در کافی آمده است من اطعم مؤمنا حتی یشبعه یعنی کسی که مؤمنی را اطعام کرده تا او را سیر کند؛ بنابراین اینکه در متن ترجمه شده است «یا سیر کند» با نسخه کافی تطبیق نمی کند.

و باید دانست که مهمانی مرغوب و مندوب که امثال این ثوابها برای آن رسیده است نه مهمانی متعارف اکثر اهل این زمان است که غالباً به قصد ریا و افتخار جمعی از اهل دنیا را بر دور هم جمع نموده به هرزه گوئی و خنده و غیبت مسلمین می گذرانند، و انواع اسراف را مرتکب می شوند، و هرگاه فقیری یا بیچاره ای به جهت طلب در خانه ایشان بیاید به انواع غلظت و ستم آن بیچاره را دست خالی طرد کنند، بلکه میهمانی مندوب آن است که مقصود تقرب به خدا و اقتداء به سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دلجوئی برادران خصوص فقرا و نیکان باشد، اگرچه مهمانی اغنیاء و مطلق مردم نیز فضیلت دارد.

و سزاوار است مهمان کننده، خویشان و همسایگان را فراموش نکند، و کسی را که میهمان شدن بر او شاق است تکلیف نکند، و از برای میهمان زود غذا حاضر کند که شتاب در این مورد ممدوح است، و طعام به قدر کفایت حاضر کند. و آداب مهمانی بسیار است و ملخصاً آن را در کتاب آداب سنن ذکر نموده ام.

چهارم، حق معلوم و حق حصاد است؛ حق معلوم عبارت است از آنچه آدمی بر خود قرار دهد که در هرروز یا هر هفته یا هرماه یا هر سال از مال خود به فقراء دهد، یا صلۀ رحم بجا آورد غیر آنچه واجب است.

و حق حصاد عبارت است از پشته ای از خرمن یا دسته ای از زرع یا کفی از گندم یا خرما یا سایر میوه ها و محصولات که در وقت درو یا ضبط محصولات که آدمی به خوشه چینان و فقرائی

که در آنجا حاضر می شوند بدهد.

نظم:

ثوابت باشد ای دارای خرمن

اگر رحمی کنی بر خوشه چینی

پنجم، قرض دادن است که از ثمرات سخاوت است، و فضل و ثواب آن بی نهایت است، و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: بر در بهشت نوشته است ثواب صدقه را ده مقابل می دهند و ثواب قرض را هیجده مقابل (۱)، بلکه از بعضی روایات مستفاد می شود که: هر که برای خدا به کسی قرض دهد در هر آنی ثواب صدقه دارد تا مال به او برسد (۲).

ششم، مهلت دادن قرض داران است که نداشته باشند، یا بحل کردن (۳) او است، و این عمل نیز فضیلت بسیار دارد بلکه از جمله واجبات است.

هفتم، اعانت مسلمین است به لباس پوشانیدن و سکنی دادن و رعایت دادن، و امثال اینها.

هشتم، آنچه را که آدمی به جهت حفظ آبرو و دفع شرّ اشرار و منع ظلم ظلمه از خود می دهد.

نهم، ساختن مسجد و مدرسه و پل و رباط و اجراء قنوات و نشاندن درختان و امثال اینها که صدقات جاریه اند.

ص: ۱۰۲

۱-۱) -المحججه البيضاء ج ۱، ص ۲۹۲.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۵۹.

۳-۳) -یعنی حلال کردن و گذشتن از آن.

نظم:

نمرد آنکه ماند پس از وی بجای

پل و برکه و خوان و مهمانسرای

و از برای هریک از این مذکورات ثواب بسیار وارد شده است.

صفت ششم: مال حرام خوردن و از آن اجتناب نکردن است.

و آن از نتایج حبّ دنیا و حرص است، و از اشدّ مهلکات و اعظم موانع وصول به سعادات است، و اکثر مردمی که از فیوضات محروم ماندند بواسطه آن شد؛ آری دلی که از لقمه حرام روئیده شد کجا و قابلیت انوار عالم قدس کجا، پس هر که طالب نجات است باید فرار کند از مال حرام همچنان که از شیر درنده و مار گزنده فرار می نماید، لکن افسوس و آه که در امثال این زمان کجا حلال جز آب باران و علف بیابان یافت می شود، و آنچه را می بینیم همه را دست عدوان حرام و معاملات فاسده آن را فاسد نموده، بلکه ظاهر این است که حال اکثر زمانها چنین بوده؛ و لهذا جناب صادق علیه السلام فرموده: خوراک بنده مؤمن در دنیا خوراک مضطربین است (۱). و طالب نجات باید مأیوس نباشد از تحصیل حلال، و دست و شکم خود را به هر غذائی نیالاید.

و بدانکه اموال حرام از سه قسم بیرون نیست:

اول آنکه ذات آن حرام است؛ مثل سگ و خوک و خاک و غیره.

ص: ۱۰۳

دوم آنکه به جهت عارضی حرام شده؛ چون طعام مسموم و متنجس و غیره.

سوم آنکه به جهت نقص و خللی که در آن پیدا شده؛ و از برای آن انواع بسیار است مثل اموالی که گرفته می شود به ظلم و عدوان و غضب و دزدی و خیانت و مکر و حيله و کم فروشی و رشوه و ربا و غیر اینها، از آنچه در کتب فقه بشرح رفته و در خصوص هر یک ذمّ شدید وارد شده و مقام ذکر آنها اینجا نیست.

و ضدّ این صفت، اجتناب از مال حرام است که یک معنی ورع است، معنی دیگر ورع نگاه داشتن خود است از مطلق معاصی، و تقوی نیز قریب (۱) با ورع است در معنی، و ورع از فضایل صفات و مایه سعادات است، و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمودند نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیزکاری را شعار خود کند، و خدا را اطاعت نماید پس پرهیزید و عمل کنید به جهت امید آنچه در نزد خداست، نیست در میان خدا و میان کسی خویشی و قرابتی، دوست ترین بندگان در نزد خدا آنهاست که پرهیزکارتر و مطیع تر باشند (۲).

ص: ۱۰۴

۱-۱) -در کتاب جامع السعادات آمده است که مقصود از ورع ملکه اجتناب و دوری از مال حرام است، و گاهی خودداری نفس از مطلق معاصی است، و بعد فرموده است ظاهر آن است که تقوی مرادف با ورع است، ج ۲، ص ۱۷۴. و در کتاب معراج السعاده ص ۳۱۷، چاپ علمی، آمده است: و تقوی با ورع یک معنی دارد.

۲-۲) -اصول کافی ج ۲، ص ۷۴، البته آنچه در متن آمده قسمتی از حدیث است.

از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرُورِ اسْتِ كِه: هِر كِه چهل روز حلال بخورد خدای تعالی دل او را روشن می کند، و چشمه های حكمت را از دل او بر زبانش جاری می ساز (۱).

و نقل شده كه روزی یکی از صحابه از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَلَب كَرْد كه از خدا بخواهد كه او را مستجاب الدَّعْوِه كند، حضرت به او فرمود كه خوراك خود را پاك و حلال كن تا خدا دعایت را مستجاب كند ۳.

و بدانكه مداخل حلال از پنج قسم بیرون نیست، و ذكر تفصیلش را مقام نیست، و کسی كه طالب سعادت باشد باید از برای خود كسب و حرفه ای قرار دهد كه معاش او از آن بشود، یا مستغلی یا مایه ای داشته باشد كه دیگری در آنها عمل نموده گذران او از آنجا شود، و اخبار بسیار در تحصیل مال از كسب حلال وارد شده، بلکه در حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كه طلب حلال واجب است بر هر مرد مسلم و زن مسلمة (۲)، و نیز روایت شده كه: عبادت ده جزء است نه جزء آن طلب حلال است (۳).

مخفی نماند بعضی از مردم را كه مایه و مستغلی نیست و از آموختن صنعت و كسب هم تغافل می نمایند، یا بعد از آموختن در

ص: ۱۰۵

۱- ۲ و ۳- جامع السعادات ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- ۴- در كتاب جامع السعادات ج ۲، ص ۱۷۷ مطابق متن آمده است ولی در احياء العلوم ج ۲، ص ۸۹ «مسلمه» ذكر نشده است.

۳- ۵- جامع السعادات ج ۲، ص ۱۷۷.

تحصیل معاش بر وجه حلال از آن تکاهل می ورزند و محتاج می شوند به اینکه از آنچه دیگران کسب کرده اند بگیرند و صرف خود کنند، این فرقه غالباً یکی از دو حرفهٔ خسیسه را اختیار می کنند که یکی را لصوصیت یعنی دزدی و دیگری را گدائی می نامند، و هریک از این دو نوع را اصناف مختلفه می باشد:

اما نوع اول بعضی قطاع الطریقند که راهزنی می کنند، و بعضی دیگر به انواع تدبیرات از نقب کردن و کمند انداختن و امثال آنها داخل خانه ها می شوند و دزدی می کنند، و برخی متوسل می شوند به سلاطین و وزراء و حکام و ملازمت اعظام را وسیلهٔ تعدی و ظلم بر رعایا می سازند، و از مال ایشان می خورند.

و اما نوع دوم، یعنی گدایان نیز اصناف بسیارند، بعضی خود را کور و مفلوج یا مریض می نمایند، یا آنکه طفلی را بر سر راهها بطریق میت می خوابانند، و بعضی گریه و زاری را شعار خود می کنند، و طایفه ای اصرار و ابرام را پیشنهاد خود می کنند، و جمعی به سخنان غریبه و کارهای عجیبه بازار گدائی خود رونق می دهند؛ چنانچه بعضی به مسخرگی و تقلید کردن و سخنان خنده آمیز گفتن، و برخی به خوش آمد گوئی و تملق و چرب زبانی، و گروهی به شعبده بازی، و طایفه ای به قصه خوانی و قلندری، و جمعی دیگر به پهن کردن بساط مار و عقرب و دم دادن، و طایفه ای به خواندن شعرهای موضوع یا کلام مسجع به صوت حسن، و بعضی دیگر ریا و شید و تسبیح بزرگ دانه یا هزار دانه و لباس پشمینه و ذکر، و صنفی دیگر خود را طیب یا جراح یا کحال نامیده و پاره ای شیشه ها و گیاههای بی فائده را بر دور

خود فراهم آورده؛ بعضی معجونها ساخته و زنان و بی عقلان را به آن فریب دهند، و نوعی دیگر خود را در معرض مِیالی و منجمی و فال گیری و طلسم و دعانویسی و تعبیر خواب کردن در آورده اند، و غیر اینها از طوائف دیگر که بی حد و حصرند، و هریک طوری را وسیله خوردن مال مردم ساخته تمام زندگانی خود را صرف نوعی از تکدی نموده اند «از مبدأ و معاد غافل، و از غرض آفرینش و ایجاد ذاهل».

صفت هفتم: خیانت و غدر است در مال مردم، و از افراد این صفت خبیثه است مال مردم خوردن و حبس اموال ایشان بدون عذر شرعی، و کم فروشی و غش و تدلیس و غیرها، و شکی نیست در بدی و خبث این صفت، حتی ملاحظه و کسانی که قائل به شریعتی نیستند حکم به قبح خیانت نموده ند.

و ضد آن امانت و راستکاری است که از شرائف صفات و باعث بر عزت دارین است، و هیچ پیغمبری را خدا مبعوث نکرد مگر به راستگوئی و اداء امانت بزرگ و فاجر، و از جناب صادق علیه السلام مروی است که: فریب نخورید از نماز و روزه مردم، همانا بسا باشد مردی که آنقدر نماز و روزه کند اگر آن را ترک کند وحشت می کند، و لکن امتحان کنید ایشان را به راستگوئی و امانت گذاری (۱).

ص: ۱۰۷

۱ - ۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۰۵ با اندک تفاوت - جامع السعادات ج ۲، ص ۱۸۲ و بهتر آن است که جای «گذاری» کلمه «داری» گذاشته شود، و اگر منظور از این جمله تأدیه و پرداخت امانت است این عبارت قصور دارد.

و به تجربه ثابت است که هرخیانتکاری تنگدست و پریشان روزگار، و هرامینی غنی و مالدار است.

صفت هشتم: خوض در باطل است؛ که مراد حکایت کردن معصیتها و فجور است مثل حکایت افعال زنان فاحشه و مجالس شراب و رفتار اهل فسق و فجور و امثال اینها که بی حد و عدل است، و کم کلامی است که چون در آن گشوده شود منتهی به یکی از اینها نشود، پس خلاصی از آنها نیست مگر اکتفا کردن به قدر ضرورت از کلام.

صفت نهم: تکلم به مالا یعنی و فضول است.

یعنی گفتن سخنان بی فایده که نه بکار دنیا می خورد و نه به درد آخرت، و این اگرچه حرام نیست لکن آثار خبیثه دارد، و بس است در مذمت آن که باعث می شود تضييع اوقات را که سرمایه تجارت است، بلکه بسا شود که منجر شود به حکایات معاصی و دروغ و غیبت و امثال اینها، و درخصوص این صفت مذمت بسیار وارد شده، و در صفت بخل حدیثی در مذمت آن مذکور شد که دلالت تمام داشت بر کثرت بدی این صفت، و اقسام سخنان بی فائده بسیار است، و ضابطه آن تکلم کردن به سخنی است که ضرر دینی یا دنیوی به تو نرسد، و امر تو معطل نماند پس هرچه از این قبیل است لغو و فضول است مانند حکایات سفرها و چیزهائی که دیده و تعریف شهرها و میوه ها و هواهای آنها، و احوال مردمان و امثال اینها که غالباً به آن مبتلاییم.

پس هان ای عزیز من وقت تهیه سفر عقبی از آن تنگ تر است که ما مسافران را فرصت بار بستن، چه جای فارغ نشستن و

حرفهای بیفائده گفتن باشد.

کاشکی قیمت انفاس بدانستندی

تا دمی چند که مانده است غنیمت شمرند

و بدانکه همچنان که کلام بی فائده بد و موجب خسران ابد است، همچنین سؤالهای بی فائده نیز مذموم بلکه مذمت آن بیشتر و مفسده آن شدیدتر است، مثل آنکه کسی را بینی که عبور می کند گوئی از کجا می آئی؟ یا کجا می روی؟ یا از کسی پرسى که امروز روزه ای یا نماز شب می خوانی؟ و امثال اینها، چه بسا باشد که آن شخص بملاحظه ای نخواهد اظهار کند پس یا دروغ می گوید، یا توریه می کند، یا سکوت می نماید، و تو باعث گناه یا موجب زحمت او یا اهانت خود گشته ای! و از این قبیل است سؤال از مرض و لاغری، و بدتر از همه آنکه در نزد مریض شدت مرض او را بیان کنی، که همه اینها علاوه بر آنکه سخن لغو است باعث ایذاء و گناه و شکستن خاطر می شود، و سبب این نوع سخنان یا حرص بر شناختن چیزهای بیفایده است، یا خوش مشربی کردن تا مردم به صحبت او میل کنند، یا گذرانیدن وقت و بسر آوردن روز و شب، و همه اینها از پستی قوه شهویه و متابعت هواهای نفسانیه است، و علاج آن بعد از تأمل در بدی آن و خوبی خاموشی و تذکر مرگ و محاسبه بر آنها آن است که از مردم مهما ممکن گوشه گیری کند، و خود را بر سکوت و خاموشی حتی از چیزهایی که فائده کمی دارد بدارد تا زبان او عادت کند و بی تأمل کلام نگوید.

ص: ۱۰۹

سعدی:

تأمل کنان در خطا و صواب

به از ژاژخوایان حاضر جواب

کمال است در نفس انسان سخن

تو خود را به گفتار ناقص مکن

کم آواز هرگز نبینی خجل

جوی مشک بهتر که یک توده گل

و ضد آن خاموشی و ترک سخنان بی فائده است که فضیلت آن بسیار و فائده آن بی شمار؛ آورده اند که شخصی از جناب لقمان پرسید که دانائی و حکمت تو چه چیز است؟ گفت: سؤال نمی کنم از چیزی که کفایت کرده شده ام از آن، و بر خود نمی پسندم چیز بی فائده را (۱).

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمودند: جز این نیست که شیعیان و دوستان ما زبانهای ایشان لال است (۲).

و ذکر این مقام مفصلتر در آخر صفت هیجدهم از مقام آتیه خواهد آمد، انشاء الله تعالی.

مقام پنجم: ردائل و فضائل متعلق به سه قوه یا دو قوه

اشاره

در بیان صفاتی که متعلق است به سه قوه عاقله و غضبیه و

ص: ۱۱۰

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۹۰.

۲-۲) -اصول کافی ج ۲، ص ۱۱۳: انما شیعتنا الخرس (بضم الخاء جمع الاخرس).

شهوئیه، یا دو قوه از این سه قوه از رذایل و فضایل؛ و آنها صفاتی چندند:

صفت اول: حسد است؛

که عبارت است از تمنای زوال نعمت از برادر مسلم خود، از نعمتهائی که سلاح او باشد، و اگر صلاح نباشد آنرا غیرت گویند، و اگر تمنای زوال نکند بلکه مثل آن را از برای خود نیز بخواهد غبطه و منافسه گویند.

و حسد اشدّ امراض نفسانیه است، و عقبه ای از آن صعب تر در راه نیست، صاحب خود را به عذاب دنیا و به عقاب عقبی مبتلا می سازد، و حسود بیچاره لحظه ای از غم و الم خالی نیست، چه او هر نعمتی به کسی دیده متألّم می شود، و نعمت خدا هم به حکم «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (۱) بی حدّ و بی نهایت است.

حسود از غم عیش شیرین خلق

همیشه رود آب تلخش به خلق

و از الم حسود اصلاً به محسود ضرری نرسد، بلکه ثواب و حسنات او زیاد می شود، و وزر و وبال بر دوش حاسد بار می شود، چه حسود از نعمت حق بخیل است، و بنده بی گناه را دشمن می دارد؛ بلکه اگر خوب به دقت ملاحظه شود حسود در مقام عناد و ضدیت به ارباب عباد است و خدا را العیاذ بالله جاهل یا خود را داناتر به مصالح و مفاسد می داند، و این هردو

ص: ۱۱۱

کفر است، و به این سبب آیات و اخبار بی نهایت در مذمت این صفت وارد شده است، و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند: حسد، می خورد اعمال حسنه را مانند آتش هیزم را (۱).

و نیز فرمودند که: همانا برای نعمتهای خدا دشمنانی است! عرض شد: کیانند؟ فرمود: کسانی که حسد می برند مردم را بر آنچه از فضل خدا بر ایشان رسیده است (۲).

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند: آفت دین حسد و عجب و فخر است (۳).

و نیز فرمودند که: حاسد به نفس خود ضرر می رساند پیش از آنکه به محسود ضرری برسد، مانند ابلیس که بواسطه حسد از برای خود لعنت را حاصل کرد و از برای آدم برگریذگی و هدایت و بلندی و ارتفاع به محلّ حقایق عهد و اصطفاء؛ پس محسود باش و حاسد مباش، همانا ترازوی حاسد همیشه سبک است بواسطه ترازوی محسود (۴).

بعضی از بزرگان دین گفته اند که حسود را از مجالس و مجامع عائد نمی شود مگر مذمت و ذلت، و از ملائکه به او

ص: ۱۱۲

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۹۴-احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۸۷. در کافی ج ۲، ص ۳۰۶ آمده است: انّ الحسد لیأکل الایمان کما تأکل النار الحطب.

۲-۲) -احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۱۸۸.

۳-۳) -اصول کافی ج ۲، ص ۳۰۷.

۴-۴) -جامع السعادات ج ۲، ص ۱۹۵.

نمی رسد مگر بغض و لعنت، و از خلق نفعی نمی برد مگر غم و محنت، و در وقت مردن نمی بیند مگر هول و شدت، و در قیامت چیزی به او نمی رسد مگر عذاب و فزاحت (۱).

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «اقلّ الناس لذّه الحسود» (۲).

و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: «الحسود لا یسود» (۳).

و مثل مشهور است که: کفی للحسود حسده.

حسود را حسد او بس است در عالم

که در بلا و غم و رنج داردش هر دم

حسود بر دگران آتشی برافزود

چو نیک در نگری خود در آن میان سوزد

اصبر علی حسد الحسود فانّ صبرک قاتله

کالتار تأکل نفسها ان لم تجد ما تأکله

الا تا نخواهی بلا بر حسود

که آن بخت برگشته خود در بلاست

چه حاجت که با وی کنی دشمنی

که او را چنین دشمنی در قفاست

ص: ۱۱۳

۱-۱) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۸۹.

۲-۲) - سفینه البحار ج ۱، کلمه حسد.

۳-۳) - شرح فارسی غرر و درر آمدی، ج ۷، ص ۶۷.

و بدانکه از برای حسد مراتبی است؛ و بدترین آن مراتب آن است که میل او به برطرف شدن نعمت محسود باشد اگرچه از زوال آن نفعی به او نرسد. و باعث حسد یا خبث نفس و رذالت طبع است، یا دشمنی و عداوت، یا حبّ اشتهار و آوازه، یا تکبر و تعجّب و استبعاد، و مرجع همگی حبّ دنیای دنی است، و اکثر اسباب حسد میان اشخاصی باشد که از اهل یک بلد و با هم مربوطند و منظورشان یک مطلب است، و به این جهت است که هر صنفی حسد به صنف خود می برد، و غالباً حسد نیست فیما بین اشخاصی که شهرهای ایشان از هم دور است، و حسدی که از برای اهل علم است در میان علمای دنیا است که مقصودشان از علم طلب مال و جاه و قرب امیر و پادشاه است؛ چه مال جمادی است که چون دست کسی به آن رسید دست دیگری از آن خالی می ماند، و صورت مردم چون به جانب عالمی شد از دیگری منصرف می گردد، پس به این سبب حسد در میان ایشان حاصل می شود، و الاّ از بسیاری علما علم دیگری کم نمی شود، بلکه به جهات بسیار باعث زیادتى لذت و بهجت می گردد.

و چون خبث این صفت را دانستی اکنون در صدد معالجه آن باش؛ و علاج کن آن را به معجون علم و عمل:

اما علمی که نافع است از برای این مرض آن است که ابتدا تأمل کنی در بی ثباتی این عاریت سرا، و بدانی که این چند روزه دنیا را آن قابلیت نیست که بواسطه آن حسد بر بندگان خدا ببری.

دینی آن قدر نیرزد که بر او رشک بری

یا وجود و عدمش را غم بیهوده خوری

صبر کن تا بسر آید دو سه روزی معدود

ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

تا چشم برهم زنی محسود و حسود هر دو در خاک پوسیده اند و نامشان از صفحه روزگار محو شده و در آن عالم در کار خود درمانده اند.

نظم:

آخر همه کدورت گلچین و باغبان

گردد بدل به صلح چو فصل خزان رسد

و بعد از آن بدانی که حسد تو باعث ضرر دین و دنیای تو و موجب نفع دنیا و آخرت محسود می گردد، و مطلقاً به او ضرری نمی رسد، پس شخص حسود در واقع دشمن خود و دوست محسود است، و اگر چنین نباشد حسد نمی کند.

و امّا عمل نافع از برای شفاء مرض حسد آن است که بر آثار و لوازم خیرخواهی محسود مواظبت نمائی، و مصمّم گردی که خود را برخلاف مقتضای حسد بداری، پس از برای او تواضع کنی، و در مجالس زبان به مدح و ثنای او گشائی، و خود را بخوش کلامی و شکفته روئی با او بداری؛ پس چون بر این اعمال مواظبت کنی ملکه تو می شود و حسد از تو قطع می شود، و این معالجه کلیه حسد است، و از برای هر نوعی از آن نیز علاج مخصوصی است که آن قطع سبب آن است از حب ریاست و کبر و حرص و خباثت نفس و امثال اینها.

و ضدّ حسد، نصیحت است که خیرخواهی دیگری باشد، و

ص: ۱۱۵

آن از معالی صفات است و هر که طالب خیر و خوبی از برای مسلمانان بوده باشد در هر خیری که به ایشان رسد شریک است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: بر مؤمن واجب است خیرخواهی برادر مؤمن خود در حضور و غیبت او (۱).

و غایت نصیحت و خیرخواهی آن است که آنچه از برای خود دوست داشته باشی از برای برادران دینی خود همان را دوست بداری.

صفت دوّم: اهانت و حقیر نمودن بندگان خدا است.

و شکی نیست در حرمت این صفت، و آنکه آن موجب هلاک صاحبش است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که حقّ تعالی فرموده: هر که اهانت کند به یکی از دوستان من پس کمر محاربه را با من بسته است (۲).

و به این مضمون اخبار بسیار است، و هر که نسبت میان خدا و بنده او را فی الجمله ادراک کند می داند که اهانت بنده اهانت مولای او است، و تحقیر مخلوق تحقیر خالق است، و همین قدر در مذمت این عمل کافی است.

و ضدّ این صفت، تعظیم و احترام بندگان خداست؛ و در حدیث قدسی است که باید ایمن شود از غضب من هر که اکرام

ص: ۱۱۶

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۱۳: يجب للمؤمن على المؤمن النصيحة له في المشهد و المغيب.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۱۵: قال الله من اهان لي ولينا فقد ارصد لمحاربتى.

کند بنده مؤمن مرا (۱).

و به تجربه ثابت است که هر که بهر نظری مردم را می بیند مردمان نیز به آن نظر او را می بینند.

گرت جاه باید مکن چون خسان

به چشم حقارت نگه در کسان

پس سزاوار است اکرام و اعزاز جمیع طبقات مردم بقدری که سزاوار ایشان است، و باید تخصیص داده شود زیادتى تعظیم و تکریم اهل علم و فضل و صاحبان ورع و تقوی، و پیران و ریش سفیدان اهل اسلام، و سلسله جلیله سادات؛ و احادیث در فضیلت اکرام هریک از اینها وارد شده است.

صفت سؤم: ظلم است.

که عبارت است از ضرر و اذیت رسانیدن به غیر جهت شرعی، و باعث آن اگر عداوت و کینه باشد از نتایج قوه غضبیه است، و اگر حرص و طمع در مال باشد از نتایج قوه شهویه است، و به اجماع طوائف عالم ظلم قبیح و از همه معاصی اعظم است، و در مواضع کثیره از قرآن بر ظالمین لعن شدید، و در اخبار متکثره ذم عظیم شده و تهدید بر آن ثابت است، البته ظالم سزاوار لعن است و پیوسته لعن شدید به روح پلید او می رسد.

تفو بر چنان ملک و دولت بود

که لعنت بر او تا قیامت بود

ص: ۱۱۷

نماند ستمکار بد روزگار

بماند بر او لعنت کردگار

و در خبر است که ظلم و جور در یک ساعت بدتر است در نزد خدا از شصت سال گناه (۱).

و هر که از مکافات ظلم بترسد البته از ظلم باز می ایستد، چه منتقم حقیقی البته انتقام هر ظلمی را می کشد و مکافات ظالم را به او می رساند (۲).

آتش سوزان نکند با سپند

آنچه کند دود دل مستمند

هان ای آنکه زمام اختیار مردم در دست داری تا بیچارگان نیازاری که کس بی کسان در مقام آزار تو برآید.

بسی بر نیاید که بنیاد خود

بکند آنکه بنهاد بنیاد بد

خرابی کند مرد شمشیرزن

نه چندانکه آه دل پیرزن

چراغی که بیوه زنی بر فروخت

بسی دیده باشی که شهری بسوخت

و از این جهت است که سلطان محمود غزنوی می گفته که من از نیزه شیر مردان اینقدر نمی ترسم که از دوک پیرزنان! او

ص: ۱۱۸

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۲۱، با این تفاوت که نود سال ذکر شده است: جور ساعه فی حکم اشد و اعظم عند الله من معاصی تسعین سنه.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۲۰.

بدانکه آنچه بکاری می دروی، و از تخم تلخ میوه شیرین بر نمی داری.

چونکه بد کردی ز بد ایمن مباش

ز آنکه تخم است و برویاند خداهش

از مکافات عمل غافل مشو

گندم از گندم بروید جو ز جو

هیچ گندم کشته ای جو بردهد

یا شنیدی اسب کزه خر دهد

بیت:

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

کی نور چشم من بجز از کشته ندروی

سعدی:

اگر بد کنی چشم نیکی مدار

که هرگز نیارد گز انگور بار

نپندارم ای در خزان کشته جو

که گندم ستانی به وقت درو

رطب ناورد چوب خرزهره بار

چو تخم افکنی بر همان چشم دار

و نیز بدان همچنان که ظلم مذموم و فاعل آن در دنیا و آخرت ملوم است، همچنین است اعانت ظالم را بر ظلم و راضی شدن

به ظلم؛ و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: هر که ظلم کند و هر که یاری ظالم کند و هر که راضی به ظلم او باشد هر سه

ظالم

و با هم در ظلم شریکند (۱).

و نیز مروی است که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجایند ظالمان و کسانی که شبیه ظالمانند! حتی آن کسی که قلمی از برای ایشان تراشیده یا دواتی برای ایشان لایقه کرده باشد، پس همگی را در تابوتی از آهن جمع سازند و در آتش جهنم اندازند (۲).

و احادیث در باب ترک اعانت ظلمه بسیار وارد شده، و بس است در اینجا همین حدیث که اعانت مکن ایشان را در بناء مسجد (۳).

و ضدّ ظلم، عدالت به معنی اخصّ است که باز داشتن خود باشد از ستم بر بندگان، و دفع ظلم از ایشان بقدر امکان. و شرافت این صفت از حیث وصف بیرون است، و در آیات و اخبار کثیره امر به عدل و داد و مدح و ترغیب بر آن شده؛ و عدالت در یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد سال ذکر شده (۴).

و فوائد عدالت از آن بیشتر است که در این مختصر جزئی از آن ذکر شود، و به تجربه و عیان ظاهر شده که این شیوه مرضیه مایه تحصیل دوستی نزدیک و دور و باعث مشهور شدن است در اطراف و اکناف، چنانچه می بینیم که زیاده از هزار و سیصد

ص: ۱۲۰

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۳۳۳.

۲-۲) - وسائل ج ۱۲، ص ۱۳۱.

۳-۳) - وسائل ج ۱۲، ص ۱۲۹-۱۳۰: صحیحه یونس بن یعقوب، قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام «لا تعنهم علی بناء مسجد».

۴-۴) - جامع السعادات ج ۲، ص ۲۲۳.

سال است که نوشیروان عادل در بستر خاک خفته و زبان مردم به نام نامیش مزین گردیده، و طناب عمر چندین هزار پادشاه به تیغ اجل گسسته و هنوز آوازه زنجیر عدلش در گنبد گردون پیچیده است (۱).

پس ای جان عزیز من:

منه دل بر این دولت پنج روز

به دود دل خلق خود را مسوز

چنان زی که ذکرت به تحسین کنند

چو مردی نه بر گورت نفرین کنند

نباید به رسم بد آئین نهاد

که گویند لعنت بر او کین نهاد

صفت چهارم: ترک اعانت مسلمین است.

و منشأ آن صفت اگر حسد یا عداوت باشد از رذایل قوه غضبیه است، و اگر کسالت یا بخل یا ضعف نفس باشد از نتایج قوه شهویه است. و این صفت از جمله مهلکات و علامت ضعف ایمان است؛ و احادیث در مذمت آن بسیار وارد شده است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: هر که اهتمام در امور مسلمانان نداشته باشد مسلمان نیست (۲).

ص: ۱۲۱

۱-۱) -عدالت انوشیروان مورد انکار است، شاید تظاهر به عدالت می کرده و از این جهت مسامحه به او عادل گفته شده است.

۲-۲) -اصول کافی ج، ۲، ص ۱۶۳.

و وارد شده که: هر مؤمنی که منع نماید از مؤمنی چیزی را که به آن محتاج باشد، و آن شخص قادر بر رسانیدن آن به او باشد از خود یا جای دیگر، خدا در قیامت او را بازمی دارد در حالتی که روی او سیاه و چشم او کیود و دستهای او به گردن او بسته باشد، پس خطاب می رسد که این است خیانت کاری که خیانت با خدا و پیغمبر نموده، پس امر شود که او را به جهنم افکنند (۱).

و ضد آن، اهتمام در قضاء حوائج مسلمین و سعی در برآوردن مهمات ایشان است، و آن از صفات شریفه است، و شکی نیست که افضل قربات سعی در مهمات و قضاء حاجات است، و در حدیث است که: هر که یک حاجت برادر خود را برآورد چنانست که در همه عمر خود خدا را خدمت کرده است (۲).

پند حافظ بشنو خواجه برو نیکی کن

که من این پند به از درّ و گهر می بینم

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت

که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

یکی خار پای یتیمی بکند

بخواب اندرش دید صدر خجند

همی گفت و در روضه ها می چمید

کز آن خار بر من چه گلها رسید

ص: ۱۲۲

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۲۸.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۳۰.

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

ره نیکمردان آزاده گیر

چو استاده ای دست افتاده گیر

کسی نیک بیند بهر دو سرای

که نیکی رساند به خلق خدای

خدا را بر آن بنده بخشایش است

که خلق از وجودش در آسایش است

و نیز شکی نیست که بر آوردن حاجات موجب مسرت است، و ثواب مسرور کردن برادر ایمانی از حدّ افزون است؛ شاد کردن دلی بهتر از آباد کردن کشوری است، دل‌های شکسته غمناک خانه های خداوند پاک است، پس مرمت آن به شادی مرمت خانه خداست. و حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر که سرور داخل دل مؤمنی کند حضرت رسول را مسرور کرده است، و هر که رسول را مسرور کند خدا را مسرور کرده است، و همچنین است غمناک ساختن مؤمن (۱).

و در روایتی است که: محبوب ترین اعمال در نزد خداوند متعال شاد کردن مؤمنان است (۲).

و در روایات بسیار معتبر وارد شده که: کسی که سروری داخل دل‌های برادران دینی کند آن سرور به صورت خوشی ممثّل

ص: ۱۲۳

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۹۲.

۲-۲) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۹۲.

می شود که در وقت بیرون آمدن از قبر او را بشارتها خواهد داد و انیس او خواهد بود (۱).

مخفی نماند که همان قدری که اخبار در فضیلت این صفت وارد شده همان قدر در معصیت و عذاب اندوهگین ساختن مؤمنین وارد شده، و کسی که شاد می شود از غمناکی بندگان خدا خبیث النفس ناپاک طینت است؛ و بسیاری از خبیث طینتان به این صفت مبتلا هستند و در پی آنند که اخبار موحشه را به مردم رسانند، و چون خبری شنیدند که موجب اندوه کسی است آرام نمی گیرند تا این خبر را به او رسانند!

سگ بر آن آدمی شرف دارد

که دل مردمان بیازارد

صفت پنجم: کوتاهی و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر است.

و سبب آن یا ضعف نفس است یا طمع مالی، و آن از جمله مهلکات است، و ضرر آن عام و فساد آن تام است؛ و در اخبار و آیات مذمت بسیار برای این صفت ذکر شده، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که: هیچ قومی نیست که معصیت کنند و در میان ایشان کسی باشد که قدرت داشته باشد ایشان را منع کند و نکند مگر اینکه بیم آن است که خدای تعالی فروگیرد ایشان را به عذابی که از نزد او نازل گردد (۲).

ص: ۱۲۴

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۹۱.

۲-۲) - احیاء العلوم ج ۲، ص ۳۰۸.

و از حضرت باقر علیه السلام مروی است که: حق تعالی وحی به شعیب بنی (علیه السلام) فرستاد که من صد هزار قوم ترا عذاب خواهم کرد چهل هزار از بدان و شصت هزار نفر از نیکان! عرض کرد پروردگارا نیکان را چرا؟، خطاب رسید: به جهت آنکه مماشات و سهل انگاری با اهل معصیت کردند و به غضب من غضبناک نگردیدند (۱).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی بطائفه ای از اصحاب خود فرمودند که: بر من لازم است که بی گناهان شما را به گناهکاران مؤاخذه نمایم، و چگونه لازم نباشد و حال اینکه عمل قبیحی از مردی از شما به شما می رسد و انکار بر آن نمی کنید و از او دوری نمی نمائید و اذیت نمی رسانید او را تا آن را ترک کند (۲).

و فرمود که: البته بار خواهم کرد گناهان نادانان شما را بر علماء و دانایان شما، چه چیز بازمی دارد شما را که چون از مردی از شما به شما معصیتی برسد بنزد او بیائید و او را سرزنش کنید و پند و نصیحت دهید؟

شخصی عرض کرد که: قبول نمی کنند! فرمود: از ایشان دوری کنید و از نشستن با ایشان اجتناب نمائید (۳).

اخبار بسیار در منع از حضور در مجالس معصیت وارد شده در

ص: ۱۲۵

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۳۵.

۲-۲) -وسائل ج ۱۱، ص ۴۱۵.

۳-۳) -وسائل ج ۱۱، ص ۴۱۵.

صورتی که نهی از معصیت مقدور نشود (۱).

و چون حال مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر این باشد خواهی دانست که امر به معصیت و نهی از طاعت چه مفسده و عقاب دارد؛ و هر که تأمیل کند در اخبار و آگاه شود بر تواریخ حکایات پیشینیان و بلاها و عقوباتی که به ایشان رسیده، و ملاحظه عصر خود کند و آنچه در آن حادث شود بعد از شیوع معاصی از ابتلای مردمان به بعضی آفات سماویّه و ارضیّه، یقین می کند که هر عقوبت آسمانی یا زمینی از طاعون و وباء و قحط و غلا و کم شدن آبها، و نیامدن باران و خشک شدن درختها، و تسلط ظالمان و اشرار، و قتل و غارت و زلزله و امثال اینها به سبب ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر است.

و ضدّ این صفت، سعی و اجتهاد در امر به معروف و نهی از منکر است، که آن اعظم شعار دین و مقصد کلی از بعثت انبیاء و اوصیاء و اولیاء دین است. و آیات و اخبار بی شمار در مدح و ترغیب آن وارد شده، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که: جمیع اعمال حسنه و جهاد در راه خدا نیست در پیش امر به معروف و نهی از منکر مگر مثل جرعه ای در پیش دریای بی پایان (۲).

ص: ۱۲۶

۱-۱) - وسائل ج ۱۱، ص ۵۰۲-۵۰۸.

۲-۲) - احیاء العلوم ج ۲، ص ۳۰۸. نکته ای که باید تذکر داده شود آن است که جمله الا کنفثه فی بحر لّجی در متن ترجمه شده است به «مگر مثل جرعه ای در پیش دریای بی پایان» ولی معنای «نفثه» ریزش های مختصری است که از آب دهان هنگام دمیدن یا صحبت کردن به خارج پرتاب می شود، و معنا کردن آن به «جرعه» مورد اشکال است.

و آنچه از آیات و اخبار مستفاد شده آن است که امر به واجب و نهی از حرام بر هر فردی از افراد مکلفین واجب است، و اما امر به مستحبات و نهی از مکروهات واجب نیست بلکه سنت است.

و وجوب امر به واجب و نهی از حرام چهار شرط دارد:

اول آنکه شخص آمر و ناهی علم داشته باشد به اینکه آن فعل واجب است یا حرام، نه آنکه بر او مشتبه باشد.

دوم آنکه احتمال اثری در آن بدهد.

سوم آنکه متضمن مفسده ای و ضرری به خود یا به یکی از مسلمانان نباشد.

چهارم آنکه از تارک واجب یا فاعل حرام آثار پشیمانی و توبه بظهور نرسد.

و از جمله اموری که در این مقام لازم است آن است که علم به صدور آن بهم رسیده باشد، اما به محض احتمال یا مظنه، تجسس لازم ندارد و درصدد فحص نباید برآید.

و بدانکه سزاوار است از برای صاحب این صفت آنکه خوش خلق و صبور و حلیم و قوی النفس باشد، و باید طمع در کسی نداشته باشد، و خیرخواه مردمان و مهربان به ایشان باشد و معرفت به تفاوت اخلاق مردم داشته باشد تا با هرکسی به نوعی که مناسب است رفتار نماید و به مکرهای نفس مگاره و کید شیطان بینا و دانا باشد، و نیت خود را از برای خدا خالص کند، و استعانت و یاری از او جوید.

و بدان نیز که از برای امر به معروف و نهی از منکر چند مرتبه است:

ص: ۱۲۷

۱- انکار قلبی است. (۱)

۲- ارشاد و هدایت است.

۳- اظهار کراهت و تنفر از شخص عاصی و کناره جوئی از او است.

۴- به زبان منع کردن است به نصیحت، اگر مفید نشد به تهدید، اگر نشد به درشتی سخنان، اگر نه به دشنام دادن به لفظ جاهل و احمق و نادان و امثال اینها.

۵- به بازداشتن او را از معصیت به قهر و تسلط و شکستن آلات لهو و لعب و ریختن شراب و عرق و نحو اینها.

۶- به زدن از دست و پا بدون اینکه به قتل و جراحت منتهی شود.

۷- به شمشیر کشیدن و مجروح کردن و کشتن؛ و این مرتبه در نزد اکثر علماء موقوف است به اذن امام علیه السلام، و تفصیل این مقام از وظایف کتب فقهیه است، و در اینجا اشاره ای به آن شد، و الله العالم.

صفت ششم: دوری کردن از برادران مؤمن و خشم و قهر کردن است.

و این نتیجه عداوت و کینه یا بخل و حسد است، و از افعال

ص: ۱۲۸

۱- (*) ظاهر آن است که مقصود از انکار قلبی، همان تنفر قلبی است بدون آنکه اثری در صورت او داشته باشد، زیرا اظهار کراهت و تنفر را جزو مرتبه سوم ذکر فرموده است، البته اینکه کراهت قلبی بدون آثار خارجی جزو مراتب امر به معروف است یا لازمه ایمان، محل بحث است.

ذمیمه است؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: هر دو نفر مسلمی که از یک دیگر قهر کنند و دوری از هم جویند و سه روز چنین باشند و با هم صلح نکنند از دایره اسلام بیرون می روند، و هر کدام که ابتداء به صلح و سخن گفتن کنند در روز قیامت زودتر داخل بهشت خواهد شد (۱).

و حضرت باقر علیه السلام فرمودند که: خدا رحمت کند کسی را که الفت بیندازد میان دو نفر از دوستان ما، ای گروه مؤمنین سعی کنید و با یکدیگر مهربانی نمائید (۲).

و ضدّ این صفت خبیثه، آشتی و الفت است که از اوصاف جمیله است، و ثواب بی حدّ بر آن مترتب است، و احادیث بسیار در فضیلت زیارت مؤمنین و سلام کردن و مصافحه نمودن با آنها وارد شده است (۳).

و سرّ در این تأکید، همان دفع ناخوشی عداوت و حصول الفت و محبت است که آن اعظم اسباب اصلاح امر دنیا و آخرت است، و همین حکمت ملحوظ است در تأکیدات در ضیافت و عیادت مریض و تشییع جنازه و تعزیت اهل مصیبت و امثال آنها؛ و کسی که ملاحظه کند اخباری که در باب اینها وارد شده می داند که اهتمام حضرت باری به الفت و دوستی میان بندگان

ص: ۱۲۹

۱-۱- اصول کافی ج ۲، ص ۳۴۵.

۲-۲- اصول کافی ج ۲، ص ۳۴۵.

۳-۳- اصول کافی ج ۲ ص ۱۷۵ و ۱۷۹-جامع السعادات ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۶.

خود تا چه مقدار است، و از برای حفظ این صفت چه سنت‌های سنیّه قرار داده، لکن افسوس و آه که در این زمان اکثر این سنت‌ها متروک شده و طریقه جاهلیت در میان مردم شیوع یافته، از آثار نبوت بجز رسمی و از شریعت بجز اسمی نمانده، شیطان صفتان چند بهم رسیده اند که به جهت پیشرفت غرضهای فاسده دو روزه دنیای خود، نفاق و عداوت میان بندگان می افکنند، و آنچه را که پروردگارشان اینهمه اهتمام در آن دارد پشت پا می زنند، به دیدن همدیگر نمی روند مگر از روی ریا و اغراض فاسده و سایر نیت‌های باطله، سلام کردن را یکی از علامات پستی می شمارند، و مصافحه کردن را شیمه بلها دانند!

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردائی

صفت هفتم: قطع رحم است.

و سبب آن یا عداوت است، یا بخل و خست، و به اجماع علماء از جمله محرمات عظیمه و موجب عذاب آخرت و بلای دنیای دنییه است، و از اخبار و تجربه مستفاد شده که این صفت باعث فقر و پریشانی و کوتاهی عمر می شود (۱)، و در مذمت آن بس که حق تعالی در قرآن مجید قاطع رحم را لعن فرموده ۲، و در

ص: ۱۳۰

حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: دشمن ترین اعمال به سوی خدا شرک به خدا است، و بعد از آن قطع رحم (۱).

و مروی است که در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نوشته بود که سه خصلت است که صاحب آنها نمی میرد تا وبال آنها را ببیند: سرکشی، و قطع رحم، و قسم دروغ، و ثواب هیچ طاعتی زودتر از صلۀ رحم به صاحب آن نمی رسد (۲).

و ضد آن صلۀ رحم است، که به اتفاق واجب است (۳)، و افضل طاعات و اعظم عبادات است، و تأکیدات بسیار در باب آن در آیات و اخبار شده است؛ و روایت شده که هر که خواهد خدا عمر او را زیاد و روزی او را وسیع گرداند باید صلۀ رحم بجا آورد (۴).

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: صلۀ رحم حساب روز قیامت را آسان و عمر را طولانی می کند، و از بلاها آدمی را محافظت می نماید (۵).

و اخبار به این مضمون بسیار وارد شده است، و به معاینه هم ثابت است که صلۀ رحم باعث زیادتی عمر و وسعت رزق و

ص: ۱۳۱

۱- ۱) - جامع السعادات ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- ۲) - جامع السعادات ج ۲، ص ۲۵۷.

۳- ۳) - ادعای اتفاق بر وجوب صلۀ رحم مشکل است، آنچه مسلم است حرمت قطع رحم و استحباب مؤکد صلۀ رحم است، چنانکه برخی از مراجع تقلید بزرگ در زمان ما این قول را اختیار کرده اند.

۴- ۴) - احیاء العلوم ج ۲، ص ۲۱۵.

۵- ۵) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۳۲.

و بدانکه، مراد به رحم هر خویشی نسبی است که به خویشی معروف باشد اگرچه نسبت بسیار دوری داشته باشد، و قطع رحمی که حرام است آن است که آزار رسانی به او به گفتار یا کردار، مثل آنکه ناخوش بگوئی به او که دل شکسته شود، یا بد رفتاری کنی با او، یا او را احتیاجی و ضرورتی باشد به سکنائی یا خوراکی یا لباسی یا نحو آن، و تو با قدرت مضایقه کنی یا کوتاهی کنی در دفع ظلم ظالم از او، و از راه حسد یا کینه از او کناره کنی، و در وقت آمدن او از سفر به دیدن او نروی، و به عیادت او اگر ناخوش باشد، و به تعزیه او اگر مصیبتی داشته باشد حاضر نشوی و امثال اینها.

و صلة رحم ضد آنها است؛ مثل آنکه خود را از سخن درشت و کردار زشت نسبت به او نگاهداری و او را به مال و دست و زبان اعانت کنی، و با او آمد و شد کنی، از احوال او پرسش نمائی (۱).

صفت هشتم: عقوق والدین است.

که عبارت است از خشم آوردن و آزرده دل و شکستن خاطر پدر و مادر یا یکی از آنها، و آن اشد انواع قطع رحم و از گناهان

ص: ۱۳۲

۱- ۱) - چند سئوالی در این زمینه از محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای گلپایگانی مدّ ظلّه شده است که برای بیشتر روشن شدن احکام صلة رحم ملاحظه آن در این جا مناسب است، و بدین مناسبت این سؤالاها و پاسخهای ایشان در پایان کتاب چاپ خواهد شد.

کبیره است؛ بیچاره کسی که عاق پدر و مادر باشد، نه در دنیا خیر می بیند و نه در آخرت، و نه از عمر برمی خورد و نه از عزّت، بعلاوه آیات و اخباری که در مذمت خصوص این صفت وارد شده جمیع آیات و اخباری که در ذمّ قطع رحم وارد شده به مذمت آن نیز دلالت می کند، و حقّ تعالی فرموده که: اف بر روی والدین مگو ۱، و احادیث بی شمار ذکر شده که: عاق الدین بوی بهشت را نمی شنود ۲.

و در حدیث قدسی نقل شده که حق تعالی فرموده: قسم به عزّت و جلال و بلندی شأن خودم که اگر عاق والدین عبادت پیغمبران را بکند از او قبول نمی کنم ۳.

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام منقول است که: پدرم دید که شخصی پسرش با او راه می رود و تکیه بر دست پدر کرده است، پدرم دیگر با آن پسر سخن نگفت تا زنده بود ۴.

و بعلاوه آیات و اخبار بی شماری که در مذمت این صفت وارد شده به تجربه و عیان هم ثابت است که هر که بدی با پدر و مادر یا یکی از آنها نماید عمر او کوتاه می گردد، و زندگانی او به تلخی می گذرد، و فقر و پریشانی به او هجوم می آورد، و سكرات

موت بر او شدید می گردد، و جان کندن بر او دشوار می شود.

پس هان ای عزیز من باهوش باش، و بر جان خود رحم کن، و از تیغ عقوق والدین حذر نمای، و یاد کن طول زحمت ایشان را در پرورش تو، و بنگر بی خوابیهای ایشان را به جهت اینکه ترا خواب کنند، و گرسنگی های ایشان را تا ترا سیر نمایند، سالهای دراز ترا در آغوش مهربانی کشیده و به شیره جان پروریده اند، زهی بی مروّتی که بعد از آنکه اندک قوّتی در خود بیابی همه آنها را فراموش کنی.

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش

چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن

گر از عهد خریدت یادآوری

که بیچاره بودی در آغوش من

نکردی در این روز بر من جفا

که تو شیر مردی و من پیرزن (۱)

ص: ۱۳۴

۱-۱) - بدانکه عقوق والدین اختصاص به حالت زندگی پدر و مادر ندارد، همچنانکه نیکی کردن به ایشان نیز اختصاص به زندگی ایشان ندارد، پس گاه هست که کسی نیکوکار است با والدین خود در حال حیاه ایشان لکن بعد از مرگ ایشان قرض ایشان را ادا نمی کند، و طلب آمرزش و استغفار برای آنها نمی کند، پس عاق پدر و مادر می شود، و گاه هست که کسی عاق ایشان است در حال حیات ایشان، پس چون مردند قرض ایشان را ادا می کند و استغفار می کند از برای ایشان، و کارهای نیک به نیابت ایشان بجا می آورد، پس خدا او را نیکوکار می نویسد؛ منه عفی عنه.

و ضدّ عقوق، برّ و احسان به والدین است؛ و آن از اشرف سعادات و افضل قربات است، و در آیات و اخبار ترغیب بسیار به آن شده است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: نیکوئی با پدر و مادر افضل است از نماز و روزه و حجّ و عمره و جهاد در راه خدا (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که: افضل اعمال نماز در وقت، و نیکوئی با والدین و جهاد در راه خداست (۲).

پس هر مؤمنی را سزد که نهایت اهتمام را در اکرام و تعظیم والدین بجا آورد، و کوتاهی و تقصیر در خدمت ایشان ننماید، و اگر چیزی ضرور داشته باشند پیش از آنکه اظهار کنند به ایشان بدهد، و اف بر ایشان نگویید، و صورت را نزد ایشان عبوس نکند، و صدا بالای ایشان بلند نکند، و در پیش روی ایشان نرود، بلکه مهما ممکن در نزد ایشان ننشیند، و هرچند در ذلّت و خاکساری و فروتنی ایشان مبالغه کند اجر و فائده دنیا و آخرت آن بیشتر است.

و مخفی نماند که حقّ برادر بزرگتر بر برادر کوچکتر نیز عظیم و بر اهل ایمان نیز ملاحظه آن لازم است، و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که حقّ برادر بزرگ و برادر کوچک مثل حقّ پدر است بر فرزند (۳).

ص: ۱۳۵

۱- ۱) - احیاء العلوم ج ۲، ص ۲۱۶.

۲- ۲) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۴.

۳- ۳) - احیاء العلوم ج ۲، ص ۲۱۹.

و بدانکه همچنانکه از برای والدین و خویشان حقی است، از برای همسایگان نیز حقی ثابت است که آن را حق جوار گویند؛ و در بعضی روایات است که همسایه آدمی مثل نفس او است که باید ضرر به او نرساند، و حرمت همسایه بر همسایه مثل حرمت مادر است بر فرزند (۱).

و حضرت صادق علیه السلام فرموده که: نیکویی با همسایگان باعث زیادتى عمر و آبادى دیار می گردد (۲).

و فرمود که: از ما نیست کسی که نیکویی با همسایگان نکند (۳).

و چنان ندانی که حق همسایه همان است که او را اذیت نکنی، چه این حقی است از برای همه مردم، و تخصیص به همسایه ندارد، بلکه باید علاوه بر این با او مهربانی کنی، و احسان خود را از او دریغ نکنی، و آنچه به آن محتاج باشد و تو آن را مالک باشی مضایقه نکنی مانند اسباب خانه و غیره چون ظروف و تیشه و نمک و آتش و غیره، بلکه باید او را مانند شریک در مال خود بدانی، و در شادی و عزا با او همراهی کنی، و عیب او را بپوشانی، و از ناودان گذاشتن او به خانه تو مضایقه نکنی، و از خاکروبه ریختن بر در خانه تو منع نمائی، و چشم خود را از اهل و عیال او نگاهداری، و با اولاد او مهربانی کنی،

ص: ۱۳۶

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۶۸.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۶۸.

۳-۳) -جامع السعادات ج ۲، ص ۲۶۸.

و آنچه صلاح دین و دنیای او باشد او را ارشاد نمائی، و اگر طعامی لذیذ مهیا کردی برای آنها بفرستی، و اگر نه پنهان کنی که اطفال او مطلع نشوند، و امثال اینها که بی حد است.

و باید در شناختن همسایه رجوع به عرف شود، و در بعضی اخبار تا چهل خانه از چهار طرف همسایه نامیده شده.

صفت نهم: عیبجوئی مردم کردن است.

و این از علامات خباثت نفس و دنائت طبع و عیناک بودن آنست؛ چه هر عیب داری طالب اظهار عیوب مردم است «که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند».

و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: هر که ظاهر کند عمل ناشایست کسی را مثل آن است که خود بجای آورده باشد، و هر که سرزنش کند مؤمنی را به چیزی نمیرد تا خود به آن مبتلا گردد (۱).

و از حضرت باقر علیه السلام مروی است: همین قدر کافی است در عیب آدمی که از خود کور باشد و به مردم بینا، یا سرزنش کند دیگری را به آن چیزی که خود نمی تواند ترک کند (۲).

و در خبر دیگر مروی است: نزدیک ترین حالات بنده به کفر آن است که با مردی در دین برادر باشد، و بدیها و لغزشهای او را بشمارد و نگاهدارد که روزی او را به آنها سرزنش نماید (۳).

ص: ۱۳۷

۱-۱ - اصول کافی ج ۲، ص ۳۵۶، ح ۲.

۲-۲ - جامع السعادات ج ۲ ص ۲۷۱.

۳-۳ - اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۴.

و احمق کسی که خود به هزار عیب آلوده و سراپای او را معصیت فرو گرفته و خود از آن چشم می پوشد و زبان به عیوب دیگران می گشاید! او اگر هیچ عیبی از برای او نباشد جز صفت عیب جوئی، همین بالاترین معایب است، و از خیانت باطن خود مردم را خبر می دهد. پس اول باید عیب خود را دید و بعد از آن چشم به دیگران گشود.

هر کسی گر عیب خود دیدی ز پیش

کی شدی فارغ وی از اصلاح خویش

و به تجربه ثابت است که هر که بنای عیبجوئی مردم نهاد ایشان را رسوا کرد و خود را بی اعتماد.

و ضدّ این صفت خبیثه، عیب پوشی است، که ثواب بسیار برای آن نقل شده و باعث آن می شود که خدا بپوشاند عیب او را در دنیا و آخرت.

ستر کن تا بر تو ستاری کنند

تا نبینی ایمنی بر خود، مخند

و بس است در خوبی این صفت که یکی از صفات آفریدگار است، و از شدت اهتمام الهی در ستر بدیهای بندگان ثبوت بدترین فواحش را که زنا باشد به نوعی مقرر فرموده است که بسیار کم اتفاق می افتد که ثابت شود.

کس چه می داند ز تو جز اندکی

از هزاران جرم و بد فعلی یکی

لیک می دانی تو و ستار تو

جرمها و زشتی کردار تو

هرچه کردی جمله ناکرده گرفت

طاعت ناکرده آورده گرفت

پس ای جان برادر در اصلاح حال خود باش و ساعتی تأمل کن که اگر کسی عیبی از تو در پیش مردم گوید حال تو چگونه خواهد شد، حال دیگران را هم بر حال خود قیاس کن، پس بر خود رحم نما و اقتداء به پروردگار خود کن، و چشم و گوش و زبان خود را از عیوب مردم کور و کر و لال ساز.

یک نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر

از ره عیش درآی و بره عیب مپوی

صفت دهم: فاش کردن رازها است.

و این اعم است (لفظ اعم متضمن غیر عیوب است) از اظهار عیوب، و در نزد عقل و شرع مذموم است، و از خیانت محسوب می شود.

و ضد آن که نگاهداری راز باشد از افعال محموده و نتیجه قوه نفس است؛ و پوشیدن راز خود نیز مشتمل بر فوائد کثیره است که بر عاقل مخفی نیست.

گر آرام خواهی در این آب و گل

مگو تا توانی به کس راز دل

پس رازی که نهان خواهی با کسی در میان منه اگرچه دوست مخلص باشد، که مر آن دوست را دوستان بسیارند، و همچنین مسلسل؛ دانایان گفته اند: کل سرّ جاوز الاثنین شاع، یعنی هرچه از میان دو لب خارج شد شایع شد، «مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز».

صفت یازدهم: تمامی است.

یعنی سخن چینی به گفتن یا نوشتن یا رمز یا اشاره؛ و این رذل ترین صفات خبیثه است، بلکه از کلام الهی مستفاد می شود که سخن چین داخل بهشت نمی شود ۱، و از رحمت الهی دور است، و ثلث عذاب قبر بواسطه این صفت است ۲، و هر که حقیقت این صفت خبیثه را شناخت می داند که سخن چین بدترین مردمان و خبیث ترین ایشان است، و آفات کثیره این صفت در کتب مبسوطه مذکور است، و حکایت فسادهای آن عبد تمام مشهور است، و چه خوش گفته سعدی:

میان دو کس جنگ چو آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است

کنند این و آن خوش دگر باره دل

وی اندر میان کور بخت و خجل

ص: ۱۴۰

میان دو تن آتش افروختن

نه عقل است خود را در آن سوختن

و بر هر عاقلی لازم است که بر سخن سخن چین وقعی ننهد، چه تمام فاسق است، و خبر هر فاسقی مردود است، بلکه او را نهی کند و از این جهت او را دشمن داشته باشد.

نقل است که شخصی بدیدن یکی از حکماء رفت، و از غیر سخن نزد او نقل کرد، آن حکیم گفت: مرا با برادرم بد کردی، و دل فارغ مرا مشغول فکر ساختی، و خود را که نزد من امین بودی متهم گردانیدی.

و بدترین انواع نَمّامی سعایت است یعنی سخن چینی در نزد کسی که از او بیم ضرر و اذیت و کشتن باشد، مانند سلاطین و حکّام و رؤساء.

صفت دوازدهم: افساد است.

که اعم از نَمّامی است، و از اوصاف خبیثه است، و صاحب آن در مقام ضدّیت با خدا و رسول برآمده است، چه بسیاری از قواعد شرعیّه مقررّه از حضور جمعه و جماعات و مصافحه و زیارت و آمد و شد و ضیافت و نهی از سوءظنّ و غیبت، همه از برای حصول دوستی و الفت میان مردم است، و این خبیث بدبخت در مقام فساد است که مخالف با مطلوب الهی است، و شکی نیست که چنین کسی ارذل مردم و مستحقّ انواع لعن است.

و ضدّ آن، اصلاح بین مردم است، که از علائم شرافت نفس است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که فاضل ترین صدقات

ص: ۱۴۱

اصلاح بین الناس است (۱). و بس است در فضیلت و اهتمام در باب این صفت که دروغی که بدترین اوصاف غیر حمیده است در این مقام پسندیده است.

صفت سیزدهم: شماتت کردن است.

که منشأ آن غالباً عداوت و حسد و جهل به مواقع قضاء و قدر است؛ و شماتت عبارت است از آنکه مثلاً بگویند فلان بلا یا فلان مصیبت که به فلان کس رسیده از بدی او است، و با آن شادی و سرور نیز باشد. و به تجربه واضح و از اخبار ثابت است که شامت از دنیا نمی رود تا خود نیز به آن مبتلا می گردد و دیگری او را شماتت کند.

چو استاده ای در مقام بلند

برافتاده گر هوشمندی مخند

بسا ایستاده در آمد ز پای

که افتاد گانش گرفتند جای

پس عاقل که از حال خود ایمن نیست در شماتت کسی بر نمی آید.

لا تخافوا از خدا نشنیده ای

پس چه خود را ایمن و خوش دیده ای

تا نروید ریش تو ای خوب من

بر دگر ساده ز نخ طعنه مزین

ص: ۱۴۲

علاوه بر اینکه هر بلا و مصیبتی از بدی افعال نیست، بلکه باعث تقرب و رفع درجه، و کفاره گناهان است، آیا نمی بینی که:

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

صفت چهاردهم: مرء و جدال است.

که عبارت است از اعتراض بر سخن غیر و اظهار نقص و خلل آن به قصد پست کردن آن شخص و اظهار زیرکی خود بدون فائده اخروی؛ و آن از اخلاق مذمومه است، خواه در مسائل علمی باشد یا غیر آن، اعتراض به حق باشد یا باطل، مگر آنکه متعلق به مسائل دینی باشد و غرض فهمانیدن یا فهمیدن حق بوده باشد، که در این صورت ضرر ندارد و آنرا مرء نگویند بلکه ارشاد و هدایت گویند؛ و علامت آن آنست که مضایقه نداشته باشی که مطلب حق از غیر تو ظاهر شود، بخلاف مرء که اگر حق از او ظاهر شد بدحال می شوی، و خواهی آنچه تو می گوئی صحیح باشد.

و این صفت خبیثه باعث حقد و حسد و هیجان غضب است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که حقیقت ایمان بنده، کامل نمی شود مگر وقتی که مرء و جدال را ترک کند اگر چه حق با او باشد (۱).

و شکی نیست که این صفت مذمومه اگر قوت گیرد کار بجائی رسد که صاحب آن مثل سگ درنده متصل راغب می شود

ص: ۱۴۳

که با هر کس درافتد، و همیشه در پی آن است که سخنی از کسی بشنود و در آن دخل و تصرفی کند و دنبال او گیرد و از آن لذت یابد، خصوصاً در مجمعی که بعضی از ضعفاء العقول باشند که آن شخص را به این صفت خبیثه ستایش کنند، و گویند فلانی جدلی یا حراف یا نطاق بی بدلی است، و کسی او را ملزم نمی تواند کرد، و آن احمق به آن شاد می شود، و غافل است از خباثت باطنیه آن، و غالباً مایل است که طرف مباحثه او جاهل و نادانی باشد تا بر او غلبه تواند نمود! و بیچاره نمی داند که هر که با نادان تر از خود مجادله کند تا بدانند که دانا است بدانند که نادان است.

و خصومت که لجاج کردن در کلام است از جهت استیفای مطلب و مقصود خود نیز مذموم است، و اخبار بسیار نیز در بدی آن وارد شده، و بس است در این مقام حدیث نبوی صلی الله علیه و آله، فرمودند: هرگز جبرئیل بنزد من نیامد مگر اینکه مرا موعظه کرد، و آخر کلامش این بود که زنهار احتراز کن از لجاج و تنگ گیری بر مردم، که آن عیب آدمی را ظاهر و عزت او را تمام می کند (۱).

و فرمود: دشمن ترین مردم در نزد خدا لجوج خصومت کن است (۲).

و مخفی نماند که خصومت به جهت اثبات حق مالی یا حق

ص: ۱۴۴

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۳۰۲.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۲، ص ۲۱۵ - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۱۸.

ثابتی دیگر که شرعا مستحق آن بوده باشد مذموم نیست، بلکه آن خصومتی که مذموم است خصومت در طلب چیز باطل و به غیر حق است؛ یا آنکه یقین به حقیقت آن و استحقاق آن نداشته باشد.

صفت پانزدهم: سخریه و استهزاء کردن است

که عبارت است از نقل کردن کردار و گفتار و خلقت و اوصاف مردم به قول یا فعل یا به اشاره و کنایه بر وجهی که سبب خنده دیگران گردد.

و باعث آن یا عداوت است، یا تکبر، یا حقیر نمودن آن شخصی که به او استهزاء می شود، و بسا باشد که باعث آن مجرد خندانیدن و به نشاط آوردن بعض از اهل دنیا باشد، به جهت طمع در کثافات دنیویّه ایشان، و شکی نیست که این عمل شیوه اراذل و اوباش و پست فطرتان است، و صاحب این عمل را از دین و ایمان خبری، و از انسانیت اثری نیست؛ چه طبع پست او وادار می نماید او را که به صورت و دست و پای خود اعمالی چند بجا آورد که بعض دو نان و نامردان بسبب آن به خنده و نشاط در آیند، و عیوب و نقص مسلمانان را تقلید می کند، و افعال نیکان و اخیار را مضحکه اشقیاء و اشرار می نماید، و چنین شخصی البتّه به مراحل بسیار از منزل انسانیت دور، و نام آدمیت از او مهجور، و در نظر عقلا- و ارباب دانش بی وقع و بی اعتبار، و در دار عقبی به انواع عذاب گرفتار است، و همین قدر در مذمت آن بس است که چنین صفت خبیثه را وسیله تحصیل چرک دست مردم قرار داده،

ص: ۱۴۵

گویا اعتقاد به آن ندارد که متکفل روزی بندگان آفریننده ایشان است! و کثرت رذالت این صفت محتاج به بیان نیست.

صفت شانزدهم: افراط در مزاح و شوخی است.

که باعث سبکی و کم وقاری و موجب سقوط حصول مهابت (۱)، و خواری می گردد، و دل را می میراند، و از آخرت غفلت می آورد، و بسا باشد که باعث عداوت و دشمنی یا سبب آزردهن و خجالت مؤمنی گردد. و لهذا گفته شده که هر چیزی را تخمی است، و تخم عداوت شوخی است، و از مفسد آن آنست که دهان را به هرزه خندی می گشاید، و خنده بسیار دل را تاریک و آبرو و وقار را تمام می کند، و لکن پوشیده نماند که اگر افراط در مزاح نشود و تولید مفسد مذکوره نکند مذموم نیست بلکه ممدوح است.

و مکرر مزاح از حضرت رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام صادر شده، به حدی که منافقین مزاح را در حضرت امیر علیه السلام عیب شمردند.

و همچنین خنده مذموم قهقهه است که با صدا باشد نه تبسم، که آن محمود و ذکر آن در اوصاف حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشهور است (۲).

صفت هفدهم: غیبت است.

ص: ۱۴۶

۱-۱) - شاید این طور صحیح باشد: موجب سقوط مهابت و حصول خواری. مراجعه شود به معراج السعاده.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۲ ص ۲۹۳-۲۹۰.

که عبارت است از گفتن چیزی در غیاب شخص معینی که اگر بگوش او برسد او را ناخوش آید، و به آن راضی نباشد، به شرط آنکه مردم آن چیز را نقصان شمرند و در او حاصل باشد، و به قصد نقصان او ذکر کرده شود، خواه آنچه گفته می شود نقص در بدن یا در نسب یا در صفات و افعال و اقوال او باشد، یا در چیزهایی که متعلق و منسوب به او بوده باشد (۱). چنانچه در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که فرمودند: آیا می دانید که غیبت چه چیزی است؟ عرض کردند خدا و رسول داناترند، فرمود: آنست که یاد کنی برادر خود را به چیزی که او را ناخوش آید.

شخصی عرض کرد که: اگر آن صفت با او باشد باز بد است؟

ص: ۱۴۷

۱- ۱) - در تعریف غیبت، شخص معین ذکر کردیم تا آنکه مبهم مثل یکی از اهل بلد، یا یکی از علماء آن بیرون رود، و گفتیم که در او حاصل باشد تا بهتان بیرون رود، و گفتیم به قصد نقصان تا مثل ذکر عیب از برای طیب مثلاً یا ذکر آن در نزد سلطان که به جهت ترحم بر حال او ذکر می شود از تعریف بیرون رود؛ و نقص در بدن مثل کوری و کوری و سیاهی و کوتاهی و بلندی و غیره است، و نقص در نسب مثل گفتن آنکه او حمّال زاده یا پسر فلان فاسق یا نانجیب و غیره است، و در صفات و افعال و اقوال مثل آنکه گوئی بدخلق یا بخیل یا متکبر یا جبار یا دزد یا ظالم یا پرگو یا قبیح یا پرخور یا بی ادب و نحو اینها است، و در چیزهایی که متعلق و منسوب است به او از جامه یا خانه یا مرکب، چنانکه گوئی عمّامه او مثل گنبد است یا مثل گردو است، یا جامه اش چرک است، یا خانه او مثل خانه یهودان است و امثال اینها، (منه).

فرمود: اگر باشد غیبت است و الا بهتان است (۱).

و فرقی نیست در میان غیبت به کنایه (۲)، یا تصریح، بلکه بسا باشد کنایه بدتر باشد.

و غیبت شنونده هم در حکم غیبت کننده است، و بدان که غیبت اعظم مهلکات است، و به اجماع جمیع امت و صریح کتاب و سنت، حرمت آن ثابت است، و از احادیث کثیره مستفاد شده که غیبت بدتر است از زنا (۳)، و می خورد حسنات را همچنانکه آتش هیزم را (۴)، و آنکه دروغ گمان کرده است که هر که گمان کند حلال زاده است و حال آنکه گوشت مردم را به غیبت می خورد (۵)، و شیطان شریک است در نطفه کسی که غیبت کند بدون آنکه عداوتی باشد میان او و برادر مؤمن خود که غیبت او را می نماید (۶).

و حق تعالی چهل شبانه روز نماز و روزه غیبت کننده را قبول

ص: ۱۴۸

۱-۱) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۴۴.

۲-۲) - غیبت بکنایه مثل آنکه بگوئی الحمد لله که ما مبتلا به هم نشینی ظلمه یا به حب ریاست نیستیم، یا آنکه گوئی نعوذ بالله از بیشرمی، یا خدا ما را محافظت کند از بی حیائی و امثال اینها، و غرض کنایه به شخصی باشد که مرتکب این اعمال باشد، (منه).

۳-۳) - وسائل ج ۸، ص ۵۹۸-۶۰۱، احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۴۱: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) اياكم والغيبه فان الغيبه اشد من الزنا.

۴-۴) - جامع السعادات ج ۲، ص ۳۰۵.

۵-۵) - وسائل ج ۸، ص ۶۰۰.

۶-۶) - جامع السعادات ج ۲، ص ۳۰۵.

نمی فرماید (۱)؛ و آنکه غیبت کننده اگر توبه اش قبول شد آخر کسی است که به بهشت می رود، و اگر نه اول کسی است که به جهنم می رود (۲).

و احادیث در مذمت این صفت خبیثه که فاکهه غالب مجالس است از حدّ افزون است، و علاج آن رجوع است به آیات و اخباری که در این باب وارد شده، و بعد از آن تفکر در مفسد دنیویّه آن، پس از آن تأمل کردن در اینکه اگر کسی غیبت ترا در نزد کسی گوید چگونه آزرده و خشمناک می شوی؟ و مقتضای شرف ذات آنست که نپسندی از برای غیر آنچه را که برای خود نمی پسندی، و بعد از آنها متوجّه زبان شدن و تأمل در سخنان است.

و عمده علاج، سعی در قطع کردن مایه و منشأ غیبت است که غالباً یا غضب است، یا عداوت و کینه، و یا حسد است، و یا محض مزاح و مطایبه، و یا قصد سخریّه و استهزاء، و یا فخر و مباهات، و امثال اینها.

پس ای جان برادر تا توانی عیب دیگران مگوی، و از عیب خود غافل مشو، و چون خواهی که عیب دیگران گوئی اول عیب خود را یاد کن و درصدد اصلاح آن برآ، چه بسیار قبیح است که آدمی از عیوب خود غافل شده درصدد اظهار عیوب مردمان برآید؛ خاری را در چشم دیگران ملاحظه کند و شاخ درختی را در دیده

ص: ۱۴۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۳۰۴.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۳۰۳.

خود برنخورد.

همه حمّال عیب خویشتنند

طعنه بر عیب دیگران چه زنند

و بدانکه از اعظم مفساد غیبت آنست که باعث آن می شود که اعمال خیر غیبت کننده در نامه عمل غیبت شده ثبت می شود، و گناه او به دیوان اعمال این نقل می شود؛ چه احمق کسی که بواسطه یک سخن در روز قیامت و زر و بال دیگری را متحمل گردد و طاعات خود را در کفه ترازوی او بیند، و از این جهت است که بعضی دانایان گفته اند:

من ار نام مردان به زشتی برم

نگویم بجز غیبت مادرم

که دانند پروردگار خرد

که طاعت همان به که مادر برد

و بدانکه غیبت تجویز شده در چند مقام:

۱- در مقام استغاثه و تظلم؛ به شرط آنکه در شکایت اکتفا نماید بخصوص همان ظلمی که بر او شده، و زبان به اظهار عیبی دیگر از آن ظالم نگشاید.

۲- و در مقام امر به معروف و نهی از منکر.

۳- و در مقام نصیحت کسی که با تو مشورت کند در خصوص معامله ای، یا شراکت یا رفاقت با کسی.

۴- و در مقام ارشاد و نصیحت مؤمنی هرگاه با فاسقی مصاحبت کند.

۵- و در مقام اظهار عیوب خفیه مریض نزد طیب.

ص: ۱۵۰

۶- در مقام تجریح و تعدیل شاهد و راوی.

۷- در مقام لقب گفتن آنکه مشهور به آن لقب باشد که دلالت بر عیب او کند، لکن در صورتی که اکراه نداشته باشد، و ممکن نباشد شناسانیدن او را به عبارت دیگر.

۸- در مقام هاتک جلاباب حیا یعنی متجاهر به فسق، لکن در خصوص همان فسق آشکار او (۱).

۹- در مقام اظهار عیب عالم یا حاکم شرعی که قابلیت فتوی و حکم نداشته باشد، و متصدی آنها شده، و از برای رد فتوی و حکم او هرگاه خلاف حق از او صادر شده باشد.

۱۰- در مقام شهادت دادن.

۱۱- در مقامی که غیبت غیر معینی باشد که کسی نفهمد.

و نیز بدانکه کفاره اول توبه است، و بعد از آن استحلال از غیبت کرده شده است اگر زنده و دسترسی به او باشد و شنیده باشد غیبت خود را، و همچنین اگر نشنیده لکن در اظهار آن مظنه فساد و عداوتی نباشد، و اگر مظنه فساد باشد یا دسترس به او نباشد از برای او استغفار و طلب آمرزش و اعمال صالحه کند تا روز قیامت عوض غیبت او شود.

و ضد غیبت، مدح و ستایش است؛ و آن صفتی است خوب و مرغوب و باعث حصول محبت و دوستی و الفت و موجب ادخال سرور است در دل مؤمن، و ثواب آن بسیار است؛ منقول

ص: ۱۵۱

(۱- ۱) - از ظاهر بعض روایات تجویز غیبت او است مطلقاً (منه).

است که جمعی ستایش بعضی از مردگان را کردند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بهشت از برای شما واجب شد [\(۱\)](#).

و لکن مخفی نماند که هر مدحی ممدوح و هر ستایشی مرغوب نیست، بلکه آن خوب است در صورتی که آنچه مدح می کند راست باشد، و از روی نفاق و ریا و مدح ظلمه و فاسقین نباشد، و موجب عجب و تکبر ممدوح نشود، و اگر متضمن یکی از اینها باشد مذموم است، و اخباری که در ذم مدح وارد شده است محمول بر همین است.

صفت هیجدهم: دروغ گفتن است.

و آن از جمله گناهان کبیره بلکه قبیح ترین گناهان است، و صفتی است که آدمی را خوار و بی اعتبار می کند، و سرمایه انفعال و خجالت و سیاه روی دنیا و آخرت است، و آیات و اخبار در مذمت و خباثت این صفت بسیار است؛ و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که هر گاه مؤمنی بدون عذر شرعی دروغی بگوید هفتاد هزار فرشته بر او لعنت می کنند، و از دل او گندی بلند می شود تا به عرش می رسد، و حق تعالی به سبب آن دروغ گناه هفتاد زنا بر او می نویسد که آسان ترین آنها زنائی است که با مادر خود کرده باشد [\(۲\)](#).

و از اخبار دیگر مستفاد می شود که مؤمن دروغگو نمی باشد، و بنده، مزه ایمان را نمی یابد تا دروغ را ترک کند [\(۳\)](#)، و دروغ

ص: ۱۵۲

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲، ص ۳۱۶.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۲، ص ۳۲۲.

۳-۳) -وسائل ج ۸، ص ۵۷۳-۵۷۷.

روزی را کم می کند (۱)، و دروغ بدتر از شراب است و حال آنکه کلید قفل‌های معاصی شراب است، و از حضرت عسکری علیه السلام مروی است که جمیع اعمال خبیثه در خانه ای است و کلید آن خانه دروغ است (۲).

و بدانکه بدترین انواع دروغ، دروغ بر خدا و رسول است؛ و کافی است در مذمت آن که مبطل روزه است.

و بالجمله اخبار در حرمت و خباثت دروغ بسیار است، و لکن در چند مقام تجویز شده:

در مقام دفع مفسده.

و مقام اصلاح.

و مقام جهاد و حرب.

و در مقامی که زن از شوهر چیزی بخواهد که شوهر قادر بر آن نباشد، یا قادر باشد لکن بر او واجب نباشد، پس دروغ وعده دهد که می گیرم، یا آنکه به هریک از زنهای متعدده خود گوید که من ترا بیشتر دوست دارم، و حال آنکه واقع چنین نباشد.

و همچنین در ترغیب و تهدید طفل به جهت مصالح آن، و لکن خوب است که در این مقامات توریه شود (۳).

ص: ۱۵۳

۱- ۱) - جامع السعادات ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- ۲) - اصول کافی ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳، از امام باقر علیه السلام.

۳- ۳) - توریه، یعنی گفتن سخنی که دو معنی داشته باشد، یک معنی از آن راست باشد که تو قصد آن کنی، و معنی دیگرش واقع نباشد که شنونده از آن بفهمد، یا آنکه خبر را تبدیل به انشاء کنی مثلاً ظالمی از مکان کسی از تو -

و مخفی نماند که دروغهای بسیاری می باشد که غالب مردم به آن مبتلا می باشند و آن را سهل می دانند، و از مفاسد آن غفلت دارند؛ و از جمله گفتن اشتها ندارم است بدون غرض شرعی در وقتی که او را به طعامی تکلیف کنند، و حال آنکه گرسنه و در کمال اشتها است.

و همچنین گواه گرفتن خدا را بر امر خلاف واقعی.

و همچنین قسم دروغ و شهادت دروغ.

و همچنین دروغ گفتن با خدا است؛ مانند تکلم کردم به بعضی فقرات نماز و ادعیه، و مناجات، چون گفتن «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»، و گفتن «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، و نحو اینها در وقتی که دل از این مطالب بی خبر و در کوچه و بازار و دکان به صد هزار فکر بی اثر مشغول باشد.

ص: ۱۵۴

لک الف معبود مطاع امره

دون الاله و تدعی التوحیدا

خدا زان خرقه بیزار است صدبار

که صد بت باشدش در آستینی

و بدانکه امثال این دروغها بسیار است، بخصوص در دعاها و اکثر مردم به آن مبتلا می باشند، آیا ندیده ای در سحرهای ماه مبارک رمضان بعضی ها را که دعای ابی حمزه می خوانند در حالی که مشغول به شرب دخان و قهوه و صحبت با رفقاء و خنده بودند، و به کمال سرعت آن دعای شریف را که از جمله فقرات آن «ابکی، ابکی» است می خوانند!

پس ای عزیز من پرهیز از دروغ گفتن، و در وقت نماز و دعا و مناجات با قاضی الحاجات توجهی پیدا کن و بین با که تکلم می کنی، و راز دل با که می گوئی، که اگر با یک نفر مخلوق تکلم کنی چگونه خود را متوجه به او می کنی، و معامله تو با خدا العیاذ بالله بقدر یک مخلوق ذلیلی هم نیست، زهی جهل و نادانی!

سید اجل علی بن طاوس رضی الله عنه، در کتاب اقبال در عمل ماه مبارک رمضان فرموده که: مبادا بخوانی این فقره از دعای این ماه را که متضمن است طلب حج و عمره را در صورتی که مایل نمی باشی به رفتن مکه، چه گفتن این کلمات با این حال دروغ و شبیه است به سخریه و استهزاء!

ایاک من قول به تفند

فانت عبد لهواک تعبد

ص: ۱۵۵

تلهج فی ایاک نستعین

و انت غیر الله تستعین

و یناسب فی المقام قول من قال:

تا زهر بد زبانت کوته نیست

یک اعوذت اعوذ بالله نیست

بلکه آن نزد صاحب عرفان

نیست الا اعوذ بالشیطان

گاه گوئی اعوذو گه لا حول

لیک فعلت بود مکذب قول

سوی خویشت دو اسبه می راند

بر زبانت اعوذ می خواند

طرفه حالی که دزد بیگانه

شده همراه صاحب خانه

می کند همچو او فغان و نفیر

در بدر کوبکو که دزد بگیر

چون حرمت کذب را دانستی پس باید از آن اجتناب نمائی و خود را نگاهداری کنی؛ و طریقه خلاصی از کذب آنست که پیوسته آیات و اخباری که در مذمت او است تأمل کنی، و هم بدانی که دروغ گفتن باعث هلاک ابدی و مایه سقوط عزت و موجب رسوائی و خواری است، و بس است در اسباب رسوائی دروغگو آنچه در حدیث رسیده که حق تعالی فراموشی را به او گماشته است، و این مطلب به تجربه هم ثابت شده بحدی که در امثال عجم مشهور است که دروغگو حافظه ندارد.

و نیز بدانی که دروغ باعث سلب اعتماد و موجب بی اعتباری است، چه دروغ گفتن به ضربت شمشیری ماند؛ اگر جراحات ملتئم شود نشان همچنان بماند، چون برادران یوسف پیغمبر علیه السلام که به و صممه دروغ موصوم شدند به راست گفتن ایشان اعتماد نماند؛ قال الله تعالی: بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ (۱).

پس اگر دشمن خود نباشی در هرسخنی که می خواهی بگوئی ابتدا در آن تأمیل می کنی که تا دروغی در آن نباشد، و از همنشینی فساق و دروغگویان اجتناب می کنی تا راستگوئی ملکه تو گردد.

و ضد دروغ، صدق است که اشرف صفات و رئیس اخلاق ملکیه است، و حق تعالی فرموده: اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۲).

و مروی است: مرد بواسطه راستگوئی به مرتبه صدیقان می رسد (۳).

و آیات و اخبار در فضیلت صدق بسیار است، و بس است او را از فضیلت که ضدیت با کذب دارد.

ص: ۱۵۷

۱-۱ -سوره یوسف آیه ۱۸ و ۸۳.

۲-۲ -سوره توبه آیه ۱۱۹.

۳-۳ -اصول کافی ج ۲، ص ۳۳۸ ح ۲: از رسول خدا صلی الله علیه و آله: «ما يزال العبد يصدق حتى يكتبه الله صديقاً».

از بیانات سابقه که در ذکر تعداد و اخلاق شد ظاهر شد که بسیاری از آفات از غیبت، بهتان، دروغ، شماتت، سخریه، جدال، مراء، و مزاح، و تکلم به فضول، و فحش، و غیرها از مفاسد زبان است؛ و ضرر این عضو به انسان زیاده از سایر اعضاء است، و آن بهترین آلات است از برای شیطان به جهت گمراه نمودن بنی نوع انسان، چه این عضوی است فسیح الميدان وسیع الجولان، پس هر که آن را مطلق العنان ساخت شیطان او را به وادی هلاکت انداخت، و از این جهت است که در حدیث رسول (صلی الله علیه و آله) است که بیشتر چیزی که مردمان را داخل جهنم می کند زبان است و فرج (۱).

و نیز از آن جناب مروی است که: هر که محفوظ ماند از شر شکم و فرج و زبان خودش از همه شورو محفوظ است ۲.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ روزی نیست مگر آنکه هر عضوی از اعضاء به زبان خطاب می کنند و می گویند: ترا به خدا قسم می دهیم که ما را به عذاب نیندازی (۲).

و در روایت دیگر است: می گویند به زبان که در حق ما از خدا بترس؛ چه اگر تو راست باشی ما همه راستیم، و اگر تو کج شوی ما همه کج می شویم (۳).

ص: ۱۵۸

۱- ۱ و ۲) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- ۳) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۱۳، ۱۲.

۳- ۴) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۰۹-۱۰۸.

آری، اکثر محنتهای دنیویّه و مفسد دیتیّه منشأ آن زبان است:

زبان بسیار سر بر باد داده است

زبان ما را عدوی خانه زاد است

و ضدّ همه آفات زبان، خاموشی است که صاحب آن در نظر همه کس عزیز و محترم است، و خاموشی زینت عالم و پرده جاهل است.

چو در بسته باشد چه داند کسی

که جوهر فروش است یا پيله ور

و سکوت دری است از درهای حکمت، و باعث جمعیت خاطر، و موجب دوام وقار و هیبت، و فراغت از برای ذکر، و سلامتی دنیا و آخرت است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من صمت نجی» هر که خاموش نشست نجات یافت (۱).

و نیز فرموده: هر که ایمان به خدا و رسول او دارد باید هر سخنی که می گوید خیر باشد یا خاموش نشیند (۲).

و از حضرت عیسی علیه السلام مروی است که: عبادت ده جزء است، نه جزء آن خاموشی است و یکی در فراز از مردم ۳.

و جناب لقمان پسر خود را فرمود: ای فرزند اگر چنان پنداری که سخن تو نقره است بدانکه سکوت تو طلا است (۳).

ص: ۱۵۹

۱-۱) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۲-۲ و ۳) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۱۱۰.

۳-۴) - اصول کافی ج ۲، ص ۱۱۴، ح ۲.

و حضرت باقر العلوم علیه السلام فرموده: جز این نیست شیعیان و دوستان ما زبانهای ایشان لال است (۱).

و نقل شده که بعضی از صحابه بودند که سنگ ریزه در دهان خود می نهادند تا بی اختیار سخن نگویند.

پس از آنچه مذکور شد معلوم شد که خاموشی با وجود سهولت و آسانی نافع ترین چیزها است از برای انسان، پس هان ای عزیز برادر تا توانی خاموشی عادت کن، و از فوائد آن غفلت منما.

صمت عادت کن که از یک گفتنک

می شود زَنار این تحت الحنک

و بدانکه نادان را به از خاموشی نیست، و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی!

چون نداری کمال و فضل آن به

که زبان در دهان نگهداری

آدمی را زبان فضیحت کرد

جوز بی مغز را سبکباری

نظامی:

لاف از سخن چو در توان زد

آن خشت بود که پرتوان زد

صفت نوزدهم: در محبت جاه و شهرت است.

که از محبت مال بیشتر است، و حقیقت این صفت تسخیر

ص: ۱۶۰

قلوب مردم و مالک شدن دل‌های ایشان است، و آن از مهلکات عظیمه است، و آیات و اخبار در مذمت آن بی شمار وارد شده است، و در خبر است که: دو گرگ درنده که در جایگاه گوسفندان رها کرده باشند اینقدر از گوسفندان را فاسد نمی کند که دوستی مال و جاه در دین مسلمان (۱).

و نیز وارد شده که: همانا بدان شما کسانی هستند که دوست دارند در عقب ایشان کسی راه رود (۲).

و در روایت دیگر: بس است مرد را از بدی اینکه انگشت نمای مردم باشد (۳).

مجملاً در این باب اخبار بسیار ورود یافته، و بعلاوه آن اخبار بر هر که فی الجمله از شعور نصیبی داشته باشد ظاهر است که امر ریاست مورث بسی مفسد عظیمه و منتج خسارتهای دنیویّه و اخرویّه است؛ هر طالب منصب و جاهی بجز ابتلای دنیا و دین خود را طالب نیست، از زمان آدم تا این دم اکثر عداوتها و مخالفتها با انبیاء و اوصیاء باعنی جز حبّ جاه نداشته.

آنچه منصب می کند با جاهلان

از فضیحت کی کند صد ارسلان

ص: ۱۶۱

۱-۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۳۱۵، با اندک تفاوت.

۲-۲) - جامع السعادات ج ۲، ص ۳۵۰.

۳-۳) - احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۷۵. این روایت تتمه ای دارد به این شرح: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) حسب امرئ من الشّرّ ان یشیر النّاس الیه بالاصابع فی دینه و دنیاہ الا من عصمه الله.

و از مفاصد این صفت خبیثه آنکه همگی همّت صاحب آن بر مراعات جانب خلق است، پیوسته از روی ریا اعمال و افعال خود را در نظر مردمان جلوه می دهد، روز و شب متوجّه آنست که چه کاری کند که منزلت او در نزد مثنی از ارادل افزایشد، و به این سبب بوده که اکثر اکابر و اعظام از جاه و ریاست گریزان بوده اند، لکن باید دانست که جمیع اقسام ریاست و جاه بدین مثابه نیست، بلکه بعضی از اقسام آن محبوب است، و تفصیل آن در غیر این مختصر است.

و علاج آن بعد از تأمیل در آیات و اخبار و کثرت آفات آن آنست که فکر کنی نهایت فائده جاه و ریاست تا هنگام مردن است، پس از آن زائل خواهد شد، و خود ظاهر است که چیزی که در اندک زمانی بیاد فنا رود عاقل به آن خورسند نمی گردد، و تأمیل کن در آنکه حال تو هم چون کسانی خواهد بود که پنجاه سال قبل از این بودند، و امراء و بزرگان بر در ایشان حلقه اطاعت زده و رعایا و زیردستان سر بر خط فرمان ایشان نهاده بودند؛ و حال اصلا از ایشان نشانی نیست، و تو جز حکایتی از ایشان نمی شنوی! پس چنان تصوّر کن که پنجاه سال دیگر هم حال تو چون حال ایشان خواهد بود، و آیندگان حکایت تو را خواهند گفت و شنود، تا چشم بهم زنی این پنجاه سال رفته و ایام تو بسر آمده.

سعدی:

دریغا که بی ما بسی روزگار

بروید گل و بشکفد نوبهار

ص: ۱۶۲

بسی تیر و دیمه و اردی بهشت

بیاید که ما خاک باشیم و خشت

تفرّج کنان بر هوا و هوس

گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانی که از ما به غیب اندرند

بیایند و بر خاک ما بگذرند

پس از ما بسی گل دهد بوستان

نشینند با یکدگر دوستان

پس از این تأمل، لختی تفکر کن در گرفتاری و غم و غصّه ارباب ریاست و جاه؛ چه صاحب جاه دائم هدف تیر آزار معاندان و پیوسته از ذلّت و عزل خود هراسان است، هر لحظه دامن خاطرش در چنگ فکر باطلی، گاهی در فکر موجب نوکر و غلام و زمانی در پختن سودهای خام، روزگارش به تملّق گوئی بی سر و پایان بسر همی رسد، و عمرش به نفاق با این و آن به انجام می آید، نه او را در شب خوابی و نه در روز استراحتی و آرامی؛ و شرح این مقام بالاتر از آنست که در اینجا بگنجد، به همین قدر اکتفا کنیم.

و ضدّ محبّت جاه، محبّت گمنامی است؛ که آن شعبه ای است از زهد، و از صفات حسنّه مقربین و از علائم اهل بهشت است، و خدا دوست دارد شخص گمنام را بلکه در بعضی روایات است که حقّ تعالی در مقام منتّ بر بعضی از بندگان خود می فرماید که: آیا انعام به تو نکردم آیا ترا از مردم پوشیده

نداشتم، آیا نام ترا از میان مردم گم نکردم (۱).

بلی چه نعمت بالاتر از اینکه کسی خدای خود را بشناسد و به قلیلی از دنیا قناعت کند و کسی او را نشناسد، چون شب در آید بعد از عبادت خود به امن و استراحت بخوابد، و چون روز شود به خاطر جمع به شغل خود پردازد؟، و از این جهت بوده که اکابر دین و سلف صالحین کنج تنهائی را گزیده، و در زاویهٔ خمول خزیده، و در آمدو شد خلق را به روی خود بسته، و از بزرگی و جاه خود را وارسته نموده بودند.

صفت بیستم: محبت ثنا و مدحت و کراهت از مذمت است.

و آن نتیجهٔ حبّ جاه و از مهلکات است، زیرا که چنین کس پیوسته طالب رضای مردم است، و گفتار و کردار خود را بر وفق خواهش و میل ایشان بعمل می آورد به سبب رجاء مدح و ترس از ذمّ، و مطلقاً ملاحظهٔ رضای خالق منظور او نیست، پس بسا باشد که واجبات را ترک کند و محرّمات را بعمل آورد و در امر به معروف و نهی از منکر مسامحه نماید، و از حقّ و انصاف تعدّی کند و شبهه ای نیست که جمیع اینها باعث هلاکت است.

و روایت شده که: روزی مردی مدح دیگری را در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد، آن حضرت فرمود اگر آن

ص: ۱۶۴

۱ - ۱) - در احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۷۷ آمده است: وقال الفضیل بن عیاض بلغنی أنّ الله تعالی یقول فی بعض ما یمنّ به علی عبده: الم انعم علیک؟ الم استترک؟ الم اخمل ذکرک؟

کسی را که مدح کردی حاضر بود و به مدح تو راضی می بود و به این حالت می مرد داخل آتش می شد (۱).

و وارد شده که خاک بیفشانند بصورت کسانی که مدح کنند مردم را در حضورشان ۲.

و از برای صاحب این صفت چند مرتبه است:

اول آنکه چنان طالب مدح باشد که اسباب آن را و لو ارتکاب محرمات باشد بعمل آورد.

دوم آنکه طالب مدح باشد اما نه آنکه محرمات را به جهت آن بعمل آورد، بلکه به مباحات هر قدر که حاصل شود اکتفا کند.

سوم آنکه طالب مدح نباشد لکن اگر کسی او را مدح کرد نشاطی در او پیدا شود.

چهارم مثل سوم لکن به علاوه آنکه از این سرور و نشاط دلگیر باشد.

مرتبه اولی باعث هلاکت بلکه عین هلاک است.

دوم، در حدود آن است.

سوم، نقصان است.

چهارم، در مرتبه مجاهده است.

و علاج این مرض آن است که ملاحظه کنی سبب نشاط و لذت خود را از مدح کردن که چه چیز است، آیا به کمالی است

که در خود می بینی؟ یا حبّ جاه و شهرت است؟ یا امثال اینها؟

ص: ۱۶۵

پس آنها را علاج کنی به دواهای آنها؛ و بعد از آن تأمل کنی در اینکه اغلب آن است که مدّاح حضوری خالی از مرضی و غرضی نیست، بلکه مدح او دامی است از برای صید دین یا دنیای تو، بعلاوه آنکه غالب مدحها از روی کذب و نفاق است؛ پس احق کسی است که منافقی در حضور او دروغی چند برهم بیافد و او را خوش آید، و چه خوش است در این مقام این پند از سعدی که:

فریب دشمن مخور، و غرور مدّاح مخر که این زرق نهاده و آن دامن طمع گشاده.

شعر:

الا تا نشنوی مدح سخنگوی

که اندک مایه نفعی از تو دارد

اگر روزی مرادش بر نیاری

دو صد چندان عیوبت بر شمارد

و اما بدی کراهت از مذمت، پس آن نیز بالمقایسه معلوم شد، و علاج آن آنست که تأمل کنی اگر آن شخص در آن مذمت راستگو است و غرضش نصیحت است پس چه جای کراهت است، بلکه سزاوار است که شاد شوی و او را دوست خود دانی، و سعی کنی در ازاله آن صفت مذمومه.

به نزد من آن کس نکوخواه توست

که گوید فلان چاه در راه توست

چه خوش گفت آن مرد دارو فروش

شفا بایدت داروی تلخ نوش

ص: ۱۶۶

و اگر غرضش ایزدای تو است باز هم باید شاد شوی و دشمنی او را در خود نگیری؛ چه ترا آگاه به عیبی (نموده) که جاهل به آن یا به قبح آن بودی.

پسند آمد از عیب جوی خودم

که معلوم من کرد عیب بدم

و اگر در آن مذمت دروغگو بوده پس بدان که افترای او کفاره گناهان تست، به علاوه آنکه هر که میان خود و خدا از عیبی خالی باشد به عیب گوئی دیگران ضرری به او نمی رسد، نه در دنیا و نه در عقبی؛ در عقبی معلوم است امّا در دنیا به جهت آنکه تجربه شده و به شهرت هم پیوسته که سر بی گناه به پای دار می رود و به سر دار نمی رود؛ بلکه غالب آن است که عیبگوئی در حقّ او باعث عزت و خوبی او و موجب ذلت و خواری عیبگو می گردد؛ و نعم ما قال العارف الزّومی:

کی شود دریا به پوز سگ نجس

کی شود خورشید از پف منظمس

ای بریده آن لب و حلق و دهان

که کند تف سوی ماه آسمان

تف برویش باز گردد بی شکی

تف سوی گردون نیابد مسلکی

و علاج عملی حبّ مدح آنست که چون کسی مدح او را گوید روی از او بگرداند، و سخن او را قطع کند، و آنچه مقصود او است بعمل نیاورد، تا به تدریج این صفت نقص از او زایل شود.

ص: ۱۶۷

صفت بیست و یکم: ریا است.

که عبارت است از طلب کردن اعتبار نزد مردم بوسیلهٔ افعال پسندیده، و یا آثاری (۱) که دلالت بر صفات نیک کند، و یا ریا در اصل ایمان است چون اظهار شهادتین و اظهار اعتقاد به بعضی از ضروریات دین با انکار در دل، و یا در عبادات است، و آنهم یا در واجبات است مثل اظهار نماز و روزهٔ واجبی و امثال آن در حضور مردم و حال آنکه اگر در خلوت باشد ترک آن می کند، و یا در مستحبات است مثل بجا آوردن نوافل شبانه روزی، و بلند گفتن تسبیح و تهلیل و صلوات و نحو اینها در مجالس و حال آنکه تارک آنست در خلوت، و یا ریا در وصف عبادات است مثل بهتر بجا آوردن رکوع و سجود و سایر افعال نماز را در حضور مردم، مثل همین است پاک کردن اشک چشم خود به قصد اظهار بر مردم اگر گریه کرده باشد در مجالس تعزیه و ذکر حدیث و نحو آنها، و غیر این اقسام از اقسام دیگر.

و همهٔ اقسام ریا شرعا مذموم بلکه از مهلکات عظیمه و گناهان کبیره است، و آیات و اخبار در مذمت آن بسیار است؛ و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: ریا شرک اصغر است (۲).

ص: ۱۶۸

۱-۱) -مراد از آثار دالّۀ بر خیر افعالی است که خود آن فعل خیر نباشد و لکن از آن پی به امور خیریّه توان برد؛ مثل اظهار ضعف و بی حالی به جهت فهمانیدن کم خوراکی و روزه بودن یا بیداری شب و مثل آه بی اختیار کشیدن به جهت اظهار آنکه به فکر خدا یا در روز جزا افتاده است، و امثال اینها، منه عفی عنه.

۲-۲) -احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۹۴.

و در روز قیامت ریاکار را به چهار اسم می خوانند و می گویند: ای کافر، ای فاجر، ای غادر، ای خاسر، عمل تو فاسد و اجر تو باطل شد، ترا امروز پیش ما نصیبی نیست، بگیر مزد خود را از آنکه عمل برای او می کردی (۱).

آتش زرق و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

بدانکه ماده مرض ریا طمع در مال و منافع مردمان، یا محبت مدح و ستایش ایشان است؛ و علاج آن قطع اصل ماده و تفکر در ضرر و مفاسد آن است؛ پس از آن خطاب به نفس است به اینکه گوید ای احمق جاهل دعوی ایمان می کنی و شرم نداری که طاعت و عبادت حق سبحانه را به طمع در مال یا مدح بندگان می فروشی! و حیا نمی کنی که با حضرت باری تعالی به این افعال استهزاء می کنی! و تحصیل رضای مردم را بوسیله طاعت ریائی می نمائی و از سخط الهی و فساد عمل خود باک نداری! و حضرت اله در نزد تو بی اعتبارتر از مثنی بندگان بیچاره است و حال آنکه زمام اختیار همه امور در قبضه قدرت او است.

کلید در دوزخ است آن نماز

که در چشم مردم گزاری دراز

ص: ۱۶۹

۱ - ۱) - در احیاء العلوم ج ۳، ص ۲۹۴ و المحججه البیضاء ج ۳، ص ۲۹۷ و جامع السعادات ج ۲ ص ۳۷۶ «ای کافر» را ندارد، بنابراین به سه اسم خوانده می شوند نه چهار اسم، ولی در متن معراج السعاده چهار اسم آمده است.

اگر جز به حق می رود جاده ات

بر آتش فشاند سجاده ات

علاوه بر اینکه فاسد شدن عبادت به ریا، یقین و معلوم و آنچه از مردمان منظور است حصول آن احتمالی و موهوم است، و بسا باشد که ریای ترا حق تعالی بر او ظاهر سازد و تو رسوا و خوار شوی.

تزکیه نفس کن که در ره عشق

گاه بود رهرویت در نظر آید

تفصیل این صفت را با علاج آن مبسوطا در کتاب مقالید النّجاح ایراد نموده ام، و این مختصر را گنجایش بیش از این نیست.

و ضدّ ریا، اخلاص است؛ و آن مقامی است رفیع از مقامات مقرّبین، کبریت احمر و اکسیر اعظم و سبب تکلیف بنی نوع آدم است، بلکه صفت اخلاص سر همه اخلاق فاضله و بالاترین ملکات حسنه است، قبول عمل به آن منوط و مربوط است و آیات و اخبار در فضیلت و فوائد آن بسیار است، و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) است که: هیچ بنده ای نیست که چهل روز عمل را از برای خدا به اخلاص بجا آورد مگر اینکه چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری می گردد (۱).

و از جناب امیر علیه السلام مروی است که: چندان در قید بسیاری عمل نباشید، در قید آن باشید که به درجه قبول برسد ۲.

ص: ۱۷۰

پس از این حدیث شریف ظاهر شد که:

عبادت به اخلاص نیت نکو است

و گرنه چه آید ز بی مغز پوست

حافظ:

غلام همت آن نازنینم

که کار خیر بی روی و ریا کرد

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواهی خود روش بنده پروری داند

طاعت از بهر عمل مزدوری است

چشم بر اجر عمل از کوری است

عابدی کو اجرت طاعات خواست

گر تو ناعابد نهی نامش رواست

رو حدیث ما عبدناک ای فقیر

از کلام شاه مردان یاد گیر

و چه مناسب است این دو بیت در این مقام:

خلاف طریقت بود کاولیا

تمنّا کند از خدا جز خدا

گر از دوست چشمت به احسان اوست

تو در بند خویشی نه در بند دوست

و بس است در مدح این صفت آنکه حقّ تعالی از زبان شیطان پلید در قرآن مجید حکایت فرموده که لعین قسم به عزّت ربّ

العالمين ياد کرده که جميع بندگان را گمراه کند مگر اهل

ص: ۱۷۱

صفت بیست و دوّم: نفاق یعنی دورویی با مردم است.

که مراد مدح کردن است کسی را در حضور و مذمت کردن است در غیاب، یا آنکه میان دو دشمن آمدوشد کردن و با هر یک در دشمنی با آن طرف موافقت نمودن و دشمنی او را در نظرش جلوه دادن.

و این صفت از مهلکات عظیمه است، و باعث آن است که صاحبش در قیامت دو زبان داشته باشد، یکی از پیش رو و دیگری از قفا که شعله کشند و رخسار او را بسوزانند، و مخفی نماند که اگر شخصی در میان دو دشمن آمدوشد کند نه به جهت محکم نمودن دشمنی ایشان بلکه به جهت اظهار دوستی خود با هریک، این نفاق نیست؛ و همچنین اگر کسی از شر دیگری بترسد و به جهت دفع شرّ او با او اظهار دوستی کند و مدارا با او نماید مذموم نیست و جایز است، و از بعضی صحابه نقل شده که: ما به روی کسانی چند بشاشت می کردیم که دلهای ما بر ایشان لعنت می کرد.

پس معلوم شد که این نوع سلوک به جهت ضرورت جایز است، نه اینکه مانند اکثر اهل زمان که به محض دنائت طبع و ضعف نفس، یا به طمع بعضی از فضول دنیا، یا به توهمات بی جا، بنای نفاق را گذارده با مردم، و ایشان را به سخنانی مدح

ص: ۱۷۲

۱-۱) -سوره ص آیه ۸۲-۸۳: قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.

می کنند که اصلاً دل ایشان از آن خبر ندارد، و این را مدارا و حسن سلوک می نامند، و غلط فهمیده اند.

صفت بیست و سوم: غرور است.

که منشأ اکثر آفات و شرور است؛ و مراد فریفته شدن به شبهه و خدعه شیطان است در ایمن شدن از عذاب حق تعالی، و مطمئن شدن به امری که موافق هوا و ملائیم طبع باشد، چون بیشتر مردم به خود گمان نیک دارند، و اعمال و افعال خود را درست پندارند، و حال آنکه در آن گمان خطا کرده اند؛ پس ایشان مغرورند، مثل کسانی که مال مردم را گرفته و به مصرف خیرات و مبرات می رسانند و آنها را عمل نیک خود پندارند (۱)، غافل از اینکه این غرور و غفلت است که منبع هرگونه آفت و شقاوت است.

و وارد شده که: خوشا خواب زیر کان و افطار کردن ایشان (۲).

و بدانکه اهل غرور و غفلت بسیار و طوایف مغرورین بی شمارند، و تعداد آنها به طریق اجمال از این قرار است:

اول طایفه کفار و صاحبان مذاهب فاسده که مغرورند به شبهات واهی.

دوم طایفه فرورفتگان به شهوات دنیویّه از اهل فسق و معاصی؛ مانند کسانی که غرور ایشان به آن است که لذات دنیویّه را

ص: ۱۷۳

۱- ۱) - أمطعمه الایتام من کد فرجها لک الویل لا تزنی و لا تتصدقی

۲- ۲) - نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۵۴ حکمت ۱۳۷.

یقینی و لذات اخرویّه را احتمالی دانسد، و به این سبب یقینی را بر احتمالی مقدم دارند. و مانند کسانی که شیطان ایشان را به خدا مغرور کرده که دنیا فی الجمله به ایشان روی آورده، پس نعمتهای خود را ملاحظه نمایند و فقرا و مساکین مؤمنین را نیز در نظر آرند، پس خیال کنند که خدا را با آنها لطف و مرحمتی است که با فقرا نیست، و آخرت را نیز به دنیا قیاس کنند، پس باد نخوت و عجب و غرور در کلمه آنها ظهور کند؛ مشغول شوند به مال و نعمت، و مفتتن به جاه و ثروت، سخن نگویند الاّ به سفاهت، و نظر نکنند الاّ به کراهت، علما را به گدائی منسوب کنند، و فقرا را به بی سروپائی معیوب گردانند؛ و به علت مالی که دارند، و به عزت جاهی که پندارند برتر از همه نشینند و خود را بهتر از همه ببینند! بی خبر از قول حکماء که گفته اند: هر که به طاعت از دیگران کم است و به نعمت بیش؛ به صورت توانگر است و به معنی درویش.

و چه خوش آمد مرا در این مقام، کلام شیخ سعدی: توانگر فاسق، کلوخ زرانود است و درویش صالح، شاهد خاک آلود؛ این دلق موسی است مرّقع، و آن ریش فرعون است مرّصع.

گر بی هنر به مال کند فخر بر حکیم

...خرش شمار اگر گاو عنبر است

و مانند کسانی که شیطان آنها را فریب داده به اینکه خدا ارحم الراحمین است و گناهان در جنب رحمت او قدری ندارد و ناامیدی مذموم، پس انواع معاصی را مرتکب شوند و این را رجاء دانند.

و مانند قومی که معاصی کثیره خود را فراموش نموده و یک طاعتی که از آنها بعمل آمده چون حج، یا زیارت، یا بنای مسجد و رباط و نحوانیا، آنرا همیشه در مد نظر دارند و بواسطه آن منت بر خدا می گذارند و خود را آمرزیده مطلق دانند.

سوم مغرورین طایفه اهل علمند، که سبب غرور آنها یا دانستن علم صرف و نحو است یا منطق، یا معانی، یا اصول، یا دارا بودن قوه عبارت فهمی، یا تکمیل نمودن آداب مناظره و ایراد شکوک و شبهات، یا کامل کردن فن عبادات و معاملات و امثال اینها؛ و از این طایفه جمعی هستند که نفسهای ایشان به اخلاق ناپسند آکنده و لکن غرور و غفلت، ایشان را به جانی رسانده که گمان می کنند که شأن ایشان بالاتر از آنست که صفت بدی در آنها باشد، و اخلاق رذیله را در عوام الناس منحصر می دانند، و تکبر را اظهار شرف علم، و طعن و غیبت اقران را غضب در دین و بغض فی الله، و ریا را به جهت هدایت مردم در اقتدا گمان نمایند! و بالجمله اصناف مغرورین از این طایفه بسیار است.

عمر در محمول و در موضوع رفت

بی بصیرت عمر در مسموع رفت

جان جمله علمها این است این

که بدانی من کیم در یوم دین

از اصولیت اصول خویش به

که بدانی اصل خود ای مرد مه

ص: ۱۷۵

چهارم مغرورین از طائفه واعظانند، و اهل غرور ایشان بسیار است، گروهی از احوال نفس و صفات آن از خوف و رجاء و توکل و رضاء و غیر اینها سخن گویند، و چنان پندارند که به گفتن اینها خود نیز متّصفند؛ و حال آنکه در این صفات از پایه ادنی عامی ترقّی ننموده اند.

گروهی دیگر خود را مشغول قصّه خوانی و نقالی ساخته، و در

ص: ۱۷۶

۱ - ۱) - شیخنا المحقق شیخ بهائی رحمه الله فرموده: ای کرده به علم مجازی خوی نشنیده ز علم حقیقی بوی سرگرم به حکمت یونانی دلسرد ز حکمت ایمانی در علم رسوم چه دل بستی بر اوجت اگر ببرد پستی ز مقاصد آن مقصد نایاب ز مطالع او طالع در خواب راهی ننموده اشارتش دل شاد نشد ز بشارتش تا کی ز شفاش شفا طلبی از کاسه زهر دوا طلبی اندر پی این کتب افتاده پستی به کتاب خدا داده تا چند زنی ز ریاضی لاف تا کی افتی به هزار گزاف از علم رسوم چه می جوئی اندر طلبش ز چه می پوئی علمی بطلب که ترافانی سازد ز علایق جسمانی علمی بطلب که نماید راه از سرّ ازل کندت آگاه علمی که مجادله را سبب است نورش ز چراغ ابو لهب است علمی بطلب که گزافی نیست اجماعی است و خلافی نیست آن علم ببرد تو را به رهی کز شرک جلی و خفی برهی رو کن به شریعت مصطفوی دل ده به طریقت مرتضوی

کلمات خود سجع و قافیه بهم انداخته، سعی در تحصیل قصه های غریبه و احادیث عجیبه می نمایند، و طالب آند که مستمعان صدا را به گریه بلند کنند و صورت را بخراشند، و از شنیدن کلمات او اظهار شوقیه نمایند، و از انواع این امور لذت می برند، و بسا باشد که قصه های دروغ جعل نمایند از برای رقت عوام و شوق و میل ایشان.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

گوئیا باور نمی دارند روز داوری

کاینهمه قلب و دغل در کار دارو می کنند

پنجم مغرورین از اهل عبادتند؛ بعضی در ازاله نجاست و سواس بر ایشان غالب شده و احتمالات بعیده که موجب نجاست شود فرض کنند، و چون پای شکم به میان آمد بهر وصفی که باشد آنرا حلال می سازند، و بسا باشد حرام محض را به حملهای بعیده حلال نمایند! و بعضی در وضوء و گروهی در امر نیت و دیگری در دقائق قرائت و اخراج حروف و سواس نمایند؛ و گاهی وضوء و عبادت خود را به سبب کثرت مبالغه در و سواس فاسد نمایند، و گروهی دیگر از اهل عبادت به حج و زیارت خود فریفته شوند، و برخی دیگر به بعضی از اعمال صالحه چون قرائت قرآن و نماز شب، و غسل جمعه و کثرت ذکر یا خواندن ادعیه، و

تعقیبات مغرور شوند.

ششم طایفه اهل تصوّفند؛ و مغرورین ایشان از هر طایفه ای بیشتر است، جمعی قلندرانند که صاحب بوق و شاخند، و به آن مغرورند و آنها ارذل ناس و اذلّ مردمند، و گروهی دیگر خود را به هیأت صوفیان ساخته، لباس پشمینه در بر کرده، و بعضی از کردارهای ایشان را بر خود بسته؛ سر به گریبان کشند و صدای خود را نازک کنند و نفسهای بزرگ سر دهند، گاهی سری می جنبانند و زمانی دست بر دست می زنند و آهی می کشند، و بسا باشد از این تجاوز نموده به رقص می آیند، شهیق و نهیق می کشند! و ذکرها اختراع نمایند و غیر اینها از حرکات قبیحۀ دیگر مرتکب می شوند تا بندگان خدا را صید کنند؛ و گاهی باشد که کلامی از توحید حق تعالی یا شعری که متضمّن عشق و محبّت باشد بشنوند خود را بر زمین اندازند و کف بر لب آورند! مع ذلک ایشان را از حقیقت توحید و سرّ محبّت مطلقا اطلاعی نیست.

چه خبر دارد از حقیقت عشق پای بند هوای نفسانی

و چنان پندارند که به این حرکات تارک دنیا و درویش می شوند!

مستی عشق نیست در سر تو رو که تو مست آب انگوری

و گروهی دیگر دست از شریعت مقدّسه برداشته و اساس دین و ملت را نابود انگاشته، و احکام خدا را پشت پا زده و مباحی مذهب گشته اند! نه حلال می دانند نه حرام، از هیچ مالی اجتناب نمی کنند، گاهی می گویند که خدا از عبادت ما

ص: ۱۷۸

بی نیاز است، چرا خود را عبث رنجه داریم! و زمانی گویند خانه دل را باید عمارت کرد اعمال ظاهر را چه اعتبار! و در انواع معاصی فرو روند و می گویند نفس ما به مرتبه ای رسیده است که امثال این اعمال ما را از راه خدا باز نمی دارد، و ضعفاء نفوس محتاج به طاعت و عبادتند، و این گمراهان مرتبه خود را از پیغمبران و اوصیاء بالاتر می دانند.

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد

ای بسا خرقة که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

و بعضی دیگر کسانی هستند که ادعای معرفت و یقین، و دعوی مشاهده جمال معبود و وصول به مرتبه شهود می کنند، شطح و طامات چند ساخته، و ترهاتی (۱) بهم پرداخته، و فقهاء و محدثین و ورثه احکام سید المرسلین (صلی الله علیه و آله) را به چشم حقارت نظر می کنند، و اموری چند نسبت بخود می دهند که هیچ پیغمبری و وصی آن نکرده، و حال آنکه نه ایشان را مرتبه ای است از علم و نه مایه ای است از عمل، هیچ ندانسته اند بجز کلماتی و

ص: ۱۷۹

۱ - ۱) - «شطح» و «شطحیات» سخنانی است که ظاهر آن خلاف شرع باشد، و عرفا در حال وجد آنرا بر زبان می رانند، «طامات» جمع «طامه» به معنای حرفهای زیادی است، و «ترهات» به ضم تاء و کسر راء، جمع «ترهه» یعنی بیهوده ها و یاوه ها.

اصطلاحی چند که آنها را دام خود قرار داده اند، و جمعی از اهل دنیا را به آن دام کشیده اند، مال ایشان را می خورند و دین ایشان را بر باد می دهند «فهو لحوانم هاضم و لدینهم حاطم»، از آنچه ادعا کنند بی خبرند، از درگاه اقدس الهی از همه کس دورترند.

این مدعیان در طلبش بی خبراند

آن را که خیر شد خبری باز نیامد

و جماعتی دیگر هستند که ایشان را ملامتیه بنامند؛ اعمال قبیحه را مرتکب می گردند، و افعال شنیعه را بجا می آورند، و چنان پندارند که این موجب رفع اخلاق ذمیمه و کاسر هوا و هوس نفس خبیثه است، و حال آنکه خود این افعال در شریعت مقدسه مذموم، و مرتکب آنها معاقب و ملوم است.

تو خرقة را ز برای هوا همی پوشی

که تا به زرق بری بندگان حق از راه

هفتم مغرورین از طایفه اغنیا و مال دارند؛ و غرور ایشان نیز از راههای بسیار است، بعضی گمان کنند که اقبال وسعه دنیاوی نتیجه قرب به خداست، و به این سبب خود را بر فقراء ترجیح دهند، نمی دانند (۱):

ص: ۱۸۰

نه منعم به مال از کسی بهتر است

خرار جلّ اطلّس بپوشد خر است

و غرور این جماعت در طایفه دوّم بشرح رفت.

و برخی دیگر سعی در ساختن مساجد و مدارس و رباط و امثال اینها نمایند لکن مضایقه ندارند از صرف مال حرام در آن؛ بلکه بسا باشد زمین مدرسه و مسجد یا آلات و ادوات آنرا به غضب و قهر گیرند، و بجز ریا و شهرت باعی دیگر ندارند؛ و گروهی دیگر دست به بذل و عطا و صدقات گشایند اما سعی می کنند که مال ایشان به شخص معروف یا به کسی رسد که در مجامع زبان به مدح و شکر ایشان گشاید، و به فقرای گمنام هیچ نمی دهند، یا آنکه صرف راه حجّ و زیارت خود یا یکی از منسوبین خود می کنند که موجب اشتها ایشان گردد.

و قومی دیگر مال بسیار از ممّر حلال و حرام جمع نموده و در محافظت آن نهایت سعی بجا آورند، و غایت امساک در صرف آن دارند، بلکه بسا باشد که در حقوق واجبه از خمس و زکاه تقصیر می نمایند، و اما در عباداتی که پای مال در میان نباشد جدّ و جهد بکار برند؛ غافل از آنکه صفت بخل مهلك است و دفع آن واجب است.

ص: ۱۸۱

و بالجمه مغرورین از هر طایفه بسیار است و طالبین سعادت باید در مقام احتراز از آن آفات باشند، و از ذکر این کلمات رنجیده نشوند، چه آنکه پند حکیم عین صواب است و محض خیر، «فرخنده بخت آنکه به سمع رضا شنید» و اگر العیاذ بالله باعث رنجش و افسردگی است کلام را ختم کرده و عذر خواهیم و گوئیم:

گر خاطر شریف رنجیده شد ز حافظ

باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده

صفت بیست و چهارم: طول امل است (۱).

که عبارت است از امیدهای بسیار در دنیا، و آرزوهای بسیار دراز و توقع زندگانی در دنیا و بقای در آن؛ و سبب این صفت دو چیز است:

یکی جهل و نادانی؛ چه جاهل اعتماد می کند بر جوانی با صحت مزاج خود، و بعید می داند مرگ را در عهد شباب و حالت صحت مزاج، و غافل است از مردن اطفال و جوانهای بی شمار که

ص: ۱۸۲

۱-۱) - بیا/ که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است مچو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است

هرروز جنازه آنها را بر دوش کشیده و به قبرستان می آورند، و بیچاره ملاحظه نمی کند که اگر اهل شهرش را بشمارند صد یک آن پیر نیستند و پیش از آمدن زمان پیری بچنگ مرگ گرفتار گشته اند، تا یک نفر پیر بمیرد هزار نفر جوان و طفل مرده اند. و نیز غافل است از مردن به مرگهای مفاجات و عروض مرگهای ناگهانی که از برای آنها وقتی مخصوص نیست.

دوم محبت دنیای دنیّه و انس به لذات فانیه است، چه انسان مادامی که گرفتار این محبت و انس باشد مفارقت از آنها بر او گران است، لهذا دل او به زیر بار فکر مردن که هادم لذات است نمی رود، و اگر گاهی در دل او خطور کند خود را به فکر دیگر می اندازد، و از مشاهده کافور و کفن کراحت دارد، و اگر احیاناً به یاد آخرت بیافتد شیطان و نفس اماره او را بوعده فریب دهند که هنوز تو در اول عمری، و حال چندی به کامرانی و جمع اسباب مشغول باش تا بزرگ شوی، در آنوقت توبه کن و مهیای کار آخرت شو؛ و چون بزرگ شود گوید حال جوانی، هنوز بجا است تا وقت پیری!، چون پیر شود گوید انشاء الله این مزرعه را آباد کنم، یا این دختر را جهازگیری نمایم، یا این خانه را تمام نمایم بعد از آن دست از دنیا کشم و در گوشه ای به فراغت مشغول عبادت شوم، و هرشغلی که تمام شود شغلی دیگر روی می دهد، و هرروز امروز و فردا می کند که: «ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد»؛ و این بیچاره غافل است از اینکه او را وعده فردا می دهد فردا هم با او است، و آنکه فراغت از شغل دنیا حاصل نمی شود، و فارغ کسی که یکبارگی دست از او بردارد.

و علاج آن به معالجهٔ مرض حبّ دنیا است که گذشت، و به ملاحظهٔ احوال این عاریت سرا و بی وفائی آن:

چه آنکه جهان ملک جاوید نیست

ز دنیا وفاداری امید نیست

و استماع کند مواعظ و نصایح ارباب نفوس مقدسهٔ را، و تأمل کند که شاید تختهٔ تابوت او امروز در دست نجار است، یا کفن او امروز از دست نساج برآمده، با خشت لحد او امروز از قالب برون شده باشد؛ پس چاره ای در کار خود کند و بگوید:

مالک فی الخیمه مستلقیا

قد نهض القوم و شدّ و الرّحال

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی؟ ره ز که پرسی؟ چه کنی؟ چون باشی؟

و ضدّ آن، قصر امل است که کم امیدی به دنیا باشد، و این شعار اهل ایمان، و سیرت خوبان و نیکان است. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمودند که چون صبح کنی فکر شب را مکن، و ذخیره بردار از دنیای خود برای آخرت، و از زندگانی برای مرگ، و از صحت مندی خود برای روز بیماری، چه می دانی که فردا برای تو چه خواهد گذشت، و نام تو در میان چه طایفه ای خواهد بود (۱).

سال دیگر را چه می داند حساب

در کجا شد آنکه با ما بود پار

ص: ۱۸۴

روزی به عرض آن حضرت رسید که اسامه کنیزی بوعده یکماه خریده است، فرمود همانا اسامه بسیار دراز امید است که امید حیات یکماه به خود دارد (۱).

و مخفی نماند که مردمان در طول و قصر امل مختلفند، گروهی هرگز خیال مرگ نمی کنند، و بعضی دیگر گاهی خیال می کنند اما امید زندگانی را تا سنّ طبیعی دارند و در کمتر از آن مرگ را تصور نمی کنند، و به تحصیل معیشت صد سال بلکه دوست سال می پردازند، و برخی دیگر زیاده از عمری که بسیار از مردم دارند توقع ندارند، و همچنین تا به کسی می رسد که فکر زیاده از یکسال را نمی کند و امید آینده را بخود ندارد و این شخص بالنسبه به مراتب سابقه قصیر الامل است، و از این بهتر کسی است که در فکر بیش از یک شبانه روز نیست، و بالاتر از این کس آن است که همیشه مرگ در نظر او حاضر است، و چنین کسی هر نمازی که می کند نماز وداع کنندگان دنیا است.

لکن اکثر مردمان خصوص در این زمان طول امل برایشان غالب شده که بالکلیه از یاد مرگ بیرون رفته، و هرچه سنّ ایشان زیادتر و به سفر آخرت نزدیکتر می شوند حرص و طول امل ایشان

ص: ۱۸۵

۱- ۱) - در احیاء العلوم ج ۴ ص ۴۵۳ آمده است: و قال ابو سعید الخدری اشتری اسامه بن زید من زید بن ثابت ولیده بمائه دینار- الی شهر- فسمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله) یقول: الا تعجبون من اسامه المشتري الی شهر؟ انّ اسامه لطویل الامل، و الذی نفسی بیده ما طرفت عینای الا ظننت انّ شفری لا یلتقیان حتی یقبض الله روحی.

زیادتر می گردد، همچنان که در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله) اشاره به آن شده، و در اکثر پیران عصر خود نیز مشاهده می کنیم.

مار بودی ازدها گشتی مگر

یکسرت بود این زمانی هفت سر

پس کسی که سنّ او به حدّ چهل سالگی رسید دیگر فکر دنیا کردن او از غفلت است و فریب شیطان است، چه ایّام لذّت و کامرانی گذشت، و روزگار نشاط و شادمانی بسر آمد، و هرروز عضوی از او کوچ می کند و بیچاره از آن غافل و در فکر باطل است.

چو دوران عمر از چهل درگذشت

مزن دست و پا کابت از سر گذشت

چو باد صبا بر گلستان وزد

چمیدن درخت جوان را سزد

نزید ترا با جوانان چمید

که بر عارضت صبح پیری دمید

دریغا که فصل جوانی گذشت

به لهو و لعب زندگانی گذشت

و بدانکه هرکس زیادتر از ضروری سال خود جمع می کند طول امل دارد، و همچنین هرکه امور او مستغرق و با مردم محاسبه و معامله دارد که زمان آن طول می کشد و با وجود این مضطرب نیست طویل الامل است.

و علامت قصر امل آن است که امر خود را جمع آوری نماید، مانند کسی که اراده سفری دارد، و سعی از برای جمع قوت

زیادتر از یکسال بلکه چهل روز خود را نکنند، و سایر اوقات خود را صرف طاعت و عبادت نمایند، و علاج طول امل یاد مرگ است؛ چه خیال مردن آدمی را از دنیا دلگیر و دل را از دنیا سیر می سازد، و از این جهت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود بسیار یاد آورید شکننده لذتها را (۱).

و مروی است که: هیچ خانواده ای نیست مگر آنکه ملک الموت شبانه روزی پنج مرتبه ایشان را بازدید می نماید (۲).

و عجب است از آدمی زاده خیره سر؛ یقین به مرگ و رفتن در قبر دارد و از خواب غفلت بیدار نمی شود، و در فکر کار آنجا نمی باشد.

خانه پر گندم و یک جو نفرستاده بگور

غم گورت چو غم برگ زمستانی نیست

پس کسی که داند عاقبت او مرگ است، و خاک قبر بستر او است، و کرم و مار و عقرب هم نشین او، و زیر زمین جایگاه او است؛ سزاوار است که حسرت او بسیار و اشک چشمش پیوسته جاری بر رخسار باشد، و فکر و ذکرش منحصر در همین بلیه باشد.

باغبانان ز خزان بی خبرت می بینم

آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

ص: ۱۸۷

۱-۱) -جامع السعادات ج ۳ ص ۳۸: اکثرها ذکر هادم اللذات.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۳ ص ۴۱.

رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او

اگر امروز نبرده است که فردا ببرد

پس بر هرطالب نجاتی لازم است که هرروز گاهی مردن را یاد آورد، و زمانی متذکر گردد حال امثال و اقران و یار و دوستان را که از دنیا رفته و در وحشت آباد گور تنها خفته اند، و یاد آورد صورت و هیئت و آمدوشد ایشان را، و فکر کند که حال چگونه خاک صورت ایشان را از هم ریخته، و اجزای ایشان در قبر از هم پاشیده، زنانشان بیوه و گرد یتیمی بر چهره اطفالشان نشسته، و خانها از ایشان خالی مانده، و نامشان از صفحه روزگار برافتاده، پس یک یک از گذشتگان را بخاطر گذراند، و ایام حیا و خنده و نشاطشان را یادآوری نماید، و امید و آرزوها و سعی ایشان را در جمع نمودن اسباب زندگانی تصور نماید.

ز دوران ملک پدر یاد کن

دل از بند اندیشه آزاد کن

کنون روزگارش بجائی نشاند

که بر یک پیشیش تصرف نماند

پس یاد کند که الحال در قبر مفاصلشان از هم جدا شده، زبان گفتارشان خموش، و خورش مار و مور گشته، و دهان هایشان پر از خاک گشته! پس ای جان برادر لختی به قبرستان رو، و بر خاک دوستان گذر کن، و بر لوح مزارشان نگاه اعتباری بنما، و تفکر کن که در زیر قدمت به فاصله دو ذرع چه خبر و چه صحبت است.

سعدی:

ص: ۱۸۸

زدم تیشه یکروز بر تلّ خاک

بگوش آدمم ناله دردناک

که زنهار اگر مردی آهسته تر

که چشم و بناگوش و روی است و سر

جهان دار بودم من اندر جهان

شدستم برابر به خاک این زمان

پس چون به نظر اعتبار نگری رفقاییت را بینی که با خاک تیره یکسان گشته، و آشنایان را نگری که ناله حسرتشان از فلک گذشته، ترک دوستی گفته اند و روی از ما نهفته اند، پدرانند مهر پدری بریده، و مادرانند دامن از اطفال کشیده، برادرانند برادری را فراموش کرده، و گردن کشانند سر به گریبان مذلت کشیده، سلاطین و تاجورانند که نیم خستی در زیر سر نهاده، لشکر کشانند تنها و بی کس مانده، یوسف جمالانند که کرمها بر صورتشان آرمیده، نودامادانند که به عوض زلف عروسان مار سیاه در گردن پیچیده، عروسانند که در حجله قبر هم آغوش مار و مور گردیده، تاجرانند که بی سود و سرمایه در حجره قبر افتاده، و هکذا:

هر آن ذره که آرد تند بادی

فریدونی بود یا کی قبادی

کفی گل در همه روی زمین نیست

که در وی خون چندین آدمی نیست

پس بعد از آن در عاقبت کار خود تأمل کنی که تو نیز مثل ایشان خواهی گشت، و عمرت بسر آید و علامت مرگ در تو ظاهر شود، و اطباء از معالجه ات دست کشند، اعضایت از حرکت

بازماند و عرق مرگ بر جبینت ظاهر گردد، و ملک الموت به امر پروردگار به جهت قبض روح تو آید، و خواهی نخواهی چنگال مرگ بر جسم ضعیفت افکنند، و میان جسم و جانت جدائی اندازد، دوستان و برادرانت ناله حسرت در ماتمت ساز کنند، و احتیاء و یاران به مرگت گریه آغاز کنند، پس بر مرکب تابوت سوارت کنند، بزندان گورت برند، و در وحشت آباد گورت را تنها گذاشته و برگردند!

چون چندی به امثال این افکار پردازی به تدریج آمالت کم گردد و مهیای سفر آخرت می گردی، و غنیمت می شمیری چند روزه ایام زندگانی و صحت و جوانی و غنا و فراغت خود را.

شنیدم که یکبار در دجله ای

سخن گفت با عابدی کله ای

که من فرماندهی داشتم

به سر بر کلاه مهی داشتم

چو طالع مدد کرد و بخت اتفاق

گرفتم بیازوی دولت عراق

طمع کرده بودم که کرمان خورم

که ناگه بخوردند کرمان سرم

بکن پنبه غفلت از گوش هوش

که از مردگان پندت آید بگوش

صفت بیست و پنجم: گناهکاری و اصرار بر معاصی حضرت باری و عدم پشیمانی از گناهان است.

مروی است که جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند که: دندان خود را به خنده ظاهر مساز و حال آنکه اعمال قبیحه از تو صادر شده، و شب ایمن مخواب و حال آنکه گناه از تو سر زده باشد (۱).

و از جناب صادق مروی است که فرمود: کسی که قصد گناهی نماید مبدا که پیرامون آن گردد، چه بسیار باشد که از بنده گناهی سرزند و پروردگار او را ببیند پس بفرماید قسم به عزت و جلال خودم که بعد از این ترا نمی آمرزم ۲.

و نیز روایت شده که عمل بد زودتر در صاحب خود اثر می کند از کارد در گوشت ۳.

و اخبار در این معنی بسیار است، پس زنهار گمان مکنی که ممکن باشد که به وبال گناه خود گرفتار نشوی، ببین چگونه حق تعالی از ترک اولائی از پیغمبران سر زد نگذشت، و از ایشان مؤاخذه فرمود، آیا بگوشت نرسیده که جدت حضرت آدم صفی که مسجود ملائکه بود به سبب یک ترک اولائی او را از بهشت بیرون کردند و حلل و زیور بهشتی را از او گرفتند، پس آدم بعد از آن ترک اولی مدّت دویست سال گریست تا خدا توبه او را قبول کرد، پس هرگاه مؤاخذه شوند یکی از مقربان درگاه الهی به سبب یک ترک اولی، پس چگونه خواهد شد حال دیگران که هر روز گناهان از ایشان سر می زند و آن را سهل می شمارند؟!!

ص: ۱۹۱

جائی کہ برق عصبان بر آدم صفی زد

ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی

و بعلاوه این معاصی کثیره، به سبب یک طاعت ناتمام خود طمع غفران و دخول در جنان دارند، چه خوش فرمود شیخنا البهائی در این مقام:

جدّ تو آدم بهشتش جای بود

قدسیان کردند مروی را سجود

یک گنه ناکرده گفتندش تمام

مذنبی مذنب برو بیرون خرام

تو طمع داری که با چندین گناه

داخل جنت شوی ای رو سیاه

و ضدّ اصرار بر گناه، توبه است؛ و آن پشیمانی از گناه است از این جهت که معصیت است مرحقّ تعالی را، و حقیقت آن به سه چیز متحقق می گردد:

اول به قوّت ایمان و دانستن ضرر گناهان، و آنکه آنها حجابند بین بنده و محبوب.

دوم پشیمانی و ندامت از کرده خود به این معنی که دل او محزون شود به سبب یاد آوردن آن عمل، و آرزو کند که کاش آن عمل از او سر نزده بود.

سوم ترک آنچه مرتکب آن است از معصیت در حال، و عزم بر ترک آن در همه عمر، و قصد تلافی نمودن آن اگر قابل تلافی باشد.

پس پشیمانی و عزم بر ترک در قبول هر توبه کافی نیست،

ص: ۱۹۲

بلکه باید تدارک حق آن نیز بشود، زیرا که گناهی که از آدمی سرزده یا محض حق الله است، و غیر خدا را در آن حقی نیست، یا حق الناس نیز در آن هست؛ و صورت اول نیز بر دو قسم است:

یا چیزی است که قضاء و تلافی ندارد چون شرب خمر و زدن ساز و امثال اینها؛ پس توبه آن همان پشیمانی و عزم بر ترک آن است.

و یا چیزی که قضاء دارد چون نماز و روزه و زکوه و خمس و حج و کفاره و امثال اینها؛ و در اینها بعلاوه پشیمانی و عزم بر ترک، قضاء آنها است به قدر امکان.

و صورت دوم که حق الناس است، پس آن حق یا حق مالی است یا بدنی است، یا عرض؛ پس اگر مالی باشد و قدرت بر رد آن به صاحبش داشت باشد رد نماید، و اگر تنگدست است استحلال جوید، و اگر قدرت باشد و صاحبش معلوم نیست به فقراء بدهد، و اگر در صورت تنگدستی صاحبش بحل نمود ترا، یا دسترس به صاحبش نداری طلب آمرزش کن و افعال حسنه کن از برای صاحبش، و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی که صاحبش را در قیامت از تو راضی نماید.

و اگر حق بدنی باشد تمکین کن صاحبش را تا از تو قصاص کند، یا به احسان و انعام او را از خود راضی بساز اگر به صاحبش دسترسی داری، و الا باز همان تضرع بدرگاه خدا و استغفار و عبادات است از برای صاحبش.

و اگر حق آبرویی باشد مثل آنکه غیبت کرده یا بهتان به کسی زده ای، یا فحش داده ای، یا دل شکسته ای پس باید که

اگر مظنه غیظ صاحب حق نباشد از او استحلال کنی، و اگر نه به جهت او استغفار نمائی، و در زیادتی افعال حسنه برای او بکوشی که عوض حق او بشود. و باید در بهتان نیز بروی نزد آن کسی که نزد او بهتان گفته بودی، و اقرار به کذب خود نمائی؛ و در جمیع صوری که حق الناس است حق الله هم هست، و باید تلافی حق الله نیز به پشیمانی و عزم بر ترک شود.

بدانکه توبه از معاصی، سرمایه سالکین و موجب محبت رب العالمین است؛ از حضرت باقر علیه السلام منقول است که خداوند تعالی خوشحالتتر می شود به توبه بنده خود از مردی که در شب تار در بیابانی مرکب و توشه خود را گم کرده باشد و ناگاه آن را بیابد (۱).

و حضرت صادق (علیه السلام) فرموده که خدای تعالی دوست می دارد از بندگان خود پرگناه و پرتوبه را (۲).

و مستور نماند که علماء گفته اند توبه واجب فوری است، و به منزله تریاق است از برای سموم گناهان؛ و تسویف و تأخیر آن مردد است ما بین دو خطر عظیم، یکی رسیدن اجل و گذشتن وقت تدارک، و دیگر تراکم ظلمتهای معاصی بر دل و مجتمع گشتن آن تا به مرتبه طبع (۳) رسد که قابل محو نباشد، چنانچه جناب

ص: ۱۹۴

۱- ۱) - اصول کافی ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۸.

۲- ۲) - اصول کافی ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۹: إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْعَبْدَ الْمَفْتِنَ التَّوَّابِ، وَ مَنْ لَا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ كَانَ أَفْضَلَ.

۳- ۳) - اشاره به آیاتی است که دلالت دارد در اثر کفر و معصیت قلوب کفار از لطف خدا محروم و ممنوع گردد بطوریکه مهر و موم شده و نمی تواند مطالب حقه را درک نماید «و طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» ۸۷/ توبه

لقمان به پسر خود فرمود که: ای فرزند توبه را تأخیر مکن که مرگ ناگاه می رسد، و هر که تأخیر بیندازد توبه را یکی از دو خطر عظیم به او می رسد، اگر زنده ماند دل او را زنگ معصیت می گیرد و سیاه و تیره می شود و دیگر از آن محو نمی گردد؛ و اگر مرگ او را گرفت دیگر مهلت تلافی نمی یابد.

پس ای آنکه عمر خود را به عصیان پروردگار صرف کرده ای! از خواب غفلت برخیز و فکری کن برای روز رستخیز.

تاکنون کردی گنه دیگر مکن

تیره کردی آب افزون تر مکن

و بدان که توبه ای که جامع جمیع شرائط باشد در درگاه الهی مقبول است.

و مخفی نماند که گناهان بر دو قسم است:

کبیره که ارتکاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون می برد و مستحق عقوبت الهی می کند.

و دیگری صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت بیرون نمی رود، و اگر اجتناب از کبائر بکنند ارتکاب آنها مقرون به عفو است، و حق تعالی به فضل خود آنها را می بخشد.

و آراء اکابر در عدد کبائر مختلف است؛ شیخنا المحقق شیخ بهائی زید بهائه در شرح حدیث سوم از کتاب اربعین اشاره به اختلاف آراء اصحاب کرده فرموده که: قومی گفته اند که کبیره هر گناهی است که حق تعالی در قرآن و عید عقاب بر آن فرموده باشد، و بعضی دیگر گفته اند که کبیره گناهی است که شارع مقدس از برای او حدی تعیین کرده یا تصریح کرده باشد در او به

ص: ۱۹۵

وعید عقاب، و طایفه ای دیگر گفته اند که کبیره هر گناهی است که اظهار کند کمی اهتمام فاعلش را به دین، و دیگران گفته اند که کبیره هر گناهی است که معلوم شد حرمت او به دلیل قاطع.

و دیگری گفته که هر گناهی که وعید شدید بر آن در کتاب یا سنت است کبیره است، و از ابن مسعود روایت شده که گفت بخوانید از سوره نساء تا آیه شریفه «إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» پس از اول سوره تا این آیه هر چه نهی از آن شده کبیره است.

و جماعتی گفته اند که گناهان تمامی کبیره اند به سبب اشتراک آنها در مخالفت امر و نهی شارع، لکن گاهی اطلاق می شود صغیره و کبیره بر گناه بالنسبه به مرتبه بالا و پائین او، مثل بوسیدن زن اجنبیه صغیره است بالنسبه به مرتبه بالا که زنا باشد، و کبیره است بالنسبه به مرتبه نازل که نگاه به شهوت باشد.

شیخ جلیل امین الاسلام ابو علی طبرسی طاب ثراه در کتاب مجمع البیان این قول را نقل کرده و بعد فرموده همین است مذهب اصحاب ما رضوان الله علیهم چه آنکه آنها گفته اند که گناهان تمام کبیره است لکن بعضی از آنها بزرگتر از بعضی دیگر است، و صغیره در میان گناهان نیست، بلکه صغیره بودن امر نسبی است که بالنسبه به گناه بزرگتر صغیره گفته می شود، انتهی.

و قوم دیگر گفته اند که کبیره هفت است: شرک به خدا، و

قتل نفس محترمه، و رمی (۱) زنهای عقیقه، و خوردن مال یتیم، و زنا، و فرار کردن از جهاد، و عقوق مادر و پدر؛ و در این باب نیز حدیثی از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند.

و بعضی بر این عدد سیزده گناه دیگر افزوده اند که آن: لواط است، و سحر، و ربا، و غیبت، و قسم دروغ، و شهادت زور، و شرب خمر، و ترک احترام کعبه معظمه، و دزدی و شکستن هیبت امام، و اعرابی شدن (۲) بعد از هجرت، و ناامیدی از رحمت خدا، و ایمن شدن از عذاب الهی.

و بعضی چهارده گناه دیگر اضافه کرده اند: خوردن میته، و خون، و گوشت خوگ و گوشت حیوانی که به غیر نام خدا ذبح شده باشد و در غیر ضرورت، و رشوه گرفتن، و قماربازی کردن، و کیل و وزن را کم کردن، و یاری ظلمه کردن، و حبس حقوق مردم بدون پریشانی، و اسراف در مال، و مال صرف کردن در حرام، و خیانت در مال مردم، و اشتغال به ملامتی مانند دف و طنبور و تار و امثال اینها؛ و اصرار بر گناهان؛ و این چهارده گناه در کتاب عیون اخبار رضا از حضرت امام رضا علیه السلام منقول شده.

پس ده قول است در ماهیت گناه کبیره، و نیست از برای هیچکدام دلیلی که نفس بر آن مطمئن شود، شاید در اخفای آن

ص: ۱۹۷

۱-۱) - یعنی نسبت زنا و مانند آن به زنان پاک و پارسا دادن.

۲-۲) - یعنی ساکن شدن در بادیه، شاید در این زمانها رفتن به بلادی باشد که در آنجا عالمی نباشد و نتوان در آنجا مسائل دین خود را اخذ نمود چنانچه علامه مجلسی طاب ثراه فرماید (منه)

مصلحتی باشد که عقلهای ما به آن راه ندارد، چنانچه مخفی شده شب قدر و نماز وسطی و غیر اینها.

و اصحاب حدیث نقل کرده اند که: از ابن عباس پرسیدند از گناهان کبیره که آیا آنها هفت است؟ گفت آنها به هفتصد نزدیکتر است تا به هفت، انتهی.

و علامه مجلسی در حقّ الیقین کلام را در این مقام فی الجمله بسط داده و فرموده که والد حقیر در بعضی از تصانیف خود آنها را جمع کرده است، پس هر که طالب تفصیل است رجوع به کلمات مجلسین کند.

صفت بیست و ششم: فراموشی از اعمال و غفلت از محاسبه آنها است.

و این سبب کلی هلاکت اکثر مردمان است، چنانچه تاجر اگر هر چند یک دفعه به حساب خود نرسد و از سود و زیان و دخل و خرج و کارکنان غفلت نماید اندک وقتی همه سرمایه او بر باد رود و ورشکست شود.

و ضدّ این غفلت، محاسبه و مراقبه نفس است؛ یعنی انسان در هر شبانه روزی وقتی را معین نماید که در آن وقت به حساب نفس خود برسد، و طاعات و معاصی خود را موازنه نماید، پس اگر نفس خویش را مقصّر یافت با او عتاب و خطاب کند، و تدارک آن نماید و الا شکر پروردگار خود کند.

و مراقبه آن است که همیشه متوجّه ظاهر و باطن خود باشد که معصیتی از او سر نزند، و واجبی را ترک ننماید. و به اجماع ائمت و تصریحات کتاب و سنت ثابت که در روز حساب، مستوفیان

عرصهٔ قیامت و محاسبان وادی پر هول و وحشت محاسبه خواهند کرد بندگان را به دقت از اعمال قلیل و کثیر و نقیر و قطمیر (۱)، و از خطر آن محاسبه نجات نمی یابد مگر کسی که در دنیا حساب نفس خود نماید، و اعمال و افعال و حرکات و سکنتات خود را به میزان شرع بسنجد تا در روز حساب محاسبه او آسان گردد، و اشاره به این محاسبه است آیه کریمه «وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» (۲).

و حضرت صادق (علیه السلام) فرموده که: محاسبهٔ نفس خود را بکنید پیش از آنکه از شما مطالبهٔ حساب آن را بکنند، همانا از برای قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی هزار سال آدمی را نگاه می دارند و حساب از او می جویند (۳).

و حضرت امام موسی فرمودند که: از ما نیست آنکه هرروز محاسبهٔ خود را نکنند، پس اگر عمل نیک از او سرزده از خدا طلب زیادتی کند، و اگر عمل بد از او صادر شده باشد توبه و استغفار نماید (۴).

و کیفیت محاسبه و مراقبه مبسوط است، و این مقام را

ص: ۱۹۹

۱-۱) - نقیر بر وزن شریف یعنی گودی و شکاف مختصری که روی هسته خرما نمایان است قطمیر به کسر قاف یعنی پوسته نازکی که میان هسته خرما و خود خرما قرار گرفته است و منظور از تشبیه اعمال به این مختصرات عموم و شمول محاسبه است.

۲-۲) - سورهٔ حشر آیه ۱۸.

۳-۳) - جامع السعادات ج، ص ۹۱ و ۹۲.

۴-۴) - اصول کافی ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۲.

گنجایش ذکر آن نیست، و در کتاب مقالید مَفصلاً آنرا ذکر کرده ام.

صفت بیست و هفتم: کراهت است.

که عبارت است از ناخوش داشتن از چیزی که در یافتن آن سبب المی و تعبى گردد، و چون کراهت قوّت گیرد مشقّت گویند؛ و کراهت یا از چیزی است که میل و محبّت به آن شرعا و عقلا ممدوح است، یا از چیزی است که چنین نیست و آنچه از اخلاق رذیله است از قسم اوّل است.

و ضدّ کراهت، محبّت است؛ که عبارت است از میل و رغبت به چیزی که در یافتن آن سبب لذّت و راحت باشد، و کراهت و محبّت فرع ادراک و فهمیدن و تابع آنند، و ادراک یا تعلق به محسوسات دارد مانند آنچه به حواس پنجگانه ادراک شود، و یا به غیر محسوسات؛ و آن نیز یا بحواس باطن است چون صور جزئیّه خیالیّه و وهمیه، و یا به قوّه عاقله است که به آن قوّه تعقل می شود، مثل ادراک معانی کلیّه و ذوات مجرّده و معارف حقّه.

و شکی نیست که لذّت خیالیّه و وهمیه اشدّ و اعلى از لذّت حسیه اند، و به این سبب است که لذّت آدمی از صورت جمله که در خواب دید اقوی است از لذّت همان صورت در بیداری؛ و لذّت عقلیه به مراتب شتی از لذّت حسیه و خیالیّه و وهمیه اقوی است، و نظر به اینکه هرچه لذّت و راحت در آن بیشتر آن چیز محبوبتر است؛ لهذا محبّت عقلیه بمراتب بسیار از سایر انواع محبّت شدیدتر است و بالاتر می شود، و همچنین است کراهت.

ص: ۲۰۰

و بدانکه محبت ممکن نمی شود مگر به سببی از اسباب، و نظر به اینکه از برای آن اسباب بسیار و علت‌های مختلفه است پس به این جهت دوستی نیز به اقسام بسیار منقسم می شود:

اول محبت انسان وجود و بقاء خود را، و آن اشدّ اقسام محبت است، چه محبت فرع ملایمت و معرفت و اتحاد بین محب و محبوب است، و در ما بین انسان و وجودش این سه چیز از هر موردی بیشتر است، و از این جهت است که غافل از حقیقت، مرگ را دشمن می دارد، و یک جهت محبت انسان اولاد و اقرباء و خویشان خود را راجع به این جهت است.

دوم محبت به غیر است از جهت حصول لذت جسمیه حیوانیه از آن؛ مثل دوستی زن و مرد و اطعمه و اشربه لذیذه، و لباسهای فاخره، و امثال اینها که اضعف مراتب محبت است؛ زود بهم می رسد و زود هم فانی می شود.

سوم محبت به غیر است به جهت احسان او؛ چه انسان بنده احسان است و طبع هرکسی بر این مجبول است.

چهارم محبت چیزی است که به سبب ذات آن، بدون آنکه به سوای ذات او منظوری داشته باشد؛ مثل محبت به جمال و سبزه، و آب، و امثال آن.

پنجم محبت میان دو نفر که مناسبت معنویّه پنهانی با یکدیگر داشته باشند، و هیچیک بوجه مناسب برنخورند.

ششم محبت کسی با دیگری که میان ایشان در بعضی مواضع اجتماع و الفت حاصل شده بود، مثل سفرهای دور و نشستن در کشتی و امثال اینها.

هفتم محبت با کسی به جهت سنخیت و مناسبت ظاهریه، چون محبت طفل با طفل و پیر با پیر، و امثال اینها.

هشتم محبت علت و صانع است نسبت به معلول و مصنوع، و محبت معلوم و مصنوع نسبت به علت و صانع خود؛ و این نیز یک سبب است از برای محبت بین والدین و اولاد، و بین عالم و متعلم، و بالاترین اقسام محبتی است که حق تعالی نسبت به بندگان خود دارد، و بعد از آن محبتی است که اهل معرفت نسبت به حق دارند.

نهم محبت دو نفر با هم که در یک علت شریکند و معلول یک علت و مصنوع یک صانعند، چون محبت برادران و شاگردان با یکدیگر.

و اکثر اقسام محبت که مذکور شد فطری و طبیعی است، و بالاترین محبتها محبت به خدا است و منسوبات او، و سزاوار محبت بجز ذات مقدس او نیست، بلکه حقیقت محبت منحصر در این است، و این مقام مقربین است.

مروی است که حضرت شعیب (علیه السلام) از دوستی خدا آنقدر گریست که دو چشم او نابینا شد، حق تعالی چشم او را باز عطا فرمود، باز گریست تا چشم او نابینا شد، خداوند او را بینا کرد هم چنین تا سه مرتبه در مرتبه چهارم وحی به او رسید که ای شعیب تا به کی می گریی، اگر گریه تو از خوف جهنم است من ترا از آن ایمن گردانیدم، و اگر از شوق بهشت است آنرا به تو عطا نمودم.

عرض کرد: الهی و سیدی تو آگاهی که گریه من نه از ترس

جهنم است و نه از شوق بهشت، و لکن دل من به محبت تو بسته شده است و بی ملاقات تو صبر نمی توانم کرد، و گریه دوستی و محبت است که چشم مرا نابینا کرده است، پس وحی به او رسید که حال که گریه تو از این راه است بزودی کلیم خود موسی بن عمران را به خدمتکاری بفرستم و چوب شبانی به دست او دهم تا شبانی تو کند (۱).

و در دعای عرفه منسوب به حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء است که: خداوند توئی که خانه دل دوستان را از غیر پرداختی و آن را از اغیار و بیگانه خالی ساختی تا بجز دوستی تو در آنجا نباشد و رو به غیر تو نیاورند و بجز تو را شناسند (۲).

و در مناجات نهم انجیلیه است که: ای خدای من، کیست که شیرینی محبت ترا چشید پس غیر ترا دوست گرفت، و کیست که به عزت تو انس گرفت که روی به دیگران آورد.

هر کس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی

دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دوستی خدا چون به خلوت خانه دل پرتو افکند او را از هر فکری و ذکری

ص: ۲۰۳

۱-۱) -جامع السعادات ج ۲ ص ۱۵۲.

۲-۲) -اقبال الاعمال سید بن طاووس ص ۳۴۹: و انت الّذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائک حتّی لم یحبّوا سواک و لم یلجأوا الی غیرک.

خالی می سازد، و از هریادی بجز یاد خدا می پردازد، نه به چیزی مشغول می گردد، و نه بجز یاد خدا یادی دارد (۱).

شوق لبّت برد از یاد حافظ

درس شبانه ورد سحرگاه

و فرمود چون دوست خدا دست به مناجات بردارد ملائکة ملکوت به او مباحثات می کنند و بدیدن او افتخار می نمایند، بلاذ خدا به او معمور و خرّم و بندگان خدا به کرامت او نزد خدا مکرّمند. اگر خدا را به او قسم دهند و سؤال کنند عطا می کند و بواسطه او از ایشان دفع بلا می نماید، و اگر مردمان قدر او را نزد خدا بدانند به خاک قدم او به خدا تقرب می جویند ۲.

و آنچه در خصوص محبت از ادعیه و اخبار رسیده زیاده از آن است که در حیز تحریر آید، بدانکه طریق تحصیل محبت خدا به دو چیز است:

اول دوام فکر و ذکر و عجائب صنع و غرائب ملک او، و در آنچه مهیا کرده است از نعمتهای غیر متناهی در دنیا و آخرت، و مناجات با او در خلوت، و مواظبت نمودن بر عبادات به شرطی که اینها بعد از کم کردن علایق دنیویّه و پاک ساختن دل از مشاغل بوده باشد، چه دل حکم ظرفی دارد و زیاده از یک چیز در آن نمی گنجد؛ ما جعلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ (۲)، قُلِ اللهُ تَمَّ ذَرُهُمْ (۳)، بگو خدا و همه کس را ترک کن.

ص: ۲۰۴

۱- ۱ و ۲) - مصباح الشریعه ص ۵۶ باب ۹۶.

۲- ۳) - سورة احزاب آیه ۴.

۳- ۴) - سورة انعام آیه ۹۱.

دوم تحصیل معرفت و تقویت آن و مسلط ساختن معرفت او بر خزانه دل؛ و تحصیل معرفت نیز به مواظبت بر طاعات و عبادات و تضرع و ابتهاج به درگاه قادر متعال می شود.

مخفی نماند که هر کس چنان پندارد که خدا را دوست دارد، بلکه گاه است که گمان می کند که او را از همه چیز دوستتر دارد؛ و این مجرد غرور است، و فی الجمله اگر دوستی هم باشد سزاوار نام محبت نیست، و محبت بنده از برای خدا علامتی دارد:

اول: آنکه طالب لقا بوده باشد، و چون وصول آن بر مردن موقوف است از این جهت مشتاق مرگ باشد، و مرگ بر او گران نباشد چنانچه مفاد آیه کریمه است «إِنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)، و بدانکه بسا باشد که بعضی از دوستان خدا مرگ را کاره و حیات را طالبند، لکن این کراهت به جهت زیاد کردن استعداد ملاقات و تهیة اسباب لقا است، و اگر این ملاحظه نباشد ساعتی نمی خواهند در دنیا باشند، بلکه مرگ و هربلا و مصیبتی را که باعث قرب به حق باشد طالب و به جان خود خریدارند، و زبان حال ایشان مترنم به این مقال است:

نفس نفس اگر از باد بشنوم بویت

زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاک

ص: ۲۰۵

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم

و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

دوم: آنکه طالب رضای خدا باشد، و خواهش او را بر خواهش خود اختیار کند، چه دوست صادق هوای خود را فدای هوای محبوب می گرداند.

سوم: آنکه پیوسته به یاد خدا باشد.

چهارم: آنکه همیشه زبان او به ذکر خدا مشغول باشد، و به جز حدیث او چیزی نگوید و نشنود، و گوید:

من آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

پنجم: شوق به خلوت داشته باشد که مناجات با محبوب خود کند و با او راز کند، و عذر تقصیرات خود بخواهد.

در خبر است که حق تعالی فرموده: دروغ می گوید هر که دعوی محبت مرا کند چون ظلمت شب او را فرو گیرد به خوابد و از یاد من غافل شود؛ آیا هر دوستی لقای محبوب خود را دوست نمی دارد؟ و من اینک حاضرم از برای هر که طالب من باشد (۱).

عجبا للمحبّ کیف ینام

کلّ نوم علی المحبّ حرام

خواب بر عاشقان حرام بود

خواب آن کس کند که خام بود

ص: ۲۰۶

پس باید دوست خدا شبخیز باشد، و در دل‌های شب مشغول به نماز و دعا و مناجات باشد و چنان باشد که حافظ گفته:

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیهات

بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک

ششم: بر هیچ چیز از امور دنیویّه که از دست او بیرون رود تأسف نخورد و محزون نگردد.

هفتم: آنکه بر همهٔ بندگان خدا مهربان باشد چه محبّ دوست دارد دوستان و منسوبان محبوب خود را؛ مشهور است که مجنون سگی را در کوی لیلی دید، بر دور او می‌گردید و با او عشق می‌ورزید.

هشتم: آنکه از هیبت و عظمت الهی خائف باشد.

نهم: آنکه محبّت خود را پوشیده دارد و اظهار نکند، و نزد مردمان به دعوی آن بر نیاید.

تتمیم:

باید دانست که کسی که به مقام انس رسید طالب خلوت و عزلت می‌گردد، و چه مصاحبت مردمان دل او را از توجّه تام به خدا مشغول می‌سازد؛ و گاه باشد که بعضی از علماء مخالطهٔ با مردم را بر خلوت و گوشه‌گیری ترجیح دهند به سبب اخباری که در مدح الفت با مردمان وارد شده؛ پس باید این مقام را بیان نمائیم:

گوئیم تفصیل این مقام آن است که ظاهر کلمات جمعی از علماء چنان است که عزلت و گوشه‌گیری افضل از الفت با مردم است، به جهت اخباری که در مدح عزلت رسیده، و به سبب

فوائدی که بر آن مترتب می گردد؛ اما اخبار پس بسیار است، و دسته ای از آنها را شیخ جلیل بزرگوار «احمد بن فهد حلّی» در کتاب «تحصین العارفین» ذکر فرموده، طالبین رجوع به آنجا کنند، و گفته شد که هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری نیست مگر آنکه در زمانی گوشه نشینی و عزلت اختیار کرده، یا در ابتدای زمان خود یا در آخر آن.

و امّا فوائد عزلت: پس آن نیز بسیار است، چون فراغت از برای عبادت و ذکر خدا، و یاد او و انس به مناجات با قاضی الحاجات، و سیر در ملکوت آسمان و زمین، و خلاصی از اکثر معاصی مثل تکبر و ریا و دروغ و غیبت و بهتان، و تمام آفات زبان و گوش، و همچنین خلاصی از آموختن اخلاق بد از مردم؛ و مسامحه در امر به معروف و نهی از منکر، و استخلاص از فتنه و فساد مردم، و از مخاصمه و شرّ و ایذاء ایشان، و قطع طمع از مردم، و قطع طمع مردم از او، و خلاصی از مجالست و رؤیت اهل ظلم و فسّاق و جهّال و احمقان، و غیر آنها از فوائد دیگر که بی حدّ است (۱).

ص: ۲۰۸

۱-*) لطیفه: صاحب‌دلی را گفتند بدین خوبی که آفتاب است نشنیده ایم که کسی او را دوست گرفته باشد؛ گفت از برای آنکه هر روزش می توان دید مگر در زمستان که محبوب است و محبوب. قطعه: بیدار مردم شدن عیب نیست و لکن نه چندان که گویند بس اگر خویشان را ملامت کنی ملامت نباید شنیدن ز کس

و ظاهر بعضی دیگر آن است که مخالطه با مردم از عزلت افضل است، و آن نیز به جهت اخباری است که دلالت بر آن می کند، و به سبب فوائدی که بر آن مترتب می گردد؛ اما اخبار مثل آنچه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده که: مؤمن با مردم الفت می گیرد، و مردم با او الفت می گیرند، و خیری نیست در کسی که الفت با مردم نمی گیرد (۱).

و نیز فرموده: حذر کنید از بیشه ها و کوهستانها، و با مردم عامه بنشینید و در مساجد حاضر شوید (۲).

و همچنین اخباری که وارد شده در مذمت مهاجرت و دوری از اخوان

اما فوائد مخالطه، پس چون تعلیم و تعلم، و کسب مسائل، و تحصیل اخلاق حسنه از متصفین به آنها، و استماع مواعظ و نصایح، و ادراک ثواب جمعه و جماعت، و عیادت مرضی، و تشییع جنازات و زیارت برادران، و قضاء حوائج محتاجان، و رفع ظلم از مظلومین، و شاد کردن دل مؤمنان، و تحصیل معیشت عیال، و خلاصی از نظر داشتن به دست مردمان، و رسیدن به ثواب تواضع و فروتنی، و امثال اینها.

و مخفی نماند که حکم مطلق ترجیح یکی از این دو بر

ص: ۲۰۹

۱-۱) -جامع السعادات ج ۳، ص ۱۹۶ «المؤمن الف مألوف و لا خیر فیمن لا یألف و لا یؤلف».

۲-۲) -جامع السعادات ج ۳، ص ۱۹۶ «ایاکم و الشعب و علیکم بالعامه و الجماعه و المساجد».

دیگری غیر صواب است، چه آنکه معلوم است برای شخص جاهل که هیچ از اصول و فروع خود یاد نگرفته و فرق میان خوب و بد نکرده و می تواند آنها را از مخالطه با علماء و نیکان فراگیرد با اینحال عزلت کردن سم است؛ چنانچه شیخ بهائی فرموده:

عزلت بی عین علم آن زلت است

و ربود بی زای زهد آن علت است

و اما برای کسی که تکمیل خود نموده به مرتبه ابتهاج و لذت طاعت و مناجات با پروردگار رسیده، و با آمدن او با مردم فایده ای مترتب نمی گردد بلکه مظنه مفاسد دارد، عزلت بهتر است.

پس صواب آن است که گفته شود که افضل بودن عزلت و الفت از همدیگر نسبت به اشخاص و احوال و زمان و مکان تفاوت می کند، و باید هر شخصی نگاه به حال خود کند و فوائد عزلت و مخالطه را نسبت به خود ملاحظه نماید، و با هم موازنه کند هر کدام که نسبت به او ارجح است آنرا اختیار نماید، و «الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (۱)

صفت بیست و هشتم: سخط و انکار و اعتراض است بر واردات الهیه و تقدیرات ربانیه.

و شکی نیست که این صفت منافی مقتضای توحید و ایمان و موجب سخط پروردگار مئان است، و بنده عاجز ذلیل را که به اسرار قضا و قدر جاهل، و از موارد حکمتها و مصالح غافل است چکار

ص: ۲۱۰

به اعتراض بر افعال خداوند حکیم خبیر، از بعض اخبار قدسیه نقل شده که: وای پس وای از برای کسی گوید این امر چرا شد و فلان امر چگونه شد (۱).

و در خبر قدسی دیگر رسیده است که: منم خدائی که بجز من خدائی نیست، پس هر که صبر نکند بر بلای من و راضی نشود بر قضای من و شکر نکند از برای نعمای من، پس خدائی بجوید سوای من (۲).

و روایت شده که حضرت موسی بن عمران عرض کرد:

پروردگارا چه کس در نزد تو محبوب تر است؟ فرمود: کسی که هر گاه من محبوب او را از او بگیرم سر تسلیم نهد.

پس عرض کرد که: سخط تو بر کدام کس است؟ فرمود:

کسی که طلب خیر کند از من و آمرزش، و چون حکم کنم از برای او به حکم من راضی نباشد (۳).

خداوند از آن بنده خرسند نیست

که راضی به قسم خداوند نیست

و ضدّ سخط، رضا است که مراد ترک اعتراض بر مقدرات الهیه است در باطن و ظاهر، قولاً و فعلاً، و صاحب این مرتبه پیوسته در بهجت و لذت و سرور و راحت است؛ چه تفاوتی نمی باشد نزد او میان فقر و غنا، راحت و عنا، و عزّت و ذلّت، و

ص: ۲۱۱

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۰۰ «و ویل ثم ویل لمن قال لم و کیف».

۲- ۲ و ۳) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۰۰.

مرض و صحت، و موت و حیات، و هیچیک از آنها در نظر او بر دیگری ترجیح ندارد، زیرا که همه را از خداوند می داند و بواسطه محبت حق که بر دل او رسوخ کرده بر همه افعال او عاشق است، و آنچه از او می رسد بر طبع او موافق، و می گوید:

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجدّ

بوالعجب من عاشق این هردو ضدّ

ناخوش او خوش بود بر جان من

جان فدای یار دل رنجان من

نقل شده که شخصی از ارباب رضا، سنّ او به هفتاد سال رسید و در این مدّت نگفت که کاش فلان چیز بودی و فلان نبودی.

مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل

قبول کرد به جان هرسخن که جانان گفت

و صبر و رضا سر همه طاعات است؛ از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: شگفت دارم از کار مرد مسلم که خدا هیچ امری از برای او مقدر نمی کند مگر آنکه خیر او است، و اگر ملک مشرق و مغرب را به او عطا فرماید باز خیر او است [\(۱\)](#).

ص: ۲۱۲

۱ - ۱) - جامع السعادات ج ۳، ص ۲۰۴؛ مخفی نماند که ترجمه یک فقره از روایت افتاده است، و آن جمله او ان قرّض بالمقاریض کان خیرا له است، و معنای این جمله این است که اگر مؤمن با قیچی ها ریزریز شود خیر -

و فرمود که: از جمله چیزهایی که حق تعالی به موسی بن عمران وحی فرستاد این بود که ای موسی، من هیچ خلقی محبوبتر به سوی خودم از بنده خود نیافریده‌ام، من او را به بلاها مبتلا می‌سازم به جهت آنکه خیر او در آنها است، و اگر نعمت دنیا را از او بازگیرم خیر او را در آن می‌بینم و من به آنچه صلاح او است دانا هستم، باید او بر بلای من صبر کند، و نعمتهای مرا شکر نماید و به قضای من راضی شود تا من او را به نزد خود از زمره صدیقین بنویسم (۱).

بدانکه رضا منافات ندارد با دعا، چه ما از جانب شریعت مقدسه مأموریم به دعا، و حق تعالی آن را از ما خواسته و آنرا کلید سعادات و حاجات ساخته، و گفتن اینکه دعا منافای با رضا است از جهل است؛ اگر خوردن غذا به جهت سدّ گرسنگی و آشامیدن آب برای رفع تشنگی و مراجعه به طبیب و آشامیدن دواها به جهت رفع امراض با مرتبه رضا مخالفت داشته باشد دعا هم مخالفت خواهد داشت، و هم چنین امر به معروف و نهی از منکر و کراهت از معاصی و بغض اهل معصیت با اقسام رضا مخالف نیست؛ چه آنچه در فضیلت رضا و شرف او وارد شده دخلی به امور تکلیفیّه ندارد، بلکه رضا در اموری است که از دربار الهی

ص: ۲۱۳

نازل و به امر حق تعالی بر بندگان نازل می گردد.

و بدانکه مرتبه رضا از ثمرات محبت است؛ و طریقه تحصیل آن سعی در تحصیل محبت الهی است به دوام فکر و ذکر و سایر چیزهایی که در مقام تحصیل محبت گذشت، و به علاوه آنکه تدبّر نماید که از نارضائی او چه می آید، و کراهت و سخط او چه فایده می بخشد؛ نه از برای خاطر او تغییر قضا و قدر داده می شود، و نه به جهت تسلی قلب او تغییر اوضاع کارخانه هستی می شود! و در تشویش بر آینده و تدبیر کار به جز تضييع روزگار و بردن برکات وقت فائده ای مترتب نمی گردد، و باید طالب مرتبه رضا به آیات و اخباری که در معرفت مرتبه اهل بلا رسیده ملاحظه نماید، و احادیثی که در اجر و ثواب مصیبت وارد شده مطالعه و استماع نماید، و بداند که هررنجی را گنجی در عقب و هر محنتی را راحتی در پیش است.

دلا منال ز شامی که صبح در پی اوست

که نیش و نوش بهم باشد و نشیب و فراز

پس به امید ثوابهای پروردگار چون مردان مرد بیابان بلا را به قدم صبر بپیماید تا دشواری های این راه بر او آسان نماید، چون مریضی که متحمل حجامت و فصد و خوردن دواها می گردد.

بر آستانه تسلیم سر بنه حافظ

که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

صفت بیست و نهم: حزن است.

که عبارت است از اندوه به سبب از دست رفتن مطلوبی یا

فقدان محبوبی، پس اگر آن مطلوب و محبوب از مبدأ اخروی باشد اندوه بر آن از صفات حسنه است و آنچه مذموم است اندوه به جهت فوت مطالب دنیویّه است، و آن نیز چون صفت اعتراض مترتب بر کراهت از مقدرات الهیّه است، و سبب این صفت شدت رغبت به مشتیهات طبع و خواهشهای نفس است، و توقع بقاء در تعلقات عالم فناء است، و این صفت دل را می میراند و آدمی را از اطاعت و عبادت بازمی دارد.

و علاج آن آنست که متذکر شود هرچه در عالم کون و فساد است همه در معرض فنا و زوالند، و هیچ چیز در این سراچه بی اعتبار نیست که قابل دوام باشد؛ چون این مرحله را به دیده بصیرت طی کرد دل بستگی او به اسباب دنیویّه کم می شود، و حسرت او بر گذشته زائل گردد.

حضرت سید اوصیاء علیه صلوات الله می فرماید: علی را با زینت دنیا چکار؟ و چگونه شاد می شوم به لذتی که فانی می شود و نعمی که باقی نماند (۱).

نه لایق بود عیش با دلبری

که هر بامدادش بود شوهری

پس سزاوار عاقل آن است که به آنچه هست خود را راضی کند، و غم گذشته را نخورد و به آنچه از جانب حق تعالی می رسد از نعمت و رخا و محنت و بلا خوشنود باشد، و دل به این عاریت

ص: ۲۱۵

سرا بیند، چنانچه از سقراط حکیم نقل شده که گفته: من هرگز محزون نگشته ام زیرا که دل به هیچ نبسته ام که از فوت آن محزون شوم.

و باید چنان دانست که جمیع اسباب دنیوی امانت پروردگار است در نزد بندگان که باید هریک به نوبت از آن منتفع گردند، مانند عطردانی که در مجلس دور گردانند که هر لحظه یکی از اهل مجلس از آن تمتع یابند، و شکی نیست که هرامانته را ردی باید و عاقل چگونه به سبب رد امانت محزون می گردد.

صفت سی ام: بی اعتمادی در امور خود به پروردگار و اطمینان و خاطر جمعی به وسائل و وسائط است.

و این صفت خبیثه از جمله مهلکات عظیمه و منافی با ایمان است؛ بلکه شعبه ای است از شرک، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود:

هر که طلب عزت کند بواسطه بندگان، خدا او را ذلیل می سازد (۱).

و منقول است که در تورات نوشته است: ملعون است هر کسی که اعتماد او به انسان مثل خود باشد (۲).

پس سزاوار مؤمن آن است که دامن همت بر میان زند، و نفس خود را از این صفت خبیثه خلاص سازد و به تحصیل ضد آن پردازد.

و ضد آن توکل است؛ که اعتماد کردن بنده در جمیع امور

ص: ۲۱۶

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۱۸ «من اغترّ بالعبید اذّله الله».

۲- ۲) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۱۸.

خود به خدا و حواله کردن همه کارهای خود را به پروردگار، و بیزار شدن از هر حول و قوه جز حول و قوه الهی (است).

و حصول این صفت شریفه موقوف است بر اعتقاد جازم بر آنکه هرکاری که رومی دهد همه از جانب پروردگار است، و هیچکس را جز او قدرت بر هیچ امری نیست مگر بواسطه او، و تمام علم و قدرت بر کفایت امور بندگان از برای او است، و عنایت و رحمت و عطف به هر فردی از افراد بندگان خود دارد.

پس کسی که این اعتقاد را داشته باشد البته دل او اعتماد به خدا دارد و بس، بلکه در امور خود نیز ملتفت به خود نمی باشد؛ و توکل تمام نمی شود مگر به قوت یقین و قوت نفس مرد.

و بدانکه توکل یکی از منازل راه سعادت و افضل درجات ایمان است، بلکه به مقتضای آیات قرآنیّه از جمله واجبات بر مؤمنان است؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که: هر که به خدا منقطع شود و امر خود را به او واگذارد خدا او را از هرامری کفایت می کند و روزی او از جایی برسد که به گمان او نرسد، و هر که به دنیا منقطع شود خدا او را به دنیا وامی گذارد (۱).

و مروی است که حق تعالی وحی فرستاد که هیچ بنده ای از بندگان دست به دامن من نزد و دست از مخلوقات برنداشت که بشناسم نیت او را بر این است مگر آنکه او را از میان آنها به سلامت بیرون می برم و راه بیرون شدن را بر او می نمایم (۲).

ص: ۲۱۷

۱-۱) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۲۱.

۲-۲) -اصول کافی ج ۲، ص ۶۳، ح ۱.

و نیز روایت شده که هر بنده ای که رو آورد به آنچه خدا دوست دارد خدا رو آورد به او، و هر که طلب نگاهداری از خدا کند خدا او را نگاه می دارد، و کسی که خدا به او رو آورد و او را نگاه دارد باکی از برای او نیست اگر آسمان بر زمین افتد یا بلائی نازل شود که همه اهل زمین را فروگیرد (۱).

و آیات و احادیث در این باب بسیار است، و باید دانست که کارهای بندگان و اموری که بر ایشان وارد می گردد بر دو قسم است: یکی امری که از قدرت ایشان بیرون است، و دیگری امری که از قدرت ایشان بیرون نیست.

پس آنچه از قسم اول است مقتضای توکل آنست که آن را حواله به خدا نمائی و تدبّر و سعی بیجا در خصوص آن نکنی.

و اگر از قسم دوم باشد پس سعی در خصوص آن با توکل منافات ندارد به شرط آنکه اعتماد او به سعی خود و اسباب و وسائط نباشد بلکه وثوق او به خدا باشد، پس هر که چنان گمان کند که توکل ترک کسب و عمل و ترک فکر و تدبّر در امور خود است مطلقاً و خود را مهمل و بیکار دارد بسیار خطا کرده است، چه این عمل در شریعت مقدّسه حرام است، و شارع امر فرموده به طلب روزی به اسبابی که حق تعالی از برای او مقدر فرموده مردمان را که رفع اذیت از خود کنند و خود را از چیزهای موذی محافظت نمایند.

و مخفی نماند که اسبابی که تحصیل آنها منافاتی با توکل

ص: ۲۱۸

ندارد آن اسباب است که وصول به مطلوب یا دفع ضرر بواسطه آنها مقطوع یا مظنون باشد، و اکثر اوقات تخلف واقع نشود، مانند دست دراز کردن به طعام از برای گذاردن به دهان، و توشه برداشتن برای سفر، و سرمایه اندوختن به جهت تجارت، و ذخیره کردن برای حال اضطرار، و مداوا نمودن به جهت دفع مرض و امثال اینها.

و اما اسبابی که به محض توهم و احتمال هستند مثل بعض افسونها و احتراز از فال بد، و تدبیرات دقیقه کردن، و مکرها انگیختن و امثال اینها؛ پس منافی با توکل است چه امثال اینها در نزد عقلاء اسبابی نیستند که حق تعالی امر به تحصیل آنها کرده باشد، بلکه آنچه در طلب روزی وارد شده سهل انگاری در طلب است که بالاتر از عمل شخص بیکار و کمتر از طلب حریص باشد، چنانچه در روایت صادقی مروی است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که روح الامین در دل دمید که هیچ نفسی نمی میرد تا روزی خود را نخورد، پس بپرهیزید از خدا در طلب روزی اهمال کنید یعنی فی الجمله سعی کنید (۱).

و بدانکه از برای توکل در ضعف و قوه سه درجه است:

اول آنکه حال او در وثوق به خدا مثل حال او باشد نسبت به کسی که وکیل او باشد؛ و این ضعیفترین درجات توکل است.

دوم آنکه حال او با خدا مثل حال طفل باشد نسبت به مادر خود، چه او جز مادر نمی شناسد و در هرامری رو به مادر آورد، و

ص: ۲۱۹

اول چیزی که بر زبان او گذرد ای مادر است.

سوّم آنکه حال او در نزد خدا مانند میّت در نزد غَسّیال باشد، یعنی خود را در نزد قدرت حق مثل میّت بیند، و این اشرف درجات است، و از این قسم است توکل حضرت خلیل در هنگامی که او را در منجنیق نهادند که به آتش افکنند، و حضرت روح الامین به او گفت آیا حاجتی داری؟ گفت: با تو نه! جبرئیل گفت: پس به آنکه حاجت داری او را بخواه و نجات خود را از او طلب کن، گفت: «حسبی عن مقالی علمه بحالی» یعنی علم خدا به حال من کفایت سؤال مرا می کند.

عرض حاجت در حریم حرمت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند بر فروغ رای تو

و این مرتبه از توکل بسیار عزیز و نادر الوجود است؛

و طریقه تحصیل توکل آن است که آدمی سعی در قوت اعتقاد خود نماید، و متذکر شود که حق تعالی بی سابقه سعی و تدبّر او، او را از عالم نیستی به فضای هستی آورد، و در صلب پدر و رحم مادر که آن بیچاره از همه جا بی خبر بود او را حفظ و حراست فرمود، و آنچه در هر حالی ضرور او بود از برای او آماده ساخت، و با وجود این مرحمتها تعهّد کفایت اهل توکل را نموده و ضامن معیشت ایشان گردیده، و در کتاب کریم خود از آن خبر داده و محال است که از آنچه فرموده تخلف کند، و باید ملاحظه نمود حالات کسانی را که امر خود را به خدا واگذار نمودند چگونه امر ایشان به انجام رسید؛ و متذکر قصصی گردد که متضمّن عجایب صنع پروردگار است در روزی دادن بسیاری از

مخلوقات خود را از جاهائی که اصلاً گمان نمی رود، و همچنین دفع بلا و آفات از جمع کثیری که مظنه خلاصی در آن نبوده است، و ملاحظه کند حکایاتی را که مشتمل است بر بیان هلاکت اموال اغنیا و ذلیل شدن اقویا، پس تأمل کند در آنکه آیات و اخبار و تجربه شاهدند بر اینکه هر که توکل به خدا کرد البتّه خدا کفایت او را می کند، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خود را می بینی که اگر کسی ترا وکیل خود در امری کند تو به قدر قوه در مصلحت بینی و انجام امر او کوتاهی نمی کنی، آیا خدا را العیاذ باللّه از خود عاجزتر و جاهلتر می دانی؟ یا لطف او را به بندگان کمتر از تو نسبت به موکلت می بینی! تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

صفت سی و یکم: کفران نعمت است.

که عبارت است از نشناختن نعمت منعم، و شاد نبودن به آن، و صرف نکردن آن را در مصرفی که منعم به آن راضی باشد. و کفران نعمت الهی باعث شقاوت آدمی است در عقبی، و موجب حرمان و سلب نعمت در دنیا؛ سعدی گفته که: اجلّ کاینات از روی ظاهر آدمی است و اذلّ موجودات سگ، و به اتفاق خردمندان سگ حق شناس به از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه ای هرگز فراموش

نگردد گر زنی صد نوبتش سنگ

و گر عمری نوازی سفله ای را

به کمتر چیز آید با تو در جنگ

و ضدّ کفران، شکر است؛ و از برای شکر منعم حقیقی

حضرت پروردگار چهار رکن است:

یکی آنکه جمیع نعمتها را از او بدانی، و اگر کسی دیگر با تو نیکی کند چنین دانی که حق تعالی دل او را مسخر کرده که به آن نیکی اقدام نموده؛ و این شکر قلبی است.

دوم به نعمتهای الهی شاد و خرم شوی نه از راه لذت و کامرانی، بلکه از آن راه که بواسطه آنها می توان تحصیل رضای منعم نمود.

سوم آن است که در دل و زبان حمد الهی را بجا آورد، و حمد در دل خیرخواهی مخلوقات است.

چهارم آن است که نعمتهای الهیه را صرف رضا و مقصود او نماید.

و از آنچه مذکور شد دانسته شد که حقیقت شکر مرکب از چهار امر است، لکن بسا باشد که هر یک را نیز شکر گویند، و شکر افضل منازل اهل سعادت است، و سبب رفع بلا و باعث زیادتی نعما (۱) است، و به این جهت امر در ترغیب به آن شده، حق تعالی فرموده: اگر شکر کنید البتّه نعمت شما را زیاد می کنم ۲.

و وارد شده که کسی که چیزی خورد و شکر گزارد اجر او مثل اجر روزه دار است، و کسی که بدن او صحیح باشد و شکر

ص: ۲۲۲

۱- ۱) - ظاهر این است که نعمات بوده و تاء افتاده است نعم یا نعمات جمع نعمه است.

کند اجر او مثل اجر مریض صابر است، و کسی که غنی باشد و شکر کند اجر او مثل اجر فقیر قانع است (۱).

و از حضرت صادق (علیه السلام) منقول است که: سه چیز است که با وجود آنها هیچ ضرر نمی رساند، دعا در وقت اندوه و بلا، و استغفار در نزد گناه، و شکر در هنگام نعمت (۲).

و طریقه تحصیل شکرگزاری به چند امر است:

اول معرفت و تفکر در صنایع الهیه است و انواع نعمتهای ظاهریه و باطنیه.

دوم نظر کردن به پست تر از خود در امور متعلقه به دنیا و بالاتر از خود در امور دین.

سوم به نظر در آوردن مردگان و متذکر شدن اینکه نهایت مطلوب ایشان آن است که آنها را به دنیا برگرداند تا در اینجا عمل خیر کنند، پس خود را از ایشان فرض کند و چنان تصوّر نماید که مطلب او برآمده و به دنیا برگشته است.

چهارم آنکه یاد کند آنچه را که بر وی روی داده از مصائب عظیمه و مرضهای مهلکه که امید نجات در آن نداشته، پس خلاصی از این را غنیمت شمرد.

پنجم آنکه هر مصیبت و بلائی که بر او وارد شود شکر کند که مصیبتی بالاتر از آن به او نرسید و بر اینکه بلائی به دین او وارد نشده.

ص: ۲۲۳

۱-۱) - اصول کافی ج ۳، ص ۹۴، ح ۱.

۲-۲) - اصول کافی ج ۳، ص ۹۵، ح ۲.

روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش

رو شکر کن مباد که از بد بتر شود

و بالجمله چون دانستی که یکی از ارکان شکر، صرف نعم است در مصرفی که رضای منعم در آن است پس بنابراین شاکر را لازم است شناختن چیزهائی که رضای الهی در آن است، و دانستن اموری که مکروه و خلاف رضای او می باشد، تا متمکن از ادای شکر و ترک کفران بوده باشد، و راهی که به آن توان جمیع محبوبات و مکروهات الهی را یافت طریقه شرع مقدّس است که جمیع آنچه رضای الهی در آن با خلاف رضای او است بیان کرده، و از اوّل به واجبات و مستحبات، و از دوّم به محرّمات و مکروهات تعبیر کرده، پس هر که را اطلاع از جمیع احکام شریعت در همه افعال خود نباشد متمکن از اداء شکرگزاری الهی نیست.

و بدانکه سبب تقصیر اکثر مردم در شکرگزاری حضرت باری، کمی معرفت ایشان است به آنکه همه نعمتها از حق تعالی است، یا کمی معرفتشان به اقسام نعمتها است، یا از جهت جهل ایشان است به حقیقت شکر، و گمانشان به اینکه حقیقت شکر گفتن الحمد لله و شکرا لله است، یا از راه غفلت و بی التفاتی است که به فکر اداء شکر منعم خود نمی افتند، یا بعضی چیزها را به سبب عموم آن از برای همه کس و الفت و عادت به آن نعمت نمی شمارند چنانکه می بینیم که اکثر از شکر نعمت هوا که

باعث نعمت تنفس، و نعمت زمین که محل قرار است غافلند، و همچنین صحت چشم و گوش و سایر اعضاء خود را نعمت نمی شمارند، و اگر ساعتی راه نفسشان قطع شود بعد به راحت افتد، یا چشم ایشان کور شود بعد بینا گردد بسا باشد که در مقام شکر آنها برآیند و این از غایت نادانی است چه شکر چنین کسی موقوف است بر زوال نعمت از او و رسیدن به آن ثنیا، و حال آنکه نعمت دائم به شکر کردن سزاوارتر است، و کسی که تأمل کند می داند که نعمت خدا در شربت آبی در حال تشنگی بهتر است از مملکت روی زمین «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (۱).

صفت سی و دوّم: جزع و بی تابی است.

که عبارت است از رها کردن عنان خود در مصیبت و بلا به فریاد کشیدن، آه و واویلا و ناله کردن و جامه دریدن و بر خود زدن، بلکه داخل در جزع است پریشان شدن و عبوس کردن.

و سبب کلی آن ضعف نفس است، و این صفت از مهلکات است چه آن در حقیقت انکار بر قضای خدا و اکراه بر فعل و حکم او است، و از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مروی است که فرمودند:

تمام محنت در وقت بلا جزع کردن است (۲).

و فرمود که: اجر عظیم با بلای عظیم است، و چون خدا قومی را دوست دارد ایشان را مبتلا می سازد، پس هر که راضی شد

ص: ۲۲۵

۱-۱) -سورة ابراهیم آیه ۳۴.

۲-۲) -جامع السعادات ج ۳، ص ۲۷۸.

رضای خدا از برای او است، و هر که غضبناک شد غضب خدا از برای او است (۱).

و ضدّ جزع، صبر است؛ که مضطرب نگشتن در بلاها و مصائب است، و این صبر در شدائد است، و از برای صبر اقسام دیگر هست مثل صبر در معارک و جنگها که از افراد شجاعت است، و صبر در حال غضب که حلم است، و صبر در مشقت طاعات، و صبر بر مقتضیات شهوات، و صبر بر زهد و غیرها.

و فی الحقیقه اکثر اخلاق داخل در صبر است، و مرتبه صبر از مراتب رفیعه است، و حق تعالی بیشتر خیرات را نسبت به صبر داده است، و اکثر درجات بهشت را به آن متعلق ساخته و آن را در هفتاد و چند موضع کتاب خود ذکر فرموده، و اوصاف بسیار از برای صابر ثابت کرده، و از برای ایشان صلوات و رحمت و هدایت را قرار داده، و مژده بودن خود را با ایشان به ایشان رسانیده، و وارد شده که از جمله بزرگ داشتن خدا و شناختن حقّ او آنست که درد خود را شکایت نکنی و مصیبت خود را ذکر نمائی (۲).

و نیز مروی است که: نسبت صبر به ایمان نسبت سر است به بدن، و کسی را که سر نباشد بدن نمی باشد، همچنین کسی را که صبر نباشد ایمان نیست (۳).

و طریق تحصیل مرتبه صبر چند چیز است:

ص: ۲۲۶

۱-۱ - جامع السعادات ج ۳، ص ۲۷۹.

۲-۲ - جامع السعادات ج ۳، ص ۲۹۱.

۳-۳ - جامع السعادات ج ۳، ص ۲۸۷.

اول بسیار ملاحظه نمودن اخبار و احادیثی را که در فضیلت ابتلا در دنیا رسیده، و آنکه به ازاء هر مصیبتی رفع درجه یا محو معصیتی است، و یقین داند که خیری نیست در کسی که به بلائی گرفتار نشود، و بداند که آنچه بواسطه صبر به او می رسد بسیار بیشتر است از آنچه به سبب بلا از او فوت شده.

دوم آنکه متذکر آن شود که زمان مصیبت اندک و وقت آن کوتاه است، و عنقرب از آن مستخلص شده به خانه راحت و استراحت می رود.

حافظ:

بگذرد این روزگار تلختر از زهر

بار دگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

سوم آنکه تأمل نماید که بی صبوری و جزع چه فائده ای دارد؛ هرچه مقدر است می رسد و بی تابی سودی ندارد.

مصراع: قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده اند.

چهارم آنکه ملاحظه کند احوال کسانی را که به بلاهای عظیمتر از بلای او مبتلا و گرفتار شده اند.

پنجم آنکه بداند ابتلاء و مصیبت دلیل فضل و سعادت او است.

هر که در این بزم مقرب تر است

جام بلا بیشترش می دهند

ص: ۲۲۷

ششم آنکه آدمی را بواسطه ریاضت مصائب تکمیل حاصل می شود.

هفتم متذکر این مطلب گردد که به تجربه و اخبار ثابت شده که بعد از هر غمی شادی و راحت است.

حافظ:

ای دل صبور باش و مخور غم که عاقبت

این شام صبح گردد و این شب سحر شود

هشتم آنکه بیاد آورد که این مصیبت از نزد حق تعالی است که دوست ترین هر چیزی است نسبت به او و بجز خیر و صلاح او را نمی خواهد.

هر نیک و بدی که در شمار است

چون در نگری صلاح کار است

نهم آنکه تتبع کند در احوال مقربان در گاه الهی و ابتلاء و صبر آنها را ملاحظه نماید، تا آنکه رغبت به صبر و استعداد نفس از برای او حاصل شود.

و بدانکه مراد از صبر همان است که ابتداء ذکر شد، اما سوختن دل و جاری شدن اشک که از مقتضای بشریت است بنده را از حد صبر بیرون نمی برد؛ چنانچه منقول است چون حضرت ابراهیم فرزند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) وفات یافت اشک از چشم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) جاری شد، شخصی عرض کرد آیا شما منع نمی فرمودید ما را از امثال این؟ حضرت فرمود: این ترحم و مهربانی است و خدا ترحم می کند مهربانان بندگان را، و فرمود

ص: ۲۲۸

چشم اشک می ریزد و دل می سوزد و سخنی سر نمی زند که خدا را به غضب آورد (۱).

پس نظیر این مطلب چنان است که مریض به فصد و حجامت راضی و خوشنود است، و لکن از درد و الم او متأثر است.

صفت سی و سوّم: فسق است.

و آن عبارت است از بیرون رفتن از اطاعت خدا و عبادت نکردن او را.

و ضدّ آن اطاعت کردن و بجا آوردن عباداتی است که در شریعت مقدّسه مقرّر شده است، و عمده عبادات شرعیّه چند چیز است:

طهارت، و نماز، و ذکر، و دعا، و تلاوت قرآن مجید، و روزه، و حجّ، و زیارت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه علیهم السّلام، و جهاد، و ادای حقّ معروف که شامل زکوه و خمس و صدقات مستحبّه و غیر اینها بوده باشد، و امر به معروف، و نهی از منکر.

و تفصیل این مطالب در کتب فقهیّه و آداب و اسرار آن در کتب مبسوطه اخلاقیّه است و این مختصر را گنجایش ذکر آنها نیست رجوع به کتب دیگر شود.

ص: ۲۲۹

۱- ۱) -جامع السعادات ج ۳، ص ۳۰۱: قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: العین تدمع و القلب يحزن، و لا يقول ما يسخط الرّبّ.

بدانکه لازم است از برای طالب پاکی نفس از اوصاف رذیله و آرایش آن به صفات جمیله، چند چیز:

اول آنکه اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار لازم داند، و دوری از همنشینی صاحبان اخلاق بد را واجب شمرد، زیرا که صحبت با هر کسی مدخلیت عظیم دارد، چه آنکه طبع انسان دزد است، و آنچه را مکرر از دیگری دید اخذ می کند.

حافظ:

سخن بی غرض از بنده مخلص بشنو

ای که منظور بزرگان حقیقت بینی

نازینی چو تو پاکیزه رخ و پاک نهاد

بهتر آنست که با مردم بد نشینی

ص: ۲۳۱

و همچنین احتراز کند از شنیدن قصه‌ها و حکایات بدان، و استماع آنچه از ایشان سرزده، و از حکایات پیشینیان و گذشتگان و بزرگان دین و ملت مطلع شود، و پیوسته استماع کیفیت احوال و افعال و اطوار ایشان را نماید.

دوم آنکه همیشه مواظب اعمالی باشد که از آثار صفات حسنه است، و خواهی نخواهی نفس را بر افعالی بدارد که مقتضای صفتی است که طالب تحصیل آن درجه و کسب آن است، یا در صدد بقاء و محافظت آنست.

سوم آنکه پیوسته مراقب اعمال و متوجه احوال و افعال خود باشد، و در هر عملی که می‌خواهد بکند ابتداء در آن تأمل کند و فکر نماید تا خلاف مقتضای خلق حسن از او سرزنند.

نظم:

ز عمر برخوردار آنکس که در همه صفتی

نخست بنگرد آنکه طریق آن گیرد

و اگر احیاناً از او امری بظهور آمد که موافق صفت پسندیدن نیست نفس خود را تأدیب کند، و در مقام تنبیه و مؤاخذه آن برآید، به این طریق که اول خود را ملامت و سرزنش کند، و بعد از آن متحیل اموری شود که بر او ناگوار است، و در هیچ حال از خود غافل نشود، و از جدّ و جهد در کسب صفات نیک یا حفظ آنها بازماند.

چهارم آنکه احتراز کند از آنچه باعث تحریک قوه شهویه یا غضبیه می‌شود، مثلاً چشم و گوش و دل را بازدارد از دیدن و

شنیدن و تصوّر کردن هر چیزی که غضب یا شهوت را به هیجان می آورد، و بیشتر سعی او در حفظ دل باشد از خیال، زیرا که در تصوّر و خیال آتش شهوت و غضب تیز می گردد، پس سرایت به اعضاء و جوارح می کند، و مجرد دیدن و شنیدن بدون آنکه دل را مشغول آن کند چندان تأثیری ندارد، و کسی که این دو قوّه را از هیجان محافظت نکند مانند کسی است که شیر درنده یا سگ دیوانه را رها کند و بعد از آن خواهد خود را از شرّ آن خلاص کند.

پنجم آنکه فریب نفس خود را نخورد، و افعال خود را حمل بر صحت نکند، و در طلب عیوب خود استقصا و سعی بلیغ نماید، و به نظر دقیق در تجسس خفایای معایب خود برآید، و چون به چیزی از آنها برخورد در ازاله آن کوشش کند، و بداند که هرنفسی عاشق صفات و افعال خود است، و به این جهت اعمال و افعالش در نظرش جلوه دارد، و بدون تأمل و باریک بینی به عیوب خود بر نمی خورد؛ پس باید از اصداق و دوستان خود تفحص معایب خود را نماید، و بر ایشان است که او را مطلع سازند، و بهتر آنکه یکی از دوستان مهربان را از میان ایشان اختیار کند و به او بگوید که مراقب احوال من باش و در نفس من تأمل فرمای که اگر در اخلاق من ناپسندی بینی که مرا پسند آمده است بر آنم مطلع گردان تا به تبدیل آن سعی نمایم، پس هرگاه او را بر عیبی آگاه کند خوشحال شود و از او منت پذیرد، و در صدد دفع آن برآید، تا آن صدیق را اعتمادی بهم رسد، و لکن این نحو دوست عزیز الوجود است، زیرا که اغلب دوستان از خوش آمد گوئی و

اغراض فاسده خالی نیستند، و بسا باشد که نفع دشمنان در این خصوص بیشتر باشد، زیرا که دوست در مقام تجسس از عیوب کم برمی آید، بلکه چون نظر او نظر دوستی است شاید به عیوب او برنخورد، چنانچه در این معنی گفته اند:

و عین الرضا عن کلّ عیب کلّیله

و لکنّ عین السخط تبدی المساویا

یعنی چشم دوستی و رضامندی از دیدن عیوب کند و کم دید است، و لکن دیده دشمنی اظهار می کند عیوب را.

پس دانا کسی که چون دشمنان او عیبی از او اظهار کنند در مقام شکرگزاری ایشان برآید.

و از جمله چیزها که در این مقام نافع است آن است که سالک دین طریق دیگران را آئینه عیوب خود کند، و از آنچه از ایشان سرزند تأمل کند در حسن و قبح آن، و به قبح هرچه برخورد بداند که چون آن عمل از خود او سرزند نیز قبیح است، و به حسن هرچه برخورد بداند که این عمل نیز از او حسن است؛ پس در ازاله قبایح خود بکوشد، و در تحصیل اخلاق حسنه سعی بلیغ کند، و باید طالب اوصاف جمیله در هرروز و شب دفتر افعال خود را گشوده سراپایش را مرور نماید، و تفحص کند از آنچه از او صادر شده، پس اگر بدی از او بوجود نیامده و فعل قبیحی از او سرزده حمد خدا را بجا آورد، و شکر توفیق او را بکند، و اگر مرتکب قبیحی شده باشد با نفس خود عتاب کرده و خود را ملامت کند و توبه و انابه نماید.

و بدانکه از چیزهایی که مدخلیت تمام دارد در این مقام بلکه در هر مقصد و مقامی، کثرت مسئلت و تضرع و زاری و ابتهال است به درگاه خالق ذو الجلال و قادر متعال. حافظ:

گر طمع داری از آن جام مرصع می لعل

درّ و یاقوت به نوک مژده ات باید سفت

پایان

ص: ۲۳۵

سئوالاتی که پیرامون صلۀ رحم از محضر مبارک آیه الله العظمی آقای گلپایگانی شده است و پاسخهای ایشان:

س ۱- آیا صلۀ رحم چه حکم دارد؟ واجب است یا مستحب، یا تفصیل دارد؟ لطفاً بیان فرمائید.

ج ۱- صلۀ رحم از مستحبات مؤکده است، و در روایات نسبت به آن تأکید و ترغیب زیاد شده است. در روایتی حضرت باقر علیه السّلام از حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل می نماید که آن حضرت فرمود «اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیمه ان یصل الرحم و ان کان منه علی مسیره سنه فانّ ذلک من الدّین». و قطع رحم از گناهان کبیره است.

س ۲- در صورت وجوب حدّ اقلّ آن به چه چیز است و چگونه می توان از عهده آن برآمد؟

س ۳- قطع رحم به چه چیزها محقق می شود؟ و مراد از قطع رحم چیست؟

ج ۲ و ۳- صلۀ رحم موضوعی است عرفی و صدق آن نسبت به اوضاع و احوال اشخاص در نظر عرف مختلف است، و گاهی ممکن است بر یک سلام خوب یا یک شربت آب که به رحم بدهد صلۀ رحم بنماید. لهذا در روایتی حضرت صادق علیه الصلوٰه و السّلام فرماید «فصلوا ارحامکم و برّوا باخوانکم و لو بحسن السّلام و ردّ الجواب». و در روایت دیگر فرماید «صل رحمک و لو بشربه من ماء»، همچنین قطع رحم موضوعی است عرفی نسبت به اشخاص و موارد مختلف است، مثلاً- عدم مساعدت مالی شخصی که غنی است نسبت به رحم خود که فقیر است و محتاج در بعض موارد قطع رحم شمرده می شود و در

بعض موارد هم قطع رحم نیست.

س ۴- مراد از رحم که صله اش واجب است و یا قطع آن حرام است چه کسانی می باشند؟

ج ۴- ارحام شخص کسانی هستند که در تولد منتهی و منتسب به رحم واحد شوند و در نظر عرف نسب در جمعیت آنها صدق کند.

س ۵- از حیث قرب و بعد تا کجا حکم رحمت باقی است؟ آیا بین ارحام قریب و بعید در حکم تفاوتی است؟

ج ۵- اگرچه در بعض روایات تا چهل واسطه نیز اطلاق رحم شده لکن تا حدی است که عرفاً صدق رحم نماید، و به مقتضای روایات مادر و بعد پدر اولی هستند، و بعد الاقرب فالاقرب، و روایت الاقرب فالاقرب در ذیل آیه ۷ سوره عنکبوت در منهج الصادقین ذکر شده.

س ۶- اگر رحم انسان کافر، مبدع، مخالف، فاسق و یا متجاهر به فسق باشد چه حکمی دارد و مثلاً اگر تارک الصلوه باشد چگونه باید رفتار کرد؟

ج ۶- در آیه ۱۴ سوره لقمان و آیه ۷ سوره عنکبوت دستور معاشرت و مصاحبت بمعروف با پدر و مادر کافر را بیان می کند، و در بعضی اخبار نیز به کسی که پدر و مادر او نصرانی است دستور احسان به آنها را می دهد، و در مخالف نیز در روایتی بحضرت صادق علیه السلام عرض می کند: «ان لی ابوین مخالفین فقال برهما کما تبرّ المسلمین ممّن یتولّانا».

و در روایت دیگر به آن حضرت عرض می کند «یکون لی القرابه علی غیر امری اللهم حق علیّ قال نعم حق الرحم لا یسقطه شیء و اذا کانوا علی امرک کان لهم حقّان حقّ الرحم و حقّ الاسلام».

و حضرت باقر علیه السلام در روایتی نسبت به پدر و مادر فاسق فرماید «ثلث لم یجعل الله لاحد فیهنّ رخصه، اداء الامانه الی البرّ و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبرّ و الفاجر، و برّ الوالدین برّین کانا ام فاجرین».

بلی اگر در موردی جلوگیری از معصیت نمودن رحم موقوف به ترک صله او باشد واجب است ترک کند.

س ۷- اگر از صله رحم یا قطع آن ضرری متوجه انسان شود چه صورت دارد؟

و آیا در چه نوع ضررهایی می توان صلۀ رحم را ترک کرد؟ آیا در ضررها فرقی بین ضرر جانی، مالی، عرضی، اخلاقی و ...، ضرر مظنون و یا ضرر محتمل، ضرر به خود و یا ضرر به اهل بیت و خانواده و بچه ها و یا مسلمان دیگر هست؟

ج ۷- اگر در صلۀ رحم ضرر جانی یا بدنی یا عرضی یا دینی برای خود یا مسلمان دیگر باشد جایز نیست، و در این موارد با خوف ضرر نیز ترک کند، و همچنین اگر در آن ضرر مالی بغیر باشد ترک نماید، و اما اگر ضرر مالی برای خود انسان باشد و بحدّ اسراف و تبذیر نباشد استحباب صلۀ رحم محفوظ است.

س ۸- اگر صلۀ رحم موجب ارتکاب معصیت و یا تجزّی رحم و یا تقریر او بر معصیت شود تکلیف چیست؟ (مثلاً دختر و یا زن دور از عفت و حجاب رحم شخص است و از صلۀ با او در خطر نظر یا استماع صوت قرار می گیرد چه باید کرد؟)

ج ۸- اگر صلۀ رحم موجب یا ملازم با ارتکاب معصیت یا تجزّی و یا تقریر آن شود جایز نیست و در مفروض سؤال اگر بداند با معاشرت مرتکب نگاه حرام بر رحم خواهد شد جایز نیست.

س ۹- اگر دو نفر رحم در دو بلد هستند و مدّتی است در اثر گرفتاریهای زندگی نتوانسته اند یکدیگر را ملاقات کنند، آیا قطع رحم حساب می شود؟ و آیا صحبت تلفنی و یا نامه کافی است؟ اگر آمد و شد مؤنّه زیاد دارد هر چند وقت باید یکدیگر را ملاقات کنند؟

ج ۹- چنانچه در جواب سؤال سوّم گفته شد صلۀ رحم و قطع رحم موضوعی است عرفی و در بعض موارد به احوال پرسشی تلفنی یا مکاتبه صلۀ رحم صادق است.

س ۱۰- در این گونه مسائل مبتلا به عامّه مکلفین که کتاب و رساله از مجتهد و مرجع وقت در دست نیست آیا بر هر شخصی واجب است از مجتهد سؤال کند یا نه؟ و اگر سؤال نکرد و با التفات و یا بدون التفات به خلاف حکم و وظیفه عمل کرد گناه کرده است یا خیر؟

ج ۱۰- در احکام شرعی که غیر ضروری دین است بر جاهل واجب است

تقلید، و اگر تقلید نکرد و سؤال نمود و در عمل واجب را ترک کرد یا حرام را بجا آورد گناهکار است به تفصیلی که در رسائل عملیه ذکر شده.

س ۱۱- اگر در این گونه احکام کتاب و یا رساله ای هست که عمل به آن برای ما صحیح است بیان فرمائید.

ج ۱۱- کتاب (اطائب الکلم فی صله الرحم) لابن المحقق الکرکی رحمه الله علیهما.

س ۱۲- فتوای ولد محقق ثانی قدس سره در اطائب الکلم چنین است: (نعم لو کان علی غیر التقوی فینبغی ان یکون الدعاء له بخلوصه من الاثم اولی من زیارته و امداده بالمال)، آیا به این فتوی می توان عمل کرد و در این حال زیارت و امداد به مال را ترک نمود؟

ج ۱۲- دعا برای هدایت رحم عاصی بلکه غیر مؤمن نیز جایز است و افضل اقسام صله رحم است، و اما ترک زیارت و ترک امداد به مال حکم آن در جواب سؤال هشتم بیان شد.

ص: ۲۴۰

عنوان صفحه

پیشگفتار مولف ۳

مقدمه ۵

باب اول: در بیان سبب انحراف و اخلاق ذمیمه و بیان قوای انسانی ۷

فصل اول: در بیان چهار قوه عقل و شهوت و غضب و وهم ۷

فصل دوم: لذت و الم هر یک از چهار قوه ۸

فصل سوم: در بیان چهار صفت حکمت و عدالت و شجاعت و عفت ۹

فصل چهارم: در بیان چهار صفت جهل و جور و جبن و شره ۱۱

فصل پنجم: در بیان دو جنس رذیله که در برابر هر صفت نیکی است ۱۲

باب دوم: در تفصیل اخلاق حسنه و رذیله ۱۵

مقام اول: در بیان عدالت و اقسام آن ۱۵

مقام دوم: در بیان رذیله قوه عاقله ۱۶

جریزه ۱۷

ص: ۲۴۱

عنوان صفحه

جهل بسیط ۱۸

جهل مرکب ۱۸

شک و حیرت ۱۸

یقین ۱۹

علامات صاحب یقین ۱۹

شرک ۲۰

توحید و اقسام آن ۲۱

خواطر نفسانیه و وساوس شیطانیه ۲۱

اقسام فکر ۲۲

مکر و حيله ۲۳

مقام سوم: در بیان صفات رذیله و حمیده غضبیه ۲۴

تهور ۲۴

جبن ۲۵

شجاعت ۲۵

خوف ۲۶

اقسام خوف ۲۷

خوف از مرگ ۲۷

ایمنی از مکر الله ۲۹

خوف از خدا ۳۰

طرق تحصیل خوف ۳۱

خوف از سوء خاتمه ۳۱

اسباب سوء خاتمه ۳۳

یاس از رحمت خدا ۳۵

رجاء ۳۵

ضعف نفس ۳۷

بزرگی نفس و محکمی دل ۳۸

دنائت همت ۳۸

ص: ۲۴۲

عنوان صفحه

۳۸ علو همت

بی غیرتی و بی حمیتی ۳۸

غیرت و حمیت ۳۹

عجله و شتاب ۴۱

وقار ۴۲

سوءظن ۴۴

غضب ۴۴

علاج غضب ۴۷

حلم ۴۸

انتقام ۵۰

عفو و بخشش ۵۱

غلظت و درشتی ۵۱

رفق و نرمی ۵۲

کج خلقی ۵۲

خوش خلقی ۵۳

عداوت و دشمنی ۵۳

نصیحت و خیرخواهی ۵۴

ضرب و فحش و لعن و طعن ۵۵

عجب ۵۷

شکسته نفسی ۶۲

کبر ۶۳

علامات کبر و تواضع ۶۴

تواضع و فروتنی ۶۷

عصیت ۶۹

کتمان حق ۷۰

انصاف ۷۰

قساوت قلب ۷۰

ص: ۲۴۳

عنوان صفحه

رقت قلب ۷۱

مقام چهارم: در بیان رذائل و فضائل شهویه ۷۱

شره ۷۱

آفات متابعت شکم ۷۳

ثمرات گرسنگی ۷۴

پیروی شهوت فرج ۷۵

خمود ۷۷

عفت ۷۷

محبت دنیا ۷۸

مفاسد دنیا ۸۱

زهد ۸۲

غنا و توانگری ۸۳

فقر ۸۴

حرص ۹۰

قناعت ۹۱

طمع ۹۲

استغنا ۹۲

بخل ۹۴

سخاوت ۹۵

ايشار ۹۶

انفاقات ۹۸

صدقات مستحبه ۹۹

هديه و مهماني ۱۰۰

حق معلوم و حق حصاد ۱۰۱

قرض ۱۰۲

مهلت دادن و بخشیدن قرض ۱۰۲

اعانت مسلمين ۱۰۲

ص: ۲۴۴

عنوان صفحه

انفاق جهت حفظ آبرو و ۱۰۲

ساختن مدرسه و پل و ۱۰۲

مال حرام خوردن ۱۰۳

اقسام اموال حرام ۱۰۳

اجتناب از مال حرام ۱۰۴

اصناف دزدان ۱۰۶

اصناف گدایان ۱۰۶

خیانت و غدیر ۱۰۷

امانت ۱۰۷

خوض در باطل ۱۰۸

سخن بی فایده گفتن ۱۰۸

خاموشی ۱۱۰

مقام پنجم: ردائل و فضائل متعلق به سه قوه یا دو قوه ۱۱۰

حسد ۱۱۱

علاج حسد ۱۱۲

نصیحت و خیرخواهی ۱۱۴

اهانت و تحقیر بندگان خدا ۱۱۶

تعظیم و احترام بندگان خدا ۱۱۶

ظلم ۱۱۷

عدالت ۱۲۰

ترک اعانت مسلمین ۱۲۱

اهتمام در قضاء حوائج مسلمین ۱۲۲

کوتاهی در امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۴

سعی در امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۶

شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۷

مراتب امر به معروف و نهی از منکر ۱۲۷

دوری و قهر کردن از برادران مومن ۱۲۸

ص: ۲۴۵

عنوان صفحه

آشتی و الفت ۱۲۹

قطع رحم ۱۳۰

صلهٔ رحم ۱۳۱

حقوق والدین ۱۳۲

بر و احسان به والدین ۱۳۵

حق همسایگان ۱۳۶

عیبجوئی مردم ۱۳۷

عیب پوشی ۱۳۸

فاش کردن رازها ۱۳۹

نگاهداری راز ۱۳۹

سخن چینی ۱۴۰

افساد بین مردم ۱۴۱

اصلاح میان مردم ۱۴۱

شماتت کردن ۱۴۲

مراء و جدال ۱۴۳

خصومت و لجاج ۱۴۴

سخریه و استهزاء ۱۴۵

افراط در مزاح و شوخی ۱۴۶

غیبت ۱۴۶

مواردی که غیبت تجویز شده ۱۵۰

کفاره غیبت ۱۵۰

مدح و ستایش ۱۵۰

دروغ ۱۵۲

مواردی که دروغ تجویز شده ۱۵۳

توریه ۱۵۴

صدق ۱۵۷

فائده: در آفات و مفسد زبان ۱۵۸

ص: ۲۴۶

ضد همه آفات زبان سکوت است ۱۵۹

محبت جاه و شهرت ۱۶۰

محبت گمنامی ۱۶۳

محبت ثنا و مدحت و کراهت از مذمت ۱۶۴

مراتب طالب مدح ۱۶۴

علاج محبت مدح و کراهت از مذمت ۱۶۵

ریا ۱۶۸

اخلاص ۱۷۰

نفاق و دورویی ۱۷۲

غرور ۱۷۳

اصناف مغرورین ۱۷۳

اول-کفار و صاحبان مذاهب فاسده ۱۷۳

دوم-اهل فسق و معاصی ۱۷۳

سوم-مغرورین اهل علم ۱۷۵

چهارم-مغرورین از واعظان ۱۷۶

پنجم-مغرورین از اهل عبادت ۱۷۷

ششم-اهل تصوف ۱۷۸

هفتم-مغرورین از اغنیاء و مالداران ۱۸۰

طول امل ۱۸۲

قصر و کوتاهی امل ۱۸۳

علاج طول امل ۱۸۵

گناهکاری ۱۹۱

توبه ۱۹۲

گناهان کبیره ۱۹۵

فراموشی اعمال و غفلت ۱۹۸

محاسبه و مراقبه نفس ۱۹۸

کراهت ۲۰۰

ص: ۲۴۷

عنوان صفحه

محبت ۲۰۱

اقسام محبت ۲۰۱

محبت خدا ۲۰۲

طریق تحصیل محبت خدا ۲۰۵

علائم محبت به خدا ۲۰۶

تتمیم: در بیان مخالطه با مردم و خلوت و گوشه گیری ۲۰۷

سخط و انکار و اعتراض بر تقدیرات الهی ۲۱۰

رضا ۲۱۱

طریق تحصیل رضا ۲۱۴

حزن ۲۱۴

بی اعتمادی به پروردگار و اطمینان به وسائل ۲۱۶

توکل ۲۱۶

درجات توکل ۲۱۹

طریقه تحصیل توکل ۲۲۰

کفران نعمت ۲۲۱

شکر ۲۲۱

طریقه تحصیل شکر گزاری ۲۲۳

جزع و بی تابی ۲۲۵

صبر ۲۲۶

طریق تحصیل صبر ۲۲۷

فسق ۲۲۹

اطاعت و عبادت کردن ۲۲۹

خاتمه: در بیان اموری که برای طالب پاکی نفس لازم است ۲۳۱

صورت سؤال و استفتاء از آیه الله العظمی گلپایگانی پیرامون صلهٔ رحم ۲۳۷

ص: ۲۴۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

